رساله در
پادشاهی صفوی

تألیف

محمد یوسف ناجی

(در سال ۱۱۲۷ هـ.ق)

به کوشش

رسول جعفریان - فرشته کوشکی

بسم الله الرحمن الرحیم

۱۳۵

سرشناسه	:	ناجی، محمدیوسف، قرن ۱۲ ق.
عنوان و نام پدیدآور	:	رساله در پادشاهی صفوی / تألیف محمدیوسف ناجی؛ به‌کوشش رسول جعفریان ـ فرشته کوشکی.
مشخصات نشر	:	تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۷.
مشخصات ظاهری	:	۲۲۴ ص.
فروست	:	کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی؛ شمارهٔ انتشار: ۱۳۵.
شابک	:	۳۰۰۰۰ ریال : 978-964-6690-79-0
وضعیت فهرست‌نویسی	:	فیپا
موضوع	:	اسلام و دولت
موضوع	:	مشروعیت حکومت -- ایران -- متون قدیمی تا قرن ۱۴
موضوع	:	پادشاهی -- جنبه‌های مذهبی -- اسلام -- متون قدیمی تا قرن ۱۴
موضوع	:	اسلام و دولت -- متون قدیمی تا قرن ۱۴
موضوع	:	مشروعیت حکومت -- احادیث
موضوع	:	ایران -- تاریخ -- صفویان، ۹۰۷-۱۱۴۸ق.
شناسه افزوده	:	جعفریان، رسول، ۱۳۴۳-
شناسه افزوده	:	کوشکی، فرشته، ۱۳۴۶
شناسه افزوده	:	کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
رده‌بندی کنگره	:	۱۳۸۷ /۵ ۲ن/۲/BP۲۳۱
رده‌بندی دیویی	:	۲۹۷/۴۸۳۲
شماره کتابشناسی ملی	:	۱۶۲۷۵۲۹

رساله در
پادشاهی صفوی

تألیف

محمّد یوسف ناجی

(در سال ۱۱۲۷هـ. ق)

به کوشش

رسول جعفریان ـ فرشته کوشکی

رساله در پادشاهی صفوی

به‌کوشش: رسول جعفریان ـ فرشته کوشکی

حروفچین : کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

صفحه‌آرا : ملیحه بوجار

قلم‌های استفاده شده : لوتوس، بدر، یاقوت Times

کاغذ مورد استفاده : ۷۰ گرمی تحریر خارجی

شمارهٔ انتشار : ۱۳۵

ناظر چاپ : نیکی ابوبی‌زاده

چاپخانه : فرشیوه

لیتوگرافی : پرنگ

صحافی : سیاره

چاپ اول : ۱۳۸۷

شمارگان : ۱۰۰۰

بها : ۳۰،۰۰۰ ریال

شابک : 978-964-6690-79-0

انتشارات و توزیع:

مرکز پژوهش کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی خیابان انقلاب، مابین خیابان ابوریحان و دانشگاه، ساختمان فروردین، طبقهٔ ۷، واحد ۲۷ و ۲۸ ؛

تلفن: ٦٦٩٦٤١٢١

نشانی سایت اینترنتی: www.Majlislib.com(org)

نشانی پست الکترونیکی: Pajoohesh@Majlislib.com

فهرست مطالب

بسم الله الرّحمن الرّحیم

و الحمد لله ربّ العالمین و صلّی الله علی سیّدنا محمد و آله الطّاهرین

پیشگفتار

تشکیل دولت صفوی، تحوّل مهمّی در تاریخ شیعه به حساب می‌آمد. دلیل آن نیز آشکار بود، این نخستین بار بود که شیعه با آزادی تمام و در وسعتی قابل ملاحظه آن هم در سرزمینی شناخته شده و پرسابقه به قدرت برتر سیاسی دست می‌یافت. دو تجربه آل‌بویه و سربداران هر کدام محدودیت‌های خاص خود را داشت. یکی زمانی بود که شیعه به عنوان اقلیت قدرت سیاسی برتر داشت و مجبور بود رعایت اکثریت را بکند و دیگری یک دولت محلی بود. تجربه‌های دیگری هم برای زیدیه و اسماعیلیه بود که البته به شیعه امامی ارتباطی نداشت.

با تحولی که در اوضاع سیاسی ایران در آغاز قرن دهم پدید آمد، اندیشه سیاسی شیعه نیز می‌بایست خود را با آن همراه می‌کرد. شیعیان

یک دولت مستقل شیعی داشتند، امّا رهبری آن با امام معصوم نبود. از میان علمای شیعه، کسی که در این زمینه درک واقع بینانه‌ای ارائه داد ـ واین واقع بینی در زمان علّامه حلی (م ۷۲۶) و الجایتو (م ۷۱۶) هم سابقه داشت ـ محقق کرکی (م ۹۴۰) بود. اما مهم‌تر از آن این بود که اکثریت قریب به اتفاق علمای شیعه که تجربه یک هزار سال تقیه را در پرونده شیعه داشتند، بخصوص علمای جبل عامل که قرنها فشار ممالیک و عثمانی را تحمل کرده بودند، اکنون سلطنت صفوی را یک موهبت الهی برای رهایی از آن ستمها می‌دانستند. جامعهٔ شیعه هزار سال یک اقلیت تحت سیطره اکثریتی بود که غالباً نگاه تندی به آنان داشتند و در بیشتر دوره‌ها تحت فشار قرار گرفته بودند. اکنون یک دولت نیرومند، و یک سلطنت قوی، به دفاع از آن برخاسته و با تمام وجود از آنان دفاع می‌کرد. طبیعی بود که آنان در کنار این دولت قرار گیرند. این حسّی است که مورخان عصر صفوی در وقت آغاز سخن از تاریخ این دولت به آن اشاره می کنند.

با این حال، یک ابهام به لحاظ تئوریک وجود داشت. اگر شیعه هزار سال در تقیه بسر برده بود، جدای از این که در تقیه بود، دست کم یک مسألهٔ مهمش نظریات کلامی و سیاسی خود در باب امامت و سلطنت بود. باور به امام معصوم و نظریه غیبت و در نهایت مهدویت که استمرار آن بود، کلیدی‌ترین نقطه در نظریات سیاسی شیعه بود. بخشی از آن جنبه فکری و امامتی الهی داشت و بخشی دیگر جنبه اداره جامعه اسلامی. در طول دوران پس از غیبت بحث‌ها به دو بخش

تقسیم شده بود. بخشی با انتظار حل شده و به مسائل بـه دیـد موقـت نگریسته شده بود و بخشی دیگر با واگذاری اختیـارات یـا بخـشی از آنها به علما. اما دو واقعیت مهم برابر آنان قرار داشـت. یکـی آن کـه سلطنت در حاق فکر شرقی وایرانی وجود داشـت و در اندیـشه‌هـای سیاسی موجود در ایران عمیقا نفوذ کرده بود. دیگری این کـه پـس از تشکیل دولت صفوی، آنان به صورت عملی و خارجی درگیـر وجـود عینی یک سلطنت غیر امام معصوم اما علاقه‌مند بـه تـشیع بودنـد. بـه علاوه ضرورت داشت برای رهایی از تقیه دیرپا نیز اقدامی مـی‌کردنـد تا فرصت از دست نرود. بدین‌ترتیب آنان به سمت توجیه این سلطنت سوق پیدا کردند. این شرایطی بود که در مشروطه نیز تکرار شد و همه اینها در چهارچوب یک ضرورت خـود را نـشان داد. هرچـه بـود بـا نظریاتی که ارائه شد طی دوره سـلطنت صـفوی و قاجـار و بـه‌رغـم پافشاری روی همان نقطه کلیدی پیشگفته یعنی حفـظ اصـل امامـت، توجیهاتی برای دفاع از سلطنت اسلامی مطرح گردید و در این زمینـه تلاش‌هایی صورت گرفت تا توافقی ولو به ضرورت بـا اصـول انجـام شود. یکی از روشن‌ترین این نمونه‌ها که از نخستین روزهـای دولـت صفوی مطـرح گردیـد، همـان نظریـه انتـصاب سـلطان توسـط فقیـه جامع‌الشرایط بود که در دوره صفوی نظریه غالب به شمار می‌آمد.

رسالهٔ حاضر در ادامهٔ اندیشهٔ تطبیق سلطنت و پادشاهی با نظریـه امامت نوشته شده است. این رساله ویژگـی‌هـای خاصـی دارد کـه در مقدمهٔ مفصل شرح آن خواهد آمد، اما شاید نسبت به مطالبی که پـیش

از آن گفته شده بود، تازگی‌هایی داشته باشد. دست و پا زدن مؤلف برای توجیه رابطه سلطنت و امامت و مهدویت به روشنی آشکار است، اما تلاش وی برای تطبیق نیز جالب توجه و با استفاده از اهرم‌هایی است که برخی از آنها در فضای استیصال یا حتی ایده‌های تأویل گرایانه ممکن است طرح شود. وی راه استدلالهای فقهی را در پیش نگرفته و تلاش چندانی هم برای استفاده از آراء ایرانشهری در باب سلطنت، نظیر آنچه محقق سبزواری در *روضة‌الانوار* پیموده، ندارد، امّا به‌عکس تلاش می‌کند از روایات ملاحم و فتن برای مشروع نشان دادن سلطنت صفوی استفاده کرده و مشروعیت و حتمیت آن را به عنوان امری که از روایات مذکور به عنوان نوعی غیب گویی به دست می‌آید، ثابت کند.

زمستان ۱۳۸۷

مقدّمه

دربارهٔ نویسنده

نویسندهٔ رساله محمّد یوسف، ملقّب به ناجی است. او این رساله را در سال ۱۱۲۷ق به روزگار سلطنت شاه سلطان حسین و علی‌الاصل در شهر اصفهان نوشته است. اوضاع اصفهان و به طور کلی ایران در این سالها، اوضاع مطلوبی نبود و کشور در چندین ناحیه گرفتار شورش و ناامنی قرار داشت. حکومت صفوی در صورت ظاهر وضعیت آرام و با ثباتی داشت، امّا حتی در اصفهان اتفاقاتی رخ می‌داد که آشکارا حکایت از طوفانی بودن اوضاع در سالهای بعدی داشت. منهای اصفهان، مناطقی چون خراسان و سیستان تا کرمان امنیت خود را به طور کلی از دست داده بود.

در نهایت و پس از یک دهه نابسامانی، شهر اصفهان در سال ۱۱۳۴ با حمله افغانها روبرو شد و اندکی بعد در سال ۱۱۳۵ سقوط

کرد. با سقوط آن شهر نه تنها سلطنت صفوی ساقط گردید، بلکه به دلیل سنی بودن مهاجمان، عالمان شهر در تنگنا قرار گرفتند. شرایط به گونه‌ای پیش رفت که بسیاری از عالمان در روزگار سخت سالهای ۱۱۳۵ تا ۱۱۴۲ درگذشتند بدون آن که کسی از وضعیت آنان آگاهی داشته باشد. نویسنده این اثر نیز که در اصفهان می‌زیسته جزو همین افراد است. تنها اشاره ای که آقابزرگ از وی به دست داده این است که نامش محمد یوسف گرجی ناجی بوده و یادداشتی از او بر روی نسخه ای از کتاب *معادن الحکمه* علم الهدی پسر فیض کاشانی از شعبان سال ۱۱۳۴ برجای مانده است.[۱] بر اساس آنچه در این کتاب آمده است از تألیف دیگر وی با عنوان *اربعین* نیز آگاهیم، اما این که برجای مانده است یا نه خبر نداریم. به طور کلی بر اساس داده‌های وی در این کتاب می‌توان دریافت که نویسنده با منابع حدیثی آشنا بوده و ارجاعات فراوانی به آنها دارد. کتاب *بحار* و *وسائل الشیعه* مورد استفاده وی قرار گرفته و در کنار آنها، از دیگر آثار حدیثی نیز بهره برده است.

آنچه هست، وی نویسندهٔ اثر حاضر است و تنها نسخه این رساله نیز در کتابخانه مجلس شورای اسلامی به شماره ۷۳۷۱ نگهداری می‌شود.[۲] فهرست نویس یا شخص دیگری روی نسخه عنوان رساله در سلطنت (پادشاهی خداداده است) را گذاشته است، اما در متن کتاب

۱. *طبقات اعلام الشیعه* (قرن دوازدهم)، ص ۸۳۵.
۲. *فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی*، ج ۲۵، صص ۳۵۸ـ ۳۵۹.

نامی برای این رساله نیامده است. ما عنوان *رساله در پادشاهی صفوی* را ترجیح دادیم. به عکس نام کتاب، نام مؤلف و تاریخ تألیف آن آمده است. به طوری که مؤلف نوشته، این رساله در دوازدهم ماه محرم سال ۱۱۲۷ به پایان رسیده است. نسخهٔ موجود به خطّ مؤلف بوده و تاکنون از نسخه دیگر آن بی‌خبر هستیم.

نسخه یاد شده چندان خوش خط نیست، اما مشکل مهم تر آن است که به احتمال زیاد توسط خود مؤلف، حواشی فراوانی بر کتاب افزوده شده و تلاش شده است که با علائمی - البته نه در همه موارد - محل افزودن آنها در متن مشخص شود. برخی از این اضافات، ارتباط روشنی با متن ندارد، اما به هر حال لازم بود تا در جای معین شده یا نزدیک به آن نهاده شود. در پایان نسخه از صفحهٔ ۱۱۷ به بعد مطلبی با عنوان اهل الخمس و بعض احکامه آمده است که ظاهراً با اصل کتاب بی ارتباط است. در صفحات آغازین کتاب نیز چندین صفحه، احادیث متفرقه‌ای آمده است. اصل نسخه متعلق به سید محمد جزائری بوده و پس از آن به کتابخانه مجلس منتقل شده است.

این کتاب بسان دیگر آثار دورهٔ اخیر صفوی، اثری حدیثی است و لذا حجم زیادی از آن را روایات تشکیل می‌دهد. با این حال، مؤلّف تلاش کرده است تا در لابلای احادیث که بر اساس تقسیم‌بندی خود او از موضوعات اصلی چیده شده، دیدگاه‌های خویش را بیان کند. نوع چینش حدیثی و استناد اساسی و کلی نویسنده به احادیث سبب شده است که نظم و نسق بحث چندان جدّی نباشد و به مناسبت هر

حدیثی که می‌آید، زاویـهٔ بحث عوض شود. وی هر مطلبی را که بیـان می‌کند، مؤیدات آن را از احادیث و غالباً بدون ترجمه ارائه مـی‌دهـد، اما به دلیل این که محتوای احادیث شامل بحث‌های متفرق و پراکنـده است، مسیر بحث تا حدودی تغییر می‌کند. ما تلاش کردیم تا در مقدمه خود، دیدگاه‌های ارائه شده را دسته‌بندی و ارائه کنیم. بـا ایـن حـال، خواندن این مقدمه برای فردی که علاقه‌مند است تا بـا دیـدگاه هـای اساسی مؤلف آشنا شود، چندان کافی نخواهد بـود. البتـه نویـسنده بـا متون تاریخی نیز آشناست و بارها از دولت ترکمانان و دیگـر دولتهـا یاد کرده و حتی یکبار به مکتوب شاه اسماعیل به سلطان مراد اشـاره کرده می‌نویسد:

> و هر که بر مکتوب حجت‌اسلوب شاه جنّت‌مکـان شـاه اسـماعیل ماضی ـ أعلی الله درجته فی فرادیس الجنان ـ بـه سـلطان نـامراد آق قیونلو دیده یا شنیده، می‌داند طلب حق یا خیر نمودن و آن بدبخت ابا کردن؛ حتی آنکه شاه جنّت‌مکان فرموده بودند که به دین ما بیا من بـه تو بیعت می‌کنم که دین حق را ظاهر نماییم، تو پادشاه، من سپهـسالار تو؛ آن شقی راضی نشده، شد آنچه تقدیر بود. و الحمدلله رب العالمین.

تسلّط نسبی وی به تاریخ در تطبیق احادیث بر برخی از اشـخاص و رویدادها خود را نشان داده است.

در اینجا تلاش خواهیم کرد تا خواننده را با اصول اساسـی مـورد نظر نویسنده در این رساله آشنا کنیم. خواننده با مرور بر این مقدمه و اصل کتاب درخواهد یافت که کتاب حاضر، اثـری پُراهمیـت بـوده و

می‌تواند روشنگر بسیاری از نکات برای شناخت تفکر سیاسی شیعه از یک سو و شرایط حاکم بر افکار عمومی جامعه شیعه در این دوره بخصوص در شهر اصفهان به عنوان پایتخت صفوی باشد. یکی از مهم‌ترین نکات در این رساله، توجه به اندیشه‌های مهدویت‌گرایانه‌ای است که در سراسر این رساله خود را نشان می‌دهد. البته ادعای پیوست دولت صفوی به قیام قائم(ع) در آثار دیگر نویسندگان دورهٔ اخیر صفوی نیز دیده می‌شود، اما اثر حاضر این بحث را کاملا تئوریک کرده است.

گزارش محتوای رساله

موضوع اصلی این رساله، دفاع از سلطنت صفوی و تلاش برای لزوم اطاعت از آنان به عنوان امرای شیعه و در عین حال تأکید بر رعایت عدالت از سوی آنان است. این که چه ضرورتی سبب شده است تا نویسنده ما دست به تألیف این رساله بزند، همزمان می‌تواند با توجه به آشوب های متعددی باشد که کشور را گرفته و دولت صفوی را در امر اطاعت به چالش کشیده است، و در عین حال و بی‌توجه به آن مسائل، ناشی از احساس دین نویسنده به دولت صفوی به عنوان دولتی حامی تشیع باشد؛ مطلبی که در صفحات پایانی رساله بخصوص روی آن تأکید دارد. پرسش اصلی کتاب مطلبی است که او از زبان یکی از برادران و دوستانش شنیده است. مطلب و سخن آن برادر این بوده است که «پادشاهی را خدا نمی‌دهد و خدا را دخلی

نیست، بلکه محض جبر و غلبه است». این اظهار نظر می‌بایست در تخطئۀ «پادشاهی» در برابر نظریه «امامت» بوده باشد.

مؤلف ما در سراسر این رساله تلاش می‌کند از سلطنت دفاع کند و به توجیه مشروعیت آن بپردازد. به عبارت دیگر هدف اصلی مؤلف دفاع از سلطنت صفوی است. او به عنوان یک شیعه امامی و به خصوص یک روحانی عالم دینی بر این نکته واقف است که توجیه سلطنت با اصول اولیه شیعه دربارۀ امامت سازگار نیست، اما تلاش می‌کند با ارائه استدلالهایی از این دشواری عبور کرده و سلاطین صفویه را حاکمان و امیرانی مشروع نشان دهد. گاه آنان را موعود برخی از روایات دانسته و زمانی بر اساس عمل به امر به معروف و نهی از منکر و گاه با توجیهات دیگر مشروعیت آنان را مورد تأیید قرار می‌دهد.

این رساله از این زاویه، رساله‌ای بی‌مانند و دارای استدلالهایی است که کمتر در جای دیگری می‌توان یافت. بویژه به لحاظ ایجاد ارتباط میان برخی از روایات منسوب به اهل بیت و سلاطین صفویه، به عنوان مصداق برخی این روایات پیشگویانه، نباید مشابهی وجود داشته باشد.

بنیاد استدلالهای ارائه شده در این رساله، روایات و گهگاه آیات است. در ظاهر، توجیهات تفسیری نویسنده اندک است، اما همان مقداری که شرح داده شده، قابل توجه و حاوی نکات بدیعی در حوزۀ نظریه‌پردازی برای دولت و سلطنت صفوی از سوی علمای دین است.

طبیعی است روایاتی که مطرح شده و تفسیرهایی که گاه برای آیات ارائه شده، بر اساس سامانی است که مؤلف برای اثبات نکات مورد نظر خود داشته است. افزون بر آن که بسیاری از این روایات محل تأمل است، نکته قابل توجه تأویل‌های شگفتی است که مؤلف از آنها به دست داده و گاه مصداق‌یابی‌هایی است که او داشته و آنها را حمل بر شاه اسماعیل صفوی یا به طور کلی دولت صفویه می‌کند. دربارهٔ آیات نیز گاه تفسیرهایی متفاوت ارائه می‌شود و عنوان تأویل به خود می‌گیرد.

نویسنده که شیعهٔ امامی است، اساس «ملک» را از آن پیامبر و وصی او می‌داند و بدین ترتیب از نظر او این دو مصداق امام واقعی هستند. بنابر این هر آن کسی که «بی رخصت متصرف» امامت شود طبعا «جابر و غاصب و غلبه کننده» خواهد بود.

وی باز از زاویه دیگر به تقسیم «ملک» می‌پردازد: «یکی آن که ظاهر آیات بر آن دلالت دارد که ملک برای انبیا و اوصیا باشد». نمونه آن پادشاهی سلیمان است. «دوم ملک اختباری و امتحان باشد» که نمونه‌اش نمرود است که خداوند در بقره: ۲۵۸ می‌گوید که ملک را به او داده است. «سیم: ملک جبری و غصب».

بدین ترتیب مفهوم ملک صرفاً به معنای پادشاهی نیست، بلکه اعم از آن است به طوری که شامل امامت هم می‌شود. یعنی پادشاهی دو نوع است. نخست پادشاهی اهل حق و دیگری «پادشاهی اهل باطل».

نویسنده پس از بحثی دربارهٔ خلفای اموی و تحلیل این که چرا

آنان به ملوکیت دست یافته‌اند و این که چه مصلحتی در کار بوده است، دستیابی به سلطنت مطلوب را تا قیام قائم (ع) از طریق قیام امری نادرست شمرده، تأکید می‌کند «پس قیام قائم ـ علیه‌السلام ـ منتقل شدن امامت است به آن جناب و قیام نمودن به امر امامت و پیشوایی، و فایده نداشتن خروج شیعیان چنان که مکرر نمودند قتل آنان و به‌جای ترساندند و لهذا آن بزرگواران راضی نبودند. پس راضی نبودن ایشان باعث اطاعت جبت و طاغوت است. غافل مباش از این». نکته اخیر اشاره به این امر دارد که وقتی شما قیام را ناصواب بشمار آوری، ناچار باید تحت حکومت جبت و طاغوت بسر برده و از آنان اطاعت نمایی.

تا اینجا طبیعی چنان است که نتیجه این باشد که تمامی سلاطین غاصب و جائر و در زمره جبت و طاغوتند، اما همان‌طور که گفته شد، نویسنده تلاش می‌کند از این اصل، راه گریزی برای توجیه مشروعیت سلاطین صفوی و به طور کلی پادشاهان شیعه بیابد. نخستین توجیه او در همین جا به دست می‌آید و آن این است که سلاطین اموی و عباسی که نامشروع و جابر هستند، عیب‌شان این است که «خود را واجب‌الاتّباع می‌دانند و اولی‌الامر می‌پندارند». درست برخلاف «پادشاهان شیعیان که ایشان خود را واجب‌الاتّباع نمی‌دانند، بلکه خودشان را یکی از خادمان آن بزرگواران می‌شمارند». بنابراین اگر پادشاهی خود را از خادمان امامان بداند، دیگر مانند سلاطین اموی و عباسی نامشروع نخواهد بود. علاوه بر این، سلاطین شیعه «به‌عنوان

امر بمعروف و نهی از منکر و مدافعه اهل خلاف بر خود لازم و واجب می‌دانند که نشر فضایل اهل بیت و تدیّن به دین ایشان شود و دعوت نمودن به آن و منع منکرات را».

نکته اخیر بدین معناست که سلاطین شیعه می‌توانند با عمل بر اساس امر به معروف و نهی از منکر مشروعیت یابند. این نکته بدیعی است، گرچه از باب اداره امور حسبه حتی به دست یک مؤمن غیرفقیهی می‌تواند توجیه شود. اما این شامل امور جزئی است در حالی که سلطنت پادشاهی اداره امور بزرگ را در اختیار دارد. به هر حال به نظر وی گرچه پادشاه شیعه بر اساس دیدگاه های بنیادی شیعه، صاحب حق امامت نیست، اما بر اساس اصل امر به‌معروف و نهی از منکر، می‌تواند در سطحی پایین‌تر مشروعیت داشته باشد و نوعی حاکم و امام درجه دوم به حساب آید.

اگر سلطان شیعه تلاش کند تا به دفاع از منافع شیعیان بپردازد، آیا از این کاری مهم‌تر خواهد بود که به حفظ تشیع بپردازد؟ «کدام سنّت از این اعظم‌تر خواهد بود که در ثواب شیعیان شریک بودن و اظهار تشیع نمودن و پشتیبان ایشان بودن، و شیعیان به رفاه حال مشغول بندگی خالق خود بوده، عرض ایشان و مال ایشان و خون ایشان در امان خدا باشند به سبب ایشان». در این صورت است که می‌توان قیام آنان را برای تصرف پادشاهی از مصداق «رایت ضلال» درآورد و پرچم آنان را «رایت هدایت» نامید.

وی بر اساس روایتی در *روضهٔ کافی* (ص ۱۵۸) از دو تعبیر

«دولت ابلیس» و «دولت آدم» یاد می‌کند و ضمن نامیدن دولت آدم به «دولت حق» اساس آن را امر به معروف و نهی از منکر معرفی می‌کند.

رهایی وی از رایت ضلال و پادشاهی جائر بر اساس تعریف شیعه، در عین حال از این زاویه نیز هست که به هر حال، مردم پادشاهی می‌خواهند. مگر ممکن است بدون پادشاه بسر برد. در این صورت بهتر است اکنون که نبیّ و وصیّ در کار نیست، آنان را به عنوان پادشاه شیعه بپذیریم. «پس باید که سلطانی باشد خواه مؤمن خواه کافر. پس رعایت جانب ایشان باید کرد تا رعایت کرده شوی».

نویسنده در اینجا باز به تقسیم حکومت و سلطنت پرداخته و چاره ای جز پذیرش این نکته ندارد که پادشاهی سه [مؤلف دو مرتبه را یاد می‌کند] مرتبه دارد: «اوّلاً و بالذات در هر عصری از اعصار، پادشاهی با حجّت حق تعالی است، مثل انبیاء و اوصیاء ـ علیهم السّلام ـ خواه مردم خواهند و خواه نخواهند». این که چرا امامان نخواستند، نکته دیگری است و خداوند « مزد ایشان را در دنیا قرار نفرموده بلکه به آخرت انداخته، و لهذا ایشان با خلق به مدارا سر کنند». در اینجا وی به نکته مهمی پرداخته و آن این است که قرار نبوده است که آنان به زور بر مردم حاکم باشند، چرا که «جبر پای تکلیف را از میان مردم بر می‌دارد». این اصلی است که بعدها نیز مؤلف روی آن تکیه می‌کند.

نوع دوم پادشاهی کافران است که نمونه آن نمرود و بخت نصر است. در روایتی از قول موسی‌بن جعفر ـ علیه‌السلام ـ آمده است که: «الملک ملکان ملک مأخوذ بالغلبة و الجور و إجبار الناس و ملک

مأخوذ من قبل الله تعالی ذکره، کملک آل إبراهیم و ملک طالوت و ملک ذی القرنین». نویسنده بر این باور است که «ملک انبیا و اوصیاء ـ علیهم‌السلام ـ ملک جبر و غلبه منظور نیست؛ بلکه ملک مالک‌الملک است. به هر که مصلحت داند، عطا می‌نماید». البته لزومی نداشته است که همه به امامت دست یابند. برخی به داشتن اسم اعظم بسنده کرده‌اند. برخی از آنان ملک دنیایی داشته و برخی «ملک جنّت و کرّة» یعنی آخرت را دارند تعبیری حدیثی که در *بحار*: ۵۳/ ۴۶ آمده است. البته نویسنده منتظر رجعت نیز هست که در آن روز امامان قدرت خواهند داشت. «پس هرگاه کار به آن بزرگواران افتاده در این امّت، پس ایشان از جانب خدا می‌دهند به هر که می‌خواهند و بازخواست آن می‌نمایند از هر که خواهند».

وی افزون بر اینها از یک اصطلاح دیگر هم کمک می‌گیرد. پادشاهی بر دو نوع است «ملک نبوّت» و «ملک سلطنت». پایهٔ استدلال این است که در بنی‌اسرائیل یک خانواده از اسباط ملک نبوّت داشتند و دیگری ملک سلطنت. از نظر نویسنده، از آن روی که هرچه در بنی‌اسرائیل رخ داده در امّت محمد (ص) نیز رخ خواهد داد، به نوعی می‌توان شاهد این امر بود. البته وی در این باره و مصادیق آن توضیحی نمی‌دهد و به طور کلی بر این باور است که «پس جمع نمود علم و حکمت و پادشاهی را برای آن جناب و اولاد سعادت مآب آن حضرت تا جناب حضرت صاحب‌الزمان ـ علیه‌السلام».

در ادامه بحثی در باره امویان و سپس بحثی در باره عباسیان دارد.

وی ضمن اشاره به حکومت هزارماهه امویان دولت امامان را دوبرابر آنان می‌داند، یعنی دویست و شصت سال. البته این می‌تواند به دوره رجعت هم مربوط باشد. به هر حال دولت اموی، یکی از مصادیق مهم سلطنت جبر و غلبه و بر اساس اصطلاحی که وی در نخستین صفحات بکار برد «اختبار» است.

از امویان که بگذریم، نوبت به عباسیان می‌رسد. جدای از آن که اینان خلیفه باشند یا سلطان، به دلیل آن که «خود را خلیفه بحق و واجب‌الاتباع می‌شمردند» و به علاوه «مذمّت ایشان هم در طریق عامه و هم خاصه بسیار است» سلطنت آنان مصداق سلطنت جبر و غلبه است. وی در این باره به روایاتی که دربارهٔ رایات سود از مشرق است استناد کرده که در برخی از آنها از اینان مذمّت و توصیه به عدم حمایت از آنان شده است. جالب است که رایات سود، در نقل‌های وارد شده، گاه مورد مذمت و گاه مورد ستایش قرار گرفته است. یکبار با شگفتی تمام از رایات سود به عنوان سیادت تفسیر شده است.

پس از آن به سراغ روایاتی می‌رود که به باور وی به اشارت و تقیه یا صراحت، سلطنت عباسیان را قدح کرده است. چنان که در روایتی رسول (ص) به عمویش عباس می‌فرماید: یَا عَمِّ وَیْلٌ لِوُلْدی مِنْ وُلْدِک؟ شماری از روایاتی نیز که در زمره پیشگویی‌های منسوب به امام علی ـ علیه‌السلام ـ است، جزو موارد استنادی نویسنده است. در این موارد نویسنده غالباً روایات را ترجمه نکرده امّا در لابلای آنها توضیحات کوتاهی آورده است که اشارات مورد نظر وی را در تطبیق

بر موارد تاریخی مشخص نشان می‌دهد. برخی از این روایات، آشکارا از منابعی است که به‌لحاظ اعتبار مخدوش هستند. نمونه آن *مشارق‌الانوار* رجب برسی است.

بخشی دیگر از این پیشگویی که بی سابقه هم نیست، اشاراتی است که حمل بر هجوم و حمله هلاگوی مغول و برانداختن دولت عباسی شده است. نمونهٔ آن چنین است:

از جناب صادق ـ علیه‌السّلام ـ در *روضهٔ کافی* روایت نموده که مفضل پرسید:

> قد اختلف هؤلاء فیما بینهم ـ یعنی میان بنوامیّه و بنی‌العباس ـ چه می‌فرمایی در باب خروج بر ایشان در این وقت؟ پس آن جناب گویا فرمود: قَالَ: قُلْتُ لَهُ أَیَّامَ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ عَلِیٍّ: قَدِ اخْتَلَفَ هٰؤُلَاءِ فِیمَا بَیْنَهُمْ، فَقَالَ: دَعْ ذَا عَنْکَ إِنَّمَا یَجِیءُ فَسَادُ أَمْرِهِمْ مِنْ حَیْثُ بَدَا صَلَاحُهُمْ (*کافی* :۲۱۲/۸)، یعنی از خراسان آمدن هلاکوخان را خواسته باشند.

بخشی از برخورد قدح‌آمیز وی با عباسیان به حمله به ابومسلم مروزی باز می‌گردد. وی در این زمینه به کتابهایی چون *انیس‌المؤمنین* و نیز کتاب *اربعین* خودش ارجاع می‌دهد. این آثار باید در امتداد ردیه‌هایی باشد که از آغاز دولت صفوی، بر ضد شخصیت ابومسلم و ابومسلم‌نامه نوشته می‌شد. *انیس‌المؤمنین* اثری از محمدبن اسحاق ابهری از شاگردان محقق کرکی است که در کتابش فتاوایی را علیه قصه‌خوانی به طور عام و ابومسلم‌نامه‌خوانی به‌طور خاص ارائه کرده بود.

تا اینجا دربارهٔ سلطنت و سلاطین اموی و عباسی سخن گفت. در اینجا برای این که تکلیف سلاطین شیعه روشن شود، باید آنـان را بـا قیدی از دیگران جدا کند. وی پس از نقل احادیثی در این باره که هـر گروهی روز قیامت با امام و پادشاه خویش محشور می‌شوند می‌افزاید «پادشاهان شیعیان و امراء عدالت شعار و معاونان دیـن سـید ابـرار و شیعیان حیدر کرار با ائمه اطهار ـ صلوات‌الله علیهم ـ حشرشان خواهد بود».

این مدخل ورود به بحث از سلاطین صفوی است که تقریباً تا پایان کتاب به ویژگی‌های آنان پرداخته و از آنان دفاع کرده است. وی غالباً روایاتی را از کتاب *الغیبه* شیخ طوسی و مآخذ دیگـر نقـل و بـه‌رغـم ظاهر آنها تلاش کرده است تا برخی از آنها را بر دولت صفوی منطبق کند. این بخش یعنی تطبیق، دامنه زیادی از مباحث ایـن کتـاب را بـه خود اختصاص داده است.

یک نکته مهم آن است که هر دینی اعم از این که اسلام باشد یا هر دین دیگر، برای حفظ خود نیاز به «سلاطین» دارد. «هـر دینـی را از حق و باطل، ناچار است حامی و این بـی‌سـلطنت نمـی شـود». ایـن واقعگرایی مؤلف او را از کسانی که صرفاً به نظریه امامت معصومین(ع) بی‌توجه به روزگار خود پرداختـه و از واقعیـت سـلطنت و حکومـت فاصله می‌گیرند، جدا می‌کند. راه دیگر ورود او به بحث، این است کـه «هرگاه رعیّت و سر کردگان، یعنی امرا و علما و غیره بر دین حـق و خوب باشد پادشاه نیز خوب خواهد بود». پس از این، باز بـه سـراغ

روایتی از *اکمال‌الدین* آمده است که در آن از جدا شدن رؤوس ترک و دیلم سخن گفته شده و منطبق بر آن شده است که «در زمان صفویه ـ اعلی‌الله درجاتهم ـ سرها بریده برای سرکرده‌های اهل ضلال می‌برند، مثل رومیهٔ شومیه و هندیهٔ بی‌دینیه و ازبکیهٔ دنبکیه». وی این دولت را تنها دولتی می‌داند که «برای دین و اظهار تشیع» قیام کرده و دیگران چنین «نکرده‌اند». به نظر وی «اخبار و آثار به این معنی مشحون است».

به نظر وی بر اساس این روایت که «لایزال طائفة من امّتی علی الحق» شاهدی است بر این که به هر حال در زمان غیبت نیز دولت حقی می‌تواند وجود داشته باشد. تعبیر وی در این باره به این صراحت نیست، اما نزدیک به آن است و همین مطالب است که این رساله را از موارد مشابه آن جدا می‌کند و نشان می‌دهد که وی تفکر واقع‌گرایانه سلطنت را که نظریه غالب در آن روزگار بوده است، با برخی آرای دینی تلفیق کرده و آنان را در کنار نظریه امامت شیعی با یک درجه پایین تر قرار داده است. طبیعی است که بهترین وضعیت همان است که در زمان قائم (ع) پدید می‌آید، اما به هر حال شیعیان، در صورتی که شرایطی را داشته باشند که مطلوب روایات ما برای حضور در قیام قائم است، در غیبت نیز محترم خواهند بود. زیرا امامان به شیعه بودن ما راضی هستند «طُوبَی لِمَنْ تَمَسَّکَ بِأَمْرِنَا فِی غَیْبَةِ قَائِمِنَا فَلَمْ یَزِغْ قَلْبُهُ بَعْدَ الْهِدَایَة». اکنون که شیعیان حتی در غیبت عزیز هستند، سرکرده‌های آنان نیز باید عزیز باشند. می‌دانیم که زمانی امام علی(ع)

مالک اشتر «مالک را پادشاه و مالک مصر فرمود».

مؤلف در اینجا به‌توجیهاتی که در آثار ایرانشهری، اما تلفیق شده با متون دینی وجود داشت، یعنی تلفیق پادشاهی انبیاء و سلاطین، روی آورده ضمن اشاره به این که «اهل هر روزگار از اهل حق بنای دین و تعیّش و زندگانی خود را بر کتاب خدا و سنت رسول‌الله و فرمان و تفسیر ائمه هدی باید بگذارند» بر این نکته تأکید دارد که از یک سو «انبیا و اوصیا و علما و اتقیا و زهاد و عبّاد بمنزلهٔ عقل و علم و لشکریان او و معاونان دین» هستند و از سوی دیگر «پادشاهان وامرا و سایر لشکریان و معاونان ایشان بمنزلهٔ قوّه نفس و قشون و سایس اویند از جهت تدبیر نظام انام که به منزله بدن‌اند». معنای این سخن این است که بدون پادشاه نمی‌توان روزگار را گذراند. اما به هر حال، بر اساس آموزه های دینی و شیعی، یک شرط دارد و آن این است که «پادشاه فرمانبردار انبیا و اوصیا» باشد و دیگر این که خود را «واجب‌الاتباع» نداند، «بلکه خود را یکی از رعیّت انبیا و اوصیاء شمارد» و همان‌طور که قبلا گفته شد به امر به‌معروف و نهی از منکر بپردازد.

اینجا جای مرور بر گذشته و نتیجه‌گیری است تا نویسنده ما بتواند وارد بحث‌های جدیدتری شود: «پس از تمهید این مقدمه ظاهر شد که اصل فرمانفرمایی از انبیا و اوصیاست. پس پادشاهی از ایشان است، چنان که سابقاً در اوّل رساله مذکور شد و ثانیاً یا جبر و غصب است یا اختبار و آزمایش؛ پس اوّلی در اهل اسلام جاری است، وقتی که

وصیّ ظاهری باشد، هر چند ثانی نیز چنین است، و اما ثانی در اهل اسلام و کفر هر دو جاری است. پس تمیز اینها به ایمان و اعمال هر یک ظاهر می‌شود. و این دو قشون ظلمت و نور تا ظهور قایم (ع) برپاست و با هم در جنگ و جدلند. پس از این معنی غافل نباشند شیعیان سعادت مآل، مثلا اگر پادشاه اطاعت نبی و وصی می‌نماید، او را باز به منصب خود وا می‌دارند، زیرا که در هر مملکتی ناچار است از سر کرده از برّ یا فاجر چنانچه دانستی. واگر اطاعت نکند او را معزول و در عوض دیگری را وامی‌دارد و این پادشاهی را پادشاهی اختیاری گویند. مثل آنکه قوّهٔ جهل هرگاه در ملک بدن اطاعت عقل نماید و محکوم حکم او باشد و فرمان پذیرد، قوّهٔ جهل باز فرمان فرمای بدن است. اما به تدبیر عقل که زیاده روی نکند؛ پس این معنی را عدالت گویند و اگر خلاف این باشد، او را جابر و ظالم گویند. چنان که در متعارفات نیز این سخن جاری است». معنای سخن اخیر این است که اگر پادشاه اطاعت از انبیاء و اوصیاء بکند مشکل حل خواهد شد، درست مثل آن که قوّهٔ جهل در بدن باید اطاعت از قوّه عقل بکند.

رسیدن به این نقطه از راه روشنی قابل دستیابی است و آن این است که این پادشاه یک «وزیر صالح دانای عالم و متدینی» داشته باشد «تا مملکت را به نظام دارد و عدالت و ظلم را فهمد تا ظلم نکند و براندازد و عدالت نماید و به احوال برایا پردازد».

نویسنده در اینجا به این نکته می‌رسد که حاکم و پادشاه چگونه

باید با مردم برخورد و رفتار کند. متعارف‌ترین دستور در این موارد توصیه به رعایت عدل است که مؤلف روی آن تأکید کرده و شواهدی از روایات به‌ویژه دستورالعمل‌های امام علی ـ علیه‌السّلام ـ به مالک‌اشتر را ارائه می‌کند. اما باز آنچه مهم است عمل در چهارچوب امر به‌معروف و نهی از منکر است «به هر حال پس حکّام، از راه حکم و سلطنت منع را جاری نفرمایند، بلکه از راه امر به‌معروف و نهی از منکر آنچه فرموده جاری نمایند تا مثاب باشند و الّا از راه تحکّم و سلطنت معاقب خواهند بود». یکی از نتایج مهم این اصل، پرهیز از استبداد است که وی آن را با تعبیر «تحکم و سلطنت» می‌آورد.

مؤلف همچنان در پی توجیه کردن دولت صفوی یعنی رسالت اصلی خود در این نوشتار است. او در آغاز بحث از ملک اختیاری سخن گفت که در مقابل ملک انبیاء و اوصیاء است. به نظر وی ملک اختیاری لزوماً به پادشاهی نمرودی مصداق نمی‌یابد، بلکه می‌تواند توجیهی برای مشروعیت داشته باشد. یعنی دولت الهی نباشد، امّا نوعی مشروعیت داشته باشد. این دولت جز آن که باید بر اساس امر به‌معروف و نهی از منکر عمل کند، به نظر وی، بر اساس یک روایت می‌تواند فی حد نفسه، از اساس درستی برخوردار شود. در روایتی آمده است که از امام صادق (ع) در باره این روایت پدرشان پرسش می‌شود که بعد از قائم، دوازده امام می‌آیند. امام می‌فرمایند: دوازده مهدی نه دوازده امام و اینان نیز گروهی از شیعه هستند که مردم را به دوستی ما دعوت می‌کنند.

این حدیث، پایه‌ای برای رفتن به سمت توجیه مشروعیت سلطنت پادشاهان شیعه است. البته پادشاهان صفوی مصداق مستقیم این روایت نیستند، زیرا روایت دربارهٔ پس از قائم (ع) سخن می‌گوید. اما به هرحال همین که «پادشاه دین‌پناه جنّت‌آرامگاه شاه اسماعیل ماضی... مردم را به سوی ولایات ایشان و انتشار فضل آن بزرگواران» دعوت می‌کند، شرایط لازم را خواهد داشت. وی در پایان رساله یکبار دیگر سراغ این روایت آمده و برای رفع تناقض از این که مقصود از مهدی‌هایی که بعد از مهدی می‌آیند چه کسانی هستند، از اصل تنزیل و تأویل استفاده کرده، پس از شرحی در باره این که امام زمان و فرزندانش در جزیره خضراء زندگی می‌کنند، در تفسیر آن حدیث می‌نویسد: «پس باطن و تأویل اولاد آن جنابند، زیرا که غایبند، و ظاهر و تنزیل صفویهٔ موسویّه باشند.» شاید عکس این را هم بتوان گفت.

وی سپس به بیان مؤیدات دیگری در این باره پرداخته و از اشارات کلی برخی از روایات در این زمینه بهره برده، آنها را حمل بر شاه اسماعیل و اولاد او می‌کند و چنین نتیجه می‌گیرد که «بر همگان واجب ولازم باشد دعای دوام دولت ابد مدّت این طبقهٔ علیّهٔ عالیه ... و احتراز از بدگویی و غیبت ایشان باید نمود». در اینجا وی از بدگویی نسبت به سلاطین صفوی پرهیز می‌دهد و در این باره به روایاتی نیز چون: سب سلطان نکنید که ظل‌الله است استناد می‌کند.

تلاش برای تطبیق روایات منسوب با شاه اسماعیل ادامه می‌یابد و

در این باره وی به روایتی که در کتاب *تکملة الاخبار* از عبدی بیک شیرازی در تاریخ صفویه آمده استناد می‌کند که فوق العاده شگفت است، چنان که امام علی ـ علیه‌السّلام ـ به‌زعم اینان ـ فرمودند: «و لکنه رجل من ولدی یرحل إلی التبریز باثنی عشر الف فارس معصّب بعصابة حمراء، راکبا بغلة شهباء، فاذا سمعتم به و أدرکتم أو فی زمانه، فاتوه و انصروه». چنین کسی جز شاه اسماعیل چه کسی می‌تواند باشد و چه کسی جز «شیر بیشه هیجای کارزار و آن برگزیده قادر مختار از میان پادشاهان روزگار و سروران با وقار و از شیر مردان نامدار در عهد و زمان خود وآشکار با دوازده هزار کس شیر شکار» که «بعد از شکستن قشون سی هزار الوند در صحرای شرار با تاج‌های سرخ و علامت قزلباشی که کنایه از عصابه سرخ از آن باشد بعد از هلاگوخان و اولاد او از اتراک» به تبریز وارد می‌شود. طبیعی است که چنین موقعیتی «هیچیک از سادات نامدار را میسّر نشده و اتفاق نیفتاده که بدان نحو داخل تبریز شده بر تخت پادشاهی ترکان (آق‌قونلو) نشیند، مگر جناب شاه اسماعیل صفوی». شاه اسماعیل هم «از اولاد آن جناب است» وهم «بر طریقه مستقیم آن سرور».

نویسنده مصداق تعبیر دیگری را در حدیثی از *روضهٔ کافی* با عنوان «بَدَا لَکُمُ النَّجْمُ ذُو الذَّنَبِ مِنْ قِبَلِ الْمَشْرِقِ» شاه اسماعیل دانسته و او را مصداق نجم و ذوذَنب را به معنای «اولاد داشتن و بر طریقه او بودن» تفسیر کرده است.

در نگاه مؤلف این روایت نیز که «یخرج بقزوین رجل اسمه اسم

نبیّ یسرع الناس إلی طاعته المشرک و المؤمن یملأ الجبال خوفاً» مصداقش شاه اسماعیل، است چرا که « بعد از اتراک این سعادت میسّر نشد احدی را سوای پادشاه والاجاه جنّت‌آرامگاه شاه اسماعیل ماضی ... که خدا باقی دارد این دولت را تا به دولت قایم اتصال یابد». مصداق این روایت نیز که فرمود «یَخْرُجُ بِقَزْوِینَ رَجُلٌ اسْمُهُ اسْمُ نَبِیٍّ (اسماعیل نبی که جد اعلایش باشد) یُسْرِعُ النَّاسُ إِلَی طَاعَتِهِ الْمُشْرِکُ وَ الْمُؤْمِنُ یَمْلَأ الْجِبَالَ خَوْفاً» «جناب شاه اسماعیل و اولاد بزرگوار و والیان ایشانند که کافر و مؤمن با هم اطاعت ایشان می‌نمایند و تقویت دین حق می‌فرمایند». وی از ملاخلیل قزوینی هم مطلبی به نقل شرح *کافی* او در تأیید این نکته آورده است که «المراد من الرجل الذی خرج بقزوین و الدیلم، من هو منسوب إلی المرحوم شاه اسماعیل الاول». مصداق روایت دیگر هم که فرمود بعد از سقوط عباسیان دولتی خواهدآمد که «أَتَاحَ اللَّهُ لامَّةِ مُحَمَّدٍ بِرَجُلٍ مِنَّا أَهْلَ الْبَیْتَ یُشِیرُ بِالتُّقَی (یعنی تشیع) وَ یَعْمَلُ بِالْهُدَی (یعنی دین حق)» کنایه از جناب شاه مرحوم مغفور است، زیرا که سیّد و از اهل بیت و بر طریق ایشان است». با وجود این همه اخبار که به نظر مؤلف در باره این سلسله است طبیعی است که «گنجایش انکار این سلسله علیّه نتوان نمود».

در حدیثی از امام علی ـ علیه‌السلام ـ خطاب به اصحاب آمده است که «الزموا السواد الاعظم». به نظر مؤلف، اکنون این سواد اعظم را در اصفهان می‌توان شاهد بود، شهری که «در ربع مسکون شهری به این عظمت و آراستگی» وجود ندارد. کلمهٔ رفض نیز که بر شیعیان و

همین سواد اعظم اطلاق گشته از زمان شاه اسماعیل بسط یافته است: «شهرت این اسم از خروج شاه جنّت‌مکان الی الآن شایع به اسم شیعیان شد. هر چند گاه گاهی در اوان اهل‌بیت ـ صلّی‌الله علیه و آله ـ می‌گفتند و شیعیان از این دلتنگ بودند». مؤلف در اینجا روایات متعددی را که به نوعی به کلمه رفض و رافضه مربوط می‌شود آورده است و نتیجه می‌گیرد که «پس این معانی ظاهر و هویدا نشد تا زمان ظهور پادشاه دین پناه مرحوم مغفور. پس معلوم شد که آن بزرگوار را از این دولت عظمی نصیبی داشته و به این سرافراز گشته». این روایت هم که منسوب به رسول است که خطاب به یهود و نصاری فرمود «ثُمَّ یُظْفِرُنِی اللّهُ بِبِلادِکُمْ وَ یَسْتَوْلِی عَلَیْهَا الْمُؤْمِنُونَ مِنْ دُونِکُمْ وَ دُونَ مَنْ یُوَافِقُکُمْ عَلَی دِینِکُم» تواند که دربارهٔ همین اصفهان باشد که روزگاری مردمش یهودی بودند و مؤمن شدند «پس اول آن مؤمن که مالک شد، بعد از مخالفان بی‌دین، شاه جنّت مکان است و بعد ازو اولاد آن جناب که دولتشان متّصل به دولت قایم آل محمد بمحمدٍ و آل محمد».

حتی اگر روایتی به‌طور خاص شاهدی برای صدق بر شاه اسماعیل نداشته باشد، نویسنده به‌روایات کلی‌تر پرداخته و مصداق آنها را «رسول و ائمه انام و شاه جنّت مکان و اولاد او» می‌داند. آنچه وی را بر این تطبیق‌ها متمایل‌تر می‌کند، تطبیقی است که در مرحله‌ای از تاریخ ایران بر حمله مغول برای نابودی عباسیان صورت گرفت. نمونه آن «روایتی که علامه در *منهاج‌الکرامه* در حکایت پدرش با هلاگوخان و امان طلبیدن آن» از او آورده است. به طوری که «پس

امان دادن هلاگوخان و گفتن پدر علامه که جناب امیر فرمود: ثم یدفع ظفره (ای ترکان) إلی رجل من عترتی یقول بالحق و یعمل به»، باز هم خطر ترکان کاملا برطرف نشد و این بود تا آن که آن خطر به‌واسطه «پادشاه مرحوم مغفور» برطرف گردید.

از دیگر شواهد وی به عنوان «مؤیّد دولت آن جناب» «فقره‌ای از زیارت عاشورا» است. این روایت نیز از جناب صادق که «فرمود: أَبْشِرُوا ثُمَّ أَبْشِرُوا ثَلاثَ مَرَّات...» «می‌تواند بود امّتی کنایه از شیعیان باشد». در آن روایت از سه فوج صحبت شد «فوج اول کنایه از صفاریان، فوج ثانی کنایه از آل بویه و فوج ثالث کنایه از صفویهٔ موسویه». این نکته بر این اساس است که نویسنده دولت صفاری را نیز شیعه می‌داند. آنچه در این روایات و امثال آن آمده است، از دید این نویسنده، مصداقش فقط و فقط شاه اسماعیل است، به طوری که «کوه الوند را که طواد سنّیه از پیش برنداشت الّا شاه اسماعیل جنّت آرامگاه و اولاد امجادش از آل صفویهٔ حسینیه». این که در *نهج‌البلاغه* آمده است که «و متفرق می‌سازد ایشان را در بطون اودیه و می‌برد ایشان را از باب چشمه‌های روان» و دنبالش می‌فرماید: «بر طرف می‌نماید خدای تعالی بسبب ایشان از حرمات گروهی» وبعد می‌فرماید: «و متمکّن ساخته و تسلّط می‌دهد ایشان را در دیار قومی» این یعنی در ملک پادشاهان اتراک از آق قویونلو و اولاد ایشان». پس از آن، حضرت فرمود «از برای آن که واپس گیرند آن چیزی را که غصب کرده شده‌اند آن را» و این «کنایه از حصّه مُلکی ارثی است که

از جانب مادرشان به ایشان می‌رسید یا به سبب احقّ بودن مؤمن از کافر تصرّف نمودن در ملک خدا از رهگذر دین و ایمان و سید بودن ایشان و سنی بودن اتراک». سپس حضرت فرمود «ویران و منهدم می‌سازد الله تعالی به سبب ایشان رکنی را» در اینجا مقصود چهار رکن «رومیهٔ شومیه و هندیهٔ بی‌دینیه و اوزبکیهٔ دنبکیه و ایرانیهٔ سنیه» است. این دولت صفوی بود که خداوند به دست آن «این چهار رکن را منهدم و در عوض رکن قویم حق را قرار فرمود از برای تمهید ظهور جناب حضرت صاحب الزمان». در دنباله خطبه حضرت آمده است که «و می‌شکند به‌سبب ایشان به قدر پُری زمین سنگلاخ از سپاه ارم» که این مطلب در واقع «کنایه از سپاه خلیل شاه شیروانی و آذربایجان و تبریز و حوالی آنها» است، چرا که «زمین ارم در ملک شیروان می‌باشد». سپس حضرت «فرمود: و بر می‌کند از ایشان میان زیتون را». معنی تأویلی این سخن نیز «یعنی جبال رشت و لاهیجان و زیتون رودبار و مازندران و غیره» است. و این که در این خطبه آمده است که «سَيَجْمَعُهُمْ كَقَزَعِ الْخَرِيفِ وَ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُمْ» (*بحار*: ۴۳/۳۲)» مقصود چیزی نخواهد بود جز همین مطلبی که توسط «شاه جنّت مکان و آل او روی» داده و اتفاق افتاده است. «پس صریح‌تر از این چه چیز تواند بود؟».

اکنون که نویسنده تا این اندازه در تطبیق پیش رفت، یک لحظه به یادش آمده است که بسا این شاهان کارهایی انجام دهند که از روی شریعت نباشد. لذا بلافاصله تأکید می‌کند که «ملازمان آن بزرگواران»

می‌باید در امر اطاعت احتیاط کنند، زیرا «اطاعت اوامر پادشاهان به دو نوع است: یکی جایز و دیگری نه» آنچه جایز نیست در منهیّات است. موارد مکروه نیز داریم. اگر به منهیّات دستور دهند «باید این کس قبول نکند و اطاعت ننماید و ایشان هم شیعیان را به این مکلّف نفرمایند». اما اصل اطاعت، اصلی مسلّم است، همان طور که اطاعت ابوین که «باعث ایجاد و حیات دنیویه‌اند» لازم است « پادشاه عادل نیز به منزله والدین و اطاعت او نیز واجب است».

در این میانه، علما نیز موقعیتی ویژه دارند و اطاعت آنان نیز لازم است. دلیل آن روایت عمر بن حنظله است که «اُنْظُرُوا إِلَى مَنْ كَانَ مِنْكُمْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَ نَظَرَ فِي حَلالِنَا وَ حَرَامِنَا ...» تا آخر. بر این اساس، «علما، حکّام شرعند به جهت شریعت»، مشروط به آن که این عالم، علم و عملش یکی باشد و به علاوه عادل باشد. روایت «العلماء حکّام علی الناس» شاهد دیگر است. به علاوه توقیع «و امّا الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا فانهم حجّتی علیکم و أنا حجّةالله» باز مؤید دیگر است بر این که «علما حکّامند بر مردم».

در عین حال، نظر نویسنده از این حاکم بودن این نیست که آنان احکام الهی را در حوزه قضا، به عنف و اجبار بر مردم تحمیل کنند. به سخن دیگر روایت یاد شده «کنایه از آن نیست که مردم را احضار نمایند و جاری کنند به عنف؛ بلکه کنایه از آن است که مردم هرگاه خَصمین راضی شوند به نحوی که جناب صادق (ع) فرموده به حکم ما حکم نماید، حکم کنند در شرعیات، اگر خصمین قبول کردند

فهوالمراد، و الّا جبر به ایشان نتوانند نمود. ظاهر این است همچنان چه از توقیع رفیع نیز مستفاد می‌گردد به اندک تأملی صایب». حدود اقدامات آنان همان اصل امر به معروف و نهی از منکر است و «چاره حکومت و قضا نیست الّا امر به معروف و نهی از منکر».

وی باز پس از نقل روایاتی در باب حرمت نهادن به عالم به سراغ کسانی می‌رود که تردید در مشروعیت قدرت سلاطین دارند. لذا در این باره اخباری نقل کرده و می‌نویسد: «و مطلب از این اخبار آن است که بدانند منکرین که پادشاهان را خدا می‌گمارد و خدا می‌دهد و الّا همه کس می‌خواهد و به‌دست کسی نمی‌آید؛ پس مردم عبرت گیرند و شکر پادشاهان و علماء خود نمایند تا عاقبت بخیر شوند که و العاقبة للمتقین».

اطاعت از شاهان یا علما به معنای رواشمردن تحکّم و استبداد بر مردم نیست «احضار نمودن و حکم فرمودن به مردم جبرا نباشد، بلکه به رضای خصمین، هر گاه به حکم احدی از این علماء راضی شوند حکم تواند نمود، و از این معنی غافل نباید بود که اگر چنین نباشد، منجر به فساد خواهد شد، امری که باعث اصلاح است».

جدای از اطاعت و دایرهٔ آن، تمرّد از دستور سلاطین و مبارزه با آنها هم روا نیست. اگر سلطانی ستمگر نصیب امتی شود، این به خاطر اشتباهات خود آنهاست. در این موارد چاره‌ای جز آن نیست که «هرگاه کسی خواهد علاج این‌ها کرده شود، باید رجوع به توبه کرده و تضرّع و ابتهال و استغاثه به خدای خود نموده و در اصلاح حال خود و پادشاه و امرا کوشند و دعای خیر برای اصلاح حال ایشان باید

نمود تا مقلّب‌القلوب، صرف قلوب ایشان نماید به خوبی و عدل تا ایشان نیز خوب شوند».

تمسّک نویسنده به کمترین احتمالات برای تثبیت موقعیت صفویان ادامه دارد، صفویانی که از دید متدینین ارزش زیادی داشتند و شیعیان را از فشار تقیّه نجات داده و شرایط را به گونه‌ای آماده کردند که به آسانی بتوانند مذهب خویش را ابراز و اظهار کنند. از جمله این تمسّکات، نقل اشعاری منسوب به شاه نعمت‌الله است که در این اشعار بشارت ظهور صفویه را داده است و از جمله در آن آمده است:

ای عزیزان! شور و غوغا در جهان خواهد گرفت
غصه و غم از زمین تا آسمان خواهد گرفت

این ادامه دارد تا آن که:

بعد از آن از «آل یس» سروری پیدا شود
مذهب و ملت ازو نام و نشان خواهد گرفت
شاه اسماعیل حیدر بود آن شهریار
خاک پایش را جهان کحل عیون خواهد گرفت
بعد از او شاهی کند فرزند او پنجاه سال
«طا» و «ها» و «ماسب» از نامش نشان خواهدگرفت
عاقبت ترکان به زهر غم کنند او را هلاک
او دگر منزل به سوی قدسیان خواهد گرفت

وی که این اشعار را اصیل می‌داند، با اشاره به تاریخ درگذشت شاه

نعمت‌الله ولی در سال ۸۳۴، خواننده را متوجّه اهمیت آنها می‌کند.

در اینجا وی بـر اسـاس روایتـی از امیرمؤمنـان ـ علیـه‌السّلام ـ تصویری از جامعه انسانی در یک شرایط مطلوب ارائه می‌دهـد. ایـن روایت که در بحار: (بحار: ۸۳/۷۵) آمده این نتیجه را داده است:



از نظر وی اسلام یعنی شریعت، با سلطان عادل، یعنـی امـام زمـان ـ علیه‌السّلام ـ برادر دوقلو هستند. «اسلام به تنهایی و امام به تنهـایی سزاوار نیستند بلکه هر دو با هم باید باشند تا نظام عالمِ امکـان برجـا باشد».

در اینجا نویسنده ما باز به سراغ تطبیق‌های پیشین رفته با اشاره به

روایتی که می‌گوید: «إنّ لآل محمّد بالطالقان لکنزا سیظهره‌الله إذا شاء دعاؤه» مصداق آن را «خروج شاه جنّت مکان از طالقان» می‌داند.

پیش از این اشاره کردیم که شیعیان برای دولت صفوی تا چه اندازه اهمیت قائل بودند و این قداست حتی پس از سقوط صفوی نیز در اذهان آنان باقی ماند. این نکته‌ای است که نویسنده ما هم به آن توجه دارد که «اهل روزگار و حقایق آگاهان ذوی‌الاقتدار، از دوستان و شیعیان محمد و علیّ حیدر کرار و ائمه‌اطهار» آگاهاند که شیعیان طی قرون متوالی «در تقیّه شدید» و در «اکثر اوقات مختفی بودند» تا آن که «در زمان ظهور این دودمان خلافت نشان شاه جنّت مکان فردوس آشیان شاه اسماعیل ماضی» اوضاع تغییر کرد. نویسنده حتی از این که شاه اسماعیل را به عنوان فردی از اهل بیت، مصداق برخی از روایاتی بداند که به طور طبیعی دربارهٔ حضرت قائم (ع) وارد شده ابائی ندارد. لذا بلافاصله پس از مطالب بالا می‌گوید: «چنانچه گذشت سابقا در حدیث... حَتَّی یَدْفَعُوهُ إِلَی رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ بَیْتِی فَیَمْلَؤُهَا قِسْطاً کَمَا مَلَئُوهَا جَوْراً». و این روایت را در تأیید برداشت پیشین خود می‌داند. چنان که روایت «یَخْرُجُ أُنَاسٌ مِنَ قبل الْمَشْرِقِ فَیُوطِئُونَ لِلْمَهْدِیِّ» را روایتی دیگر در تأیید مطالب خود می‌شمرد. البته این مصداق‌یابی بسیار کلی است تا جایی که او آیه «و لتکن منکم امّة یدعون الی الخیر» را نیز در این جهت مورد استفاده قرار می‌دهد.

نویسنده مجدداً به داستان تطبیق روایت «ثمّ یدفع بظفره إلی رجل من عترتی یقول بالحق و یعمل به» که به نوشتهٔ وی پدر علاّمه آن را

حمل بر هولاگو کرده پرداخته و ضمن عبارت ادبی بلند بالا در ستایش اسماعیل می‌نویسد که :

در کتب تواریخ مسطور و در افواه و السنه مذکور و میان مخالف و موافق مشهور که چون شاه جنّت‌مکان و خاقان گیتی‌ستان و مؤید به تأیید ملک منّان، رافع لوای عدل و تشیع و احسان، مسدّد مناهج بغی و عدوان از اهل بیت و شیعیان آخر الزمان، مجدّد قواعد دین قویم و ایمان، مظهر آثار جلالت و عظمت و زنگ‌زدای از آیینهٔ ملک و ملت، حکم‌انداز سهام تدابیر مملکت، مبطل‌نمای اخبار رجال شجاعت، پناه دین و ایمان، یعنی نواب فردوس مکان شاه اسماعیل صفوی موسوی بهادر خان ـ طاب ثراه و جعل الجنة مثویه ـ وقتی که رکاب دولت و امارت را به شرف پای بوس حضرت خود مشرّف و مزیّن نمود و نگین خانه زین را به گوهر شاهوار وجود ارجمند خویش مزیّن فرمود، پس آفتاب ظهورش از کوهسار عوایق امور تیغ کشیده، پرتو عدل و احسان بر بعضی از ممالک ایران انداخت، بخت جوانش نوخط دمیدن سبزه دولت و تیغ عزیمت جهان گشایش هنوز نیم‌کش نیام انتظار فرصت بود که خاطر مبارکش را هوای جانفزای این معنی بر سر افتاد که من بعد خطبا بر منابر ارتقی، و در لعن و طعن .... بی‌وفا خودداری ننموده، نهال تولّی را از پیوند تبرّی مثمر ثمر رستگاری عقبی گردانند.

دنباله آن شرحی است که مورخان از اقدامات نخست شاه اسماعیل برای رواج تشیع اثناعشری در تبریز انجام داد. برخی از همراهان از زود بودن و تندی آن انتقاد کردند، اما شاه اسماعیل گفت «من

پادشاهی و شهریاری را از برای ترویج دین مبین و لعن دشمنان اهل بیت طیّبین ـ صلوات‌الله علیهم اجمعین ـ می‌خواهم و اگر این نباشد آن به چه کار من آید». نتیجه آن شد که آنچه را که شیعیان «سالهای سال و قرن‌های بیشمار منتظر چنین امر و روزی بودند و دندان صبوری بر دل و جگر می‌افشردند، تبرزین زبانهای طعن و لعن را آختند و بی‌اندیشه و محابا از مخالفان دغا به اعلان این خجسته کلام حق پرداختند». از آن زمان تاکنون «گلشن اسلام و ایمان با نواست و از تنقیه و اجرای قنات منطمس این سنّت سنیّه سیراب و تازه و برجاست» به طوری که «روز به روز گلهای احکام و مذهب جعفری از فیض هوای جانفزای بهار دین اثناعشری در پروردن و بالیدن و صبح و شام باران نعمت نامتناهی از فضل الهی و از سحاب همّت والای شاهنشاهی، برگشت احوال ارباب فضل و کمال حتی بر صاحبان کشف و حال و بال در باریدن سلطان شرع و فرمان دین به یاری این صاحب دولتان ابد قرین، همیشه با فرّ و شکوه و مباشران رتق و فتق امور شرعیّه را از حمایت این دولت روز افزون پیوسته پشت جرأت بر کوه شهباز وشاهین این شوکت زاغان و کرکسان بدعت و غوایت را در زرع و کوه شرع به چنگال غیرت و منقار حمیّت دین از هم می‌درند، و همای والای منزلت این دولت، بیضه اسلام و ایمان و ملت را در زیر دو بال عدل و احسان می‌پرورند، یکه‌تاز شهرت حق پرستی دو اسبه به سه قطر و چهار رکن عالم دویده و آوازه پنج نوبت بانگ مسلمانی در شش جهت هفت اقلیم پیچیده و به آتش‌زنهٔ شمشیر جانگیر این شیرصولتان مجاهد، چراغ مساجد و معابد روشن گردیده،

و زلال صدق و صفا از حمایت کوهسار این دولت والا در جویبار امتداد زمان جاری و کیفیت لذّت بندگی باری خلق روزگار را علی‌الخصوص امّت احمد مختار را چون نشأهٔ می‌در رگ و پی ساری، از نور جبهه عباد و زهّاد دیده محرابها روشن و از نشر آثار و معجزات ائمه اطهار ـ صلوات‌الله علیهم مادام اللیل و النهار ـ پایهٔ منبرها را در دعوی برتری با آسمانها سخن است. پس از نیّت و حرکت آن جناب در این باب، و شدن و از پیش بردن، دلیل این است که هر که رعایت دین حق و شایع شدن آن نماید، جناب مقدس الهی اعانت او می‌فرماید غافل مباش ازاین. امید از فضل و کرم واهب بی منّت و خدای صاحب عطف و رأفت و ترحّم و مغفرت و قادر لم یزل و لایزال آن که رونق شرع و دین قویم و راه هدایت و طریق مستقیم را بر همین دستور تا نفخ صور، بلکه بهتر و نیکوتر به حسن سعی پادشاهان دیندار متزاید و ترقی فرماید و اهل روزگار را در هر مرتبه‌ای توفیق توبه نصوح عنایت نماید و دعای دولت این دودمان ولایت نشان را از دل و زبان مؤمنان بر ملأ اعلی و عرش معلّی متصاعد و به اجابت مقرون فرماید، بمحمّد و علی و آلهما الاطهار ـ علیهم صلوات‌الله الملک الجبّار».

از نظر وی اگر سلطنت ارزش و اعتباری دارد و سلطان جایگاه و منزلتی، این صرفا «برای پادشاهان شیعیان است و بس نه برای مخالفان». با این حال موفقیت آنان نیز در گرو آن است که «متوکّل به ذات پاک ذوالجلال بوده» هدفشان از هر کاری کسب ثواب باشد. به عبارت دیگر بندگی خدا را فراموش نکنند، چرا که «پادشاهی و امیری

نشود بر سر خلق/ تا به شب بر در معبود گدایی نکنی». شرط دیگر آن است که «حکمرانی را به قدر و نیّت امر به معروف کردن و نهی از منکر نمودن و دانستن آنها» که «واجب است» پیش برند. چرا که «زیاد ازاین، جبر و حرام است و از عدالت بیرون». به علاوه «همگی صاحبان رتق و فتق امور مؤمنان» نیز باید در «اعانت و تمشیت دین مبین رسول امین و پیروی و نشر مناقب و فضایل امیرالمؤمنین و ائمه‌طاهرین» کوشا باشند. در این میان بیشترین وظیفه را شاه دارد: «پادشاه ظلّ الله دین پناه باید در تأکید قواعد شریعت غرّاً و تنفیذ احکام ملّت بیضا، مکنون ضمیر منیر مهر تنویر و پیش نهاد خاطر عاطر حق گزین، قایم و ثابت دارند و به باران میامن اقبال این شیوه خجسته و شیم گلشن دین و ایمان را سیراب و بارور سازند، و از شئومت اهانت دین و اهل شرع به یقین محترز و از وخامت عاقبت کار و بی‌اعتنایی در آن مجتنب بوده، باب شماتت مخالفان را بر اهل اسلام باز و زبان طعن و ملامت اعادی دین را بر خود دراز نگردانند و منافقان ظلم آثار و غاویان ستم شعار را بر سر مؤمنان و عالمان و شیعیان حیدر کرّار ـ علیه‌السّلام ـ حاکم نفرمایند که باعث سخط الهی و بی‌رونقی ملک و ملت و باعث عمر کوتاهی است».

یک نتیجه تلاش شاهان و امیران «در مقام ترویج دین و احکام و اجرای آن» این است که امرای محلی و مردم نیز به آنان اقتدا خواهند کرد و «احدی از حکّام و عمّال هر دیار و سایر متوطنان قری و امصار را از جادّهٔ تتبع و مجرای این شیمه حقّه مجال انحراف و تخلف

نماند و از تشیید مبانی این امر خانه دین و دنیا معمور و آبادان ماند و از پرتو خورشید ظهور حق، ساحت ملک و ملت و مملکت پر نور می‌گردد».

در اینجا نویسنده باز به سراغ پرسش اولیه خود می‌رود که بالاخره آیا پادشاهی از خداست یا خیر. به نظر او مسأله اصلی یا «مطلب اصلی دانستن این است که آیا پادشاهی از جانب خداست یا غیر آنها». امّا پاسخ این است که «نهایت الحمدلله که ظاهر شد که بعضی، از جانب خداست، مثل پادشاهان شیعیان و مؤمنان؛ و بعضی جبر و عدوان، مثل پادشاهان مخالفان».

وی با اشاره به این که لازم است شاهان دست از ستمگری برداشته و مراعات حال مردم را بکنند، پس از ارائه روایاتی چند در این باب چنین نتیجه می‌گیرد که شاهان باید از این «احادیث و امثال این که بسیارند عبرت گیرند و حسن سلوک و مدارا به خلق فرمایند و عدالت را شعار و دثار خود فرمایند و در نظم و نسق بلاد و عباد مساهله و سهل‌انگاری نفرمایند». چنان که در روایات و آیات، از طغیان سلاطین و علو و استکبار آنان نکوهش شده است.

در اینجا وی به طور مفصل به تفسیر آیات نخست سوره اسراء دربارهٔ یهود و بیرون راندن آنان از دیارشان در دو مرحله پرداخته و علاوه بر ترجمه و تفسیر، به ارائه تأویل آنها نیز بر اساس برخی از نقلها دست یازیده است. دلیل ورود وی به این بحث گویا در ادامه بحث ستمگری و استبداد بوده است که خداوند علوّ و استکبار آنان را

نپذیرفته و بندگان صالح خود را برای سرکوبی آنان اعزام نموده است. یکی از این تأویلها که از قول فیض در کتاب *صافی* نقل شده «لتفسدنّ فی الارض مرتین» حمله بر قتل امام علی و مجروح نمودن امام حسن علیه‌السّلام شده است. نمونه‌ای دیگر از این تأویل در این عبارت است که «پس هرگاه برسد هنگام انتقام کشیدن در مرتبه ثانی، بر می‌انگیزیم پسر ثقفی را که مختار باشد بر قتلای و غیره تا بکشد ایشان را و کشت از ایشان قریب سیصد هزار و کسری در اندک وقتی در وعده هیجده ماه». «پس اگر عود کنید به قتل ائمه هدی ـ علیهم‌السلام ـ عود خواهیم کرد به بنی‌عباس به شما، زیرا که دفع اخبث به خبیث جایز است تا مستأصل نمایند شما را تا محصور شوید در جهنّم». این تأویل ادامه می‌یابد.

رساله با اشعاری در «دعای پادشاهان مؤمنان و شیعیان» پایان می‌یابد:

الهی تا جهان باشد، شه ما کامران باشد
زلال عدل و احسان همچو فرمانش روان باشد
سپهر سست تا برپاست، دست او قوی بادا
جهان پیر تا برجاست، بخت او جوان باشد
فلک‌سان دوستش بر اوج عزت نازنین باید
زمین‌وش دشمنش پامال غم تا آسمان باشد

رساله در

پادشاهی صفوی

تألیف

محمّد یوسف ناجی

(در سال ۱۱۲۷ هـ. ق)

رساله دربارهٔ ملک و پادشاهی

بسم الله الرّحمن الرّحیم هست دو امید و یکی نیست بیم

الحمد لله المالک المُلک و مجری الفُلک للعالمین و صلّی‌الله علی محمّد المصطفی و علیّ المرتضی و آلهما الطاهرین و بعد:

بر ضمایر اولی‌الالباب و ابصار و صاحبان فطرت و افکار مخفی نماند که چون از بعضی اخوان دین شنید مکرّر که پادشاهی را خدا نمی‌دهد و خدا را دخلی نیست، بلکه محض جبر و غلبه است، بنابراین به خاطر حقیر کثیرالتقصیر محمدیوسف ملقّب به ناجی به قدر وسع سعی نمود که شاید این معلوم شود از قول خدا و رسول و ائمهٔ هدی - علیهم السّلام - ولهذا مبادرت نموده عرض می‌نماید که جناب مقدّس الهی می‌فرماید که: ﴿قُلِ اللَّهُمَّ مالِکَ الْمُلْکِ تُؤْتِی الْمُلْکَ مَنْ تَشاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْکَ مِمَّنْ تَشاءُ﴾،[1] یعنی: بگو ای محمد! که ای بار

---

۱. آل عمران / ۲۶.

خدای، ای صاحب ملک! تو می‌دهی ملک خود را به هر که می‌خواهی و انتزاع می‌نمایی و می‌گیری، پس از هر که می‌خواهی ﴿وَ تُعِزُّ مَنْ تَشاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشاءُ﴾[1]. یعنی: و عزیز می‌نمایی هر که را می‌خواهی به هدایت و نصرت، یعنی اهل ایمان را در دنیا و آخرت، و خوار و ذلیل می‌نمایی هر که را می‌خواهی به خذلان به خود و مغلوب بودن، یعنی اهل کفر و ضلالت را. پس از عموم معنی آیه کریمه چنین مستفاد می‌شود که هر دو، داده می‌شود به برّ و فاجر.

چنانچه مؤیّد این است حدیث شریف که در *روضهٔ کافی* روایت نموده در حکایت ابراهیم – علی نبیّنا و آله و علیه‌السّلام – تا آنجا که فرمود ابی‌عبدالله ـ علیه‌السّلام ـ که: ﴿فَسارَ إِبْراهیمُ ـ علیه‌السّلام ـ بِجَمیعِ ما مَعَهُ وَ خَرَجَ الْمَلِکُ مَعَهُ یَمْشی خَلْفَ إِبْراهیمَ إِعْظاماً لاِبْراهیمَ وَ هَیْبَةً لَهُ فَأَوْحَی اللّهُ تَبارَکَ وَ تَعالی إِلی إِبْراهیمَ أَنْ قِفْ وَ لاتَمْشِ قُدّامَ الْجَبّارِ الْمُتَسَلِّطِ وَ یَمْشی هُوَ خَلْفَکَ وَ لکِنِ اجْعَلْهُ أَمامَکَ وَ امْشِ وَ عَظِّمْهُ وَ هَبْهُ فَإِنَّهُ مُسَلَّطٌ وَ لا بُدَّ مِنْ إِمْرَةٍ فِی الْأَرْضِ بَرَّةٍ أَوْ فاجِرَةٍ﴾[2]. الحدیث. پس از عموم آیه کریمه می‌تواند بود نزول آیه ظاهراً در نبوّت و امامت باشد.

چنانچه مؤید آن است آنچه در *روضه کافی* روایت نمود از جناب ابی‌عبدالله ـ علیه‌السلام ـ که راوی گفت: قُلْتُ لَهُ «قُلِ اللّهُمَّ مالِکَ الْمُلْکِ تُؤْتِی الْمُلْکَ مَنْ تَشاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْکَ مِمَّنْ تَشاءُ» أَلَیْسَ قَدْ

---

۱. آل عمران: ۲۶.

۲. *کافی*: ۸ / ۳۷۲.

آتَی اللّهُ عَزَّوَجَلَّ بَنی‌أُمَیَّةَ الْمُلْکَ؟ قالَ: لَیْسَ حَیْثُ تَذْهَبُ إلَیْه إنَّ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ آتانَا الْمُلْکَ وَ أخَذَتْهُ بَنُو أُمَیَّةَ بِمَنْزِلَةِ الرَّجُلِ یَکُونُ لَهُ الثَّوْبُ فَیَأْخُذُهُ الاخَرُ فَلَیْسَ هُوَ لِلَّذی أخَذَهُ[1].

و مؤید دیگر: روایت نمود شیخ طبرسی در *اعلام‌الوری* در باب آیات نبیّ ـ صلّی‌الله علیه و آله ـ که: و من ذلک بشارة موسی بن عمران به فی التوراة ـ فی خروج النبیّ من ولد اسماعیل ثم ذکر ألفاظه الی أن قال: و تفسیره إسماعیل قبلت صلاته و بارکت فیه و أنمیته و کثرت عدده بولد له اسمه محمّد یکون اثنین و تسعین فی الحساب سأخرج اثنی عشر إماما ملکا من نسله و أعطیه قوما کثیر العدد[2].

پس بنابر این گردیده است مُلک، مال احدی که نبیّ یا وصیّ باشند، چنان که جناب مقدّس الهی می‌فرماید: ﴿إِنِّی جاعِلٌ (ای:آدم) فِی الأَرْضِ خَلِیفَةً[3] و إِنِّی جاعِلُکَ (ای: ابراهیم) لِلنَّاسِ إِماماً[4]، و إِنَّا جَعَلْناکَ (ای:داوود) خَلِیفَةً فِی الارْضِ﴾[5]. پس برای بعضی با رخصت جایز التصرّف و مباح و اختیار است، چنان که خواهد آمد مؤیّدات و دلیل آن و بی‌رخصت متصرّف آن، جابر و غاصب و غلبه کننده است؛ و مؤید آن نیز خواهد آمد؛ ان شاءالله.

پس تصرّف مُلک به سه وجه باشد:

---

۱. *کافی*: ۲۶۶/۸.
۲. *اعلام‌الوری*: ۱۲.
۳. بقره: ۳۰.
۴. بقره: ۱۲۴.
۵. ص: ۲۶.

یکی: آن که ظاهر آیات بر آن دلالت دارد که ملک برای انبیا و اوصیا باشد، چنان که به جناب سلیمان ـ علیه‌السّلام ـ فرمود: ﴿هٰذا عَطاؤُنا فَامْنُنْ أوْ أمْسِکْ بِغَیْرِ حِسابٍ﴾[۱].

دوم: ملک اختباری و امتحان باشد، چنان که می‌فرماید: ﴿أَ لَمْ تَرَ إِلَی الَّذی حَاجَّ إبْراهیمَ فی رَبِّه أنْ آتاهُ اللّٰهُ الْمُلْکَ﴾[۲]، یعنی نمرود؛ و مؤید این است آنچه در کافی در کتاب شهادات روایت کرده از ابی‌عبدالله ـ علیه‌السلام ـ که فرمود: إنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَ جَلَّ عَرَضَ عَلَی آدَمَ ـ علیه‌السّلام ـ ذُرِّیَّتَهُ عَرْضَ الْعَیْنِ فی صُوَرِ الذَّرِّ نَبِیّاً فَنَبِیّاً وَ مَلِکاً فَمَلِکاً وَ مُؤْمِناً فَمُؤْمِناً وَ کَافِراً فَکَافِراً[۳].

و قال رسول‌الله ـ صلّی‌الله علیه و آله : السُّلْطَانُ ظِلُّ اللّٰهِ فِی الارْضِ یَأْوِی إلَیْهِ کُلُّ مَظْلُوم[۴].

سیم: ملک جبری و غصب مثل قوله تعالی: ﴿أمْ لَهُمْ نَصیبٌ مِنَ الْمُلْکِ فَإذاً لا یُؤْتُونَ النَّاسَ نَقیراً﴾[۵].

و فی *الکافی* عن الباقر ـ علیه‌السلام: أمْ لَهُمْ نَصیبٌ مِنَ الْمُلْکِ؛ یَعْنی الامَامَةَ وَ الْخلافَةَ فَإذاً لا یُؤْتُونَ النَّاسَ نَقیراً نَحْنُ النَّاسُ الَّذینَ عَنَی اللّٰهُ وَ النَّقیرُ النُّقْطَةُ الَّتی فی وَسَطِ النَّوَاةِ[۶].

پس از این معلوم شد که مُلک کنایه از خلافت و امامت مراد است.

---

۱. ص:۳۹.
۲. بقره: ۲۵۸.
۳. کافی: ۷ / ۳۷۸.
۴. بحار: ۳۵۴/۷۲ از *امالی* طوسی.
۵. نساء:۵۳.
۶. کافی: ۲۰۵/۱.

پس غور نما اصل مدّعا را که نه محض پادشاهی است.

و اما پادشاهی اهل باطل، پس می‌فرماید در انعام: ﴿وَ کَذلِکَ نُوَلّی بَعْضَ الظّالمینَ بَعْضاً بِما کانُوا یَکْسِبُونَ﴾[1].

و نیز مؤیّد است آنچه روایت نمود در *قرب‌الاسناد* از جناب امام رضا ـ علیه‌السلام ـ که فرمود: قال: قال جعفربن‌محمّد ـ علیه‌السلام: إنّ مروان‌بن محمد لو سئل عنه محمّد رسول‌الله ـ صلی‌الله علیه و آله ـ ما کان عنده منه علم لم یکن من الملوک الذین سموا له و إنما کان له أمر طرأ [2].

پس از این ظاهر شد که یعنی این از ائمه ضلالت بنوامیه اوّلاً شمرده نشده برای پیغمبر خدا ـ صلی‌الله علیه و آله ـ در وقتی که جبرئیل خبر می‌داد که امام ضلالت از بنوامیّه و غیره دوازده‌اند، چنانچه ثانیا ثبت و مقدّر شده به سببی از اسباب چند که جناب او ـ سبحانه ـ مطلعند؛ پس جناب او ـ سبحانه ـ قضا و تقدیر می‌فرماید؛ بنابر امور چند و مصلحت‌ها برای مردمان از جهت نافرمانی ناس و عذاب ایشان، و یا اگر خیری باشد به جهت فرمان برداری ناس و شرف ایشان است.

چنانچه مؤیّد این است آنچه روایت نموده شیخ حرّ ـ رحمه الله ـ در کتاب *وسایل‌الشیعه* از جناب رسول خدا ـ صلی‌الله علیه و آله ـ که فرمود: عمّالکم أعمالکم کما تکون یولی علیکم.[3]

---

۱. انعام: ۱۲۹.

۲. *قرب‌الاسناد*: ۱۵۵.

۳. در منابع در دسترس یافت نشد.

دویم: آن که پس ملک به اسباب چند او عطا می‌نماید برای اتمام حجّت و سماجت برو و نیز به مردمان دیگر چنان که در محاسن روایت کرده که صادق (ع) فرمود: لَسیرَةُ عَلیٍّ ـ علیه‌السّلام ـ فی أهْلِ الْبَصْرَةِ کانَتْ خَیْراً لِشیعَتِه مِمّا طَلَعَتْ عَلَیْه الشَّمْسُ إنَّهُ عَلِمَ أنَّ لِلْقَوْمِ دَوْلَةً فَلَوْ سَباهُمْ لَسُبِیَتْ شیعَتُهُ؛ قُلْتُ: فَأخْبِرْنی عَنِ الْقائِمِ ـ علیه‌السّلام ـ یَسیرُ بِسیرَتِه قالَ: لا إنَّ عَلیّاً ـ علیه‌السّلام ـ سارَ فیهِمْ بِالْمَنِّ لِلْعِلْمِ مِنْ دَوْلَتِهِمْ وَ إنَّ الْقائِمَ عَجَّلَ‌اللّهُ فَرَجَهُ یَسیرُ فیهِمْ بِخِلافِ تِلْکَ السّیرَةِ لأنَّهُ لادَوْلَةَ لَهُمْ[1]. و آیهٔ وافی هدایت مؤید آن که: «وَ کَذلِکَ نُوَلّی بَعْضَ الظّالِمینَ بَعْضاً بِما کانُوا یَکْسِبُونَ»[2].

و اما دوازده امام ضلالت؛ پس روایت کرده سلیم در کتابش در حدیث طویلی از عبدالله بن جعفر بن ابی‌طالب (ع) در وقتی که میان او و معاویه سخن به‌طول کشید تا آن که فرمود: و قد سئل ـ ای رسول‌الله ـ عن هذه الآیة: «وَ ما جَعَلْنَا الرُّؤْیَا الَّتی أرَیْناکَ إلاّ فِتْنَةً لِلنّاسِ وَ الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِی الْقُرْآنِ وَ نُخَوِّفُهُمْ فَما یَزیدُهُمْ إلاّ طُغْیاناً کَبیراً»[3]؛ فقال: إنی رأیت اثنی عشر رجلا من أئمة الضلالة یصعدون [منبری] وینزلون یردون أمتی علی أدبارهم القهقری فیهم رجلان [من حیین] من قریش مختلفین [تیم و عدی] و ثلاثة من بنی‌أمیة و سبعة من ولد الحکم بن أبی‌العاص - الی آخر قوله[4]. پس معلوم شد از این که

---

۱. کافی: ۳۳/۵.

۲. انعام: ۱۲۹.

۳. اسراء: ۶۰.

۴. کتاب سلیم: ۸۳۵.

دوازده نفر به جناب رسول ـ صلی‌الله علیه و آله ـ اوّلاً خبر داده شده بود و امر مروان مذکور، ثانیاً در شب قدر به امام عصر اعلام شده و بَدا درو شده.

و مؤیّد دوازده تای سابق است باز آنچه در آن کتاب روایت نموده از جناب امیرالمؤمنین ـ علیه‌السّلام ـ در آنجا که می‌فرماید: و لقد أنزل‌الله فیّ و فیک خاصة آیة من القرآن تتلوها أنت و نظراؤک علی ظاهرها و لا یعلمون تأویلها و باطنها و هی فی سورة الحاقة (۱۹): ﴿فَأَمَّا مَنْ أُوتِیَ کِتابَهُ بِیَمینه﴾ ـ إلی قوله ـ ﴿وَ أَمَّا مَنْ أُوتِیَ کِتابَهُ بشماله﴾ إلی آخر الآیة. و ذلک أنه یدعی بکل إمام ضلالة و إمام هدی و مع کل واحد منهما أصحابه [الذین بایعوه] فیدعی بی و یدعی بک یا معاویة و أنت صاحب السلسلة الذی یقول یا لَیْتَنی لَمْ أُوتَ کِتابِیَهْ وَ لَمْ أَدْرِ ما حِسابِیَهْ إلی آخر القصص، و الله لقد سمعت ذلک من رسول‌الله ـ صلی‌الله علیه و آله ـ یقوله فیک و کذلک کلّ إمام ضلالة کان قبلک و یکون بعدک له مثل ذلک من خزی الله و عذابه و نزل فیکم قول الله عزوجل: ﴿وَ إِذْ قُلْنا لَکَ إِنَّ رَبَّکَ أَحاطَ بِالنَّاسِ وَ ما جَعَلْنَا الرُّؤْیَا الَّتی أَرَیْناکَ إِلاَّ فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَ الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِی الْقُرْآنِ﴾[1]؛ وذلک حین رأی رسول‌الله ـ صلی‌الله علیه و آله ـ اثنی‌عشر إماما من أئمة الضلالة [علی منبره] یردون الناس علی أدبارهم القهقری رجلان من [حیین مختلفین من] قریش و عشرة من بنی‌أمیة أوّل العشرة صاحبک الذی تطلب بدمه (ای عثمان) و أنت و ابنک و سبعة من ولد الحکم بن‌أبی‌العاص أوّلهم مروان و قد لعنه رسول‌الله ص و طرده [و ما ولد]

---

۱. اسراء: ۶۰.

حین استمع لنساء رسول‌الله - صلّی‌الله علیه و آله - [1]. پس این وجه سیم غاصبان حق انبیا و اوصیا در اوان ظهور ایشان‌اند چنانچه گذشت.

و نیز مؤیّد است آنچه روایت شده در *کافی* در باب مولد ابی‌جعفر - علیه‌السلام - از ابی‌بکر الحضرمی قال: لَمَّا حُمِلَ أَبُوجَعْفَر - علیه‌السّلام - إلَی الشّام، إلَی هِشَامِ بْنِ عَبْدِالْمَلِک ... ـ و توبیخه علی ابی‌جعفر و توبیخ قومه ـ نَهَضَ ـ علیه‌السّلام ـ قائماً ثُمَّ قَالَ: أَیُّهَا النَّاسُ أَیْنَ تَذْهَبُونَ وَ أَیْنَ یُرَادُ بِکُمْ بِنَا هَدَی اللّهُ أَوَّلَکُمْ وَ بِنَا یَخْتِمُ آخِرَکُمْ فَإِنْ یَکُنْ لَکُمْ مُلْکٌ مُعَجَّلٌ فَإِنَّ لَنَا مُلْکاً مُؤَجَّلا وَ لَیْسَ بَعْدَ مُلْکِنَا مُلْکٌ لأنَّا أَهْلُ الْعَاقِبَة یَقُولُ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِینَ [2].

و نیز از مُعلّی بن خنیس که گوید: کُنْتُ عِنْدَ ابی‌عبدالله - علیه‌السّلام - إذْ أَقْبَلَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللّه فَسَلَّمَ ثُمَّ ذَهَبَ فَرَقَّ لَهُ أَبُوعَبْدِاللّه ـ علیه‌السّلام ـ وَ دَمَعَتْ عَیْنَاهُ فَقُلْتُ لَهُ: لَقَدْ رَأَیْتُکَ صَنَعْتَ بِه مَا لَمْ تَکُنْ تَصْنَعُ فَقَالَ: رَقَقْتُ لَهُ لأنّهُ یُنْسَبُ إلَی أَمْرٍ لَیْسَ لَهُ لَمْ أَجِدْهُ فِی کِتَابِ عَلِیٍّ ـ علیه‌السّلام ـ مِنْ خُلَفَاء هَذِه الاُمَّة وَ لا مِنْ مُلُوکِهَا [3].

پس روایت شده در *مشارق* از راوندی ـ رحمه‌الله ـ حدیثی که طریقه علم آن بزرگواران از کجاست و به چه نحو است، می‌گوید درو: و اما مصحف فاطمة ففیه ما یکون من الحوادث و اسم من یملک الی یوم‌القیامة، الی ان قال: و عندنا صحیفة فیها اسم من ولد و اسم من الذر [4].

---

۱. *کتاب سلیم*: ۷۷۳.

۲. اعراف: ۱۲۸، قصص: ۸۳ (*کافی*: ۴۷۱/۱)

۳. *کافی*: ۳۹۵/۸

۴. *مشارق الانوار*: ۱۷۱.

از این حدیث چند چیز مفهوم می‌شود:

یکی آن که: کتاب علیّ ـ علیه‌السلام ـ که کنایه از مصحف فاطمه ـ علیهاالسلام ـ یا صحیفه که طول آن شصت زرع است به زراع رسول‌الله ـ صلی‌الله علیه وآله ـ مشحون به احوالات خلفای امت و ملوک آنهاست.

دویم آن که: اولاد امام حسن ـ علیه‌السلام ـ را در آنها نصیبی نیست؛ چنانچه مؤیّد این است آنچه در *بصائرالدرجات* سلیمان بن خالد از جناب صادق (ع) روایت نموده که فرمود: «إنَّ عِنْدی لَصَحیفَةً فیهَا أسْمَاءُ الْمُلُوک مَا لِوُلْدِ الْحَسَنِ فیها شَیْءٌ»[1].

و نیز ولید بن صبیح گوید: قَالَ لی أبوعَبْدِاللّه ـ علیه‌السلام: یَا وَلیدُ! إنّی نَظَرْتُ فی مُصْحَف فَاطمَةَ ـ علیهاالسلام ـ فَلَمْ أجِدْ لِبَنی فُلانٍ فیهِ إلا کَغُبَارِ النَّعْلِ[2].

ودر *علل* از فضیل روایت نموده که گفت: دَخَلْتُ عَلَی ابی‌عبدالله ـ علیه‌السّلام ـ فَقَالَ یَا فُضَیْلُ أتَدْری فی أیِّ شَیْءٍ کُنْتُ أنْظُرُ قُبَیْل؟ قَالَ: قُلْتُ: لا. قَالَ: کُنْتُ أنْظُرُ فی کِتَابِ فَاطِمَةَ ـ علیهاالسلام ـ لَیْسَ مِن مَلِکٍ یَمْلِکُ الارْضَ إلا وَ هُوَ مَکْتُوبٌ فیهِ بِاسْمِه وَ اسْمِ أبیهِ وَ مَا وَجَدْتُ لِوُلْدِ الْحَسَنِ فیه شَیْئاً[3]. یعنی از خلافت و امامت و ملوکیت. و از این حدیث شریف استشمام این می‌رود که اولاد امام حسین‌بن علی ـ علیه‌السّلام ـ را ملکی و امامت و خلافت می‌باشد.

---

۱. *بحار*:۲۶/۱۵۶.

۲. *بصائر الدرجات*:۱۷۰.

۳. *کافی*:۱/۲۴۲.

سیم، رحم برو نمودن و رقّت فرمودن به جهت آن که از حدّ خـود تجاوز می‌نماید و خروج خواهد نمود و خروج اینها حاصلی ندارد الّـا هلاکت و آزار ائمه و شیعیان ایشان. چنانچه مؤیّد این اسـت آنچـه در *کافی* روایت شده که فرمود: عَنْ ابی‌عبدالله ـ علیه‌السّلام ـ قَالَ کُلُّ رَایَةٍ تُرْفَعُ قَبْلَ قِیَامِ الْقَائِمِ فَصَاحِبُهَا طَاغُوتٌ یُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ[1].

پس قیام قائم ـ علیه‌السلام ـ منتقل شدن امامت است به آن جناب و قیام نمودن به امر امامت و پیشوایی و فایده نداشتن خروج شـیعیان چنان که مکرر نمودند قتل آنان و بجای نرساندند و لهذا آن بزرگواران راضی نبودند. پس راضی نبودن ایشان باعث اطاعت جبت و طـاغوت است. غافل مباش از این.

چنانچه مؤیّد این اسـت آنچـه روایـت شـده در *روضـه کـافی* از ابی‌جعفر ـ علیه‌السلام ـ که فرمود: اَلنَّـاسُ صَـارُوا بَعْـدَ رَسُـولِ‌اللّـه ـ صلی‌الله علیه و آله ـ بِمَنْزِلَةِ مَنِ اتَّبَعَ هَارُونَ ـ علیه‌السّلام ـ وَ مَنِ اتَّبَعَ الْعِجْلَ؛ وَ إِنَّ أَبَابَکْرٍ دَعَا فَأَبی عَلِیٌّ ـ علیه‌السّلام ـ إِلاَّ الْقُرْآنَ وَ إِنَّ عُمَرَ دَعَا فَأَبی عَلِیٌّ ـ علیه‌السّلام ـ إِلا الْقُرْآنَ وَ إِنَّ عُثْمَانَ دَعَا فَـأَبی عَلِـیٌّ ـ علیه‌السّلام ـ إِلاَّ الْقُرْآنَ وَ إِنَّهُ لَیْسَ مِـنْ أَحَـدٍ یَـدْعُو إِلَـی أَنْ یَخْـرُجَ الدَّجَّالُ إِلا سَیَجِدُ مَنْ یُبَایِعُهُ وَ مَنْ رَفَعَ رَایَةَ ضَلاَلَةٍ فَصَاحِبُهَا طَـاغُوتٌ[2]. و این بیعت کنایه از خلافت و دعوای امامت است، چنانچه بنوامیـه و بنوعباس نمودند و امثال ایشان از مخالفان که خود را واجـب‌الاتّبـاع

---

۱. *کافی*: ۸/ ۲۹۵.

۲. *کافی*: ۸ / ۲۹۷.

می‌دانند و اولی‌الامر می‌پندارند، نه مثل پادشاهان شیعیان. زیرا که ایشان خود را واجب‌الاتباع نمی‌دانند بلکه خودشان را یکی از خادمان آن بزرگواران می‌شمارند و به عنوان امر به‌معروف و نهی از منکر و مدافعه اهل خلاف را بر خود لازم و واجب می‌دانند که نشر فضایل اهل بیت و تدیّن به دین ایشان شود و دعوت نمودن به آن و منع منکرات را، چنانچه در موضعش ظاهر و احادیث بسیار است. بعد از این بعض آن عرض خواهد شد ان شاءالله تعالی. و گویا در این باب نزول یافته کلام معجز نظام جناب مقدّس الهی که: ﴿وَ هُوَ الَّذی جَعَلَکُمْ خَلائفَ الارْضِ وَ رَفَعَ بَعْضَکُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجاتٍ لِیَبْلُوکُمْ فی ما آتاکُمْ إنَّ رَبَّکَ سَریعُ الْعِقابِ وَ إنَّهُ لَغَفُورٌ رَحیمٌ﴾[1] یعنی برای شیعیان.

پس قبل قیام‌القایم ـ علیه‌السلام ـ بمعنی اوّل است نه ثانی؛ زیرا که ثانی واجب است و علم هدایت و مستثنی است به احادیث دیگر.

در تهذیب از جناب رسول روایت نموده که فرمود: لایَزالُ النّاسُ بخَیْرٍ ما أمَرُوا بالْمَعْرُوف وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْکَرِ وَ تَعاوَنُوا عَلَی الْبِرِّ وَ التَّقْوی؛ فَإذا لَمْ یَفْعَلُوا ذلکَ نُزِعَتْ مِنْهُمُ الْبَرَکاتُ وَ سُلِّطَ بَعْضُهُمْ عَلی بَعْضٍ وَ لَمْ یَکُنْ لَهُمْ ناصِرٌ فِی الارْضِ وَ لا فِی السَّماء[2].

و فی تفسیر علی‌بن ابراهیم عن ابی‌الجارود عَنْ أبی‌جَعْفَرٍ ـ علیه‌السّلام ـ فی قَوْله: وَ لْتَکُنْ مِنْکُمْ اُمَّةٌ یَدْعُونَ إلَی الْخَیْرِ؛ فَهذه لآلِ مُحَمَّدٍ وَ مَنْ تابَعَهُمْ یَدْعُونَ إلَی الْخَیْرِ وَ یَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهَوْنَ عَنِ

۱. انعام: ۱۶۵.
۲. تهذیب الاحکام: ۶ /۱۸۱.

الْمُنْکَرِ[1].

و باز خواهد آمد مؤیّدات اینها ان‌شاءالله تعالی لکن به شروط معرفت است امر به‌معروف و نهی از منکر از این معنی غافل نباید بود البته.

چنانچه مؤیّد تواند شد آنچه روایت شده در *کافی* در وجوه جهاد، عن الفضیل قال: سَأَلْتُ أَبَاعَبْدِاللَّه ـ علیه‌السّلام ـ عَنِ الْجِهَادِ سُنَّةٌ أَمْ فَرِیضَةٌ؟ فَقَالَ: الْجِهَادُ عَلَى أَرْبَعَةِ أَوْجُه فَجِهَادَانِ فَرْضٌ وَ جِهَادٌ سُنَّةٌ لا یُقَامُ إِلا مَعَ الْفَرْضِ فَأَمَّا أَحَدُ الْفَرْضَیْنِ فَمُجَاهَدَةُ الرَّجُلِ نَفْسَهُ عَنْ مَعَاصِی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ هُوَ مِنْ أَعْظَمِ الْجِهَادِ وَ مُجَاهَدَةُ الَّذِینَ یَلُونَکُمْ مِنَ الْکُفَّارِ فَرْضٌ وَ أَمَّا الْجِهَادُ الَّذِی هُوَ سُنَّةٌ لا یُقَامُ إِلا مَعَ فَرْضٍ فَإِنَّ مُجَاهَدَةَ الْعَدُوِّ فَرْضٌ عَلَى جَمِیعِ الامَّةِ وَ لَوْ تَرَکُوا الْجِهَادَ لاتَاهُمُ الْعَذَابُ وَ هَذَا هُوَ مِنْ عَذَابِ الامَّةِ وَ هُوَ سُنَّةٌ عَلَى الامَامِ وَحْدَهُ أَنْ یَأْتِیَ الْعَدُوَّ مَعَ الامَّةِ فَیُجَاهِدَهُمْ وَ أَمَّا الْجِهَادُ الَّذِی هُوَ سُنَّةٌ فَکُلُّ سُنَّةٍ أَقَامَهَا الرَّجُلُ وَ جَاهَدَ فِی إِقَامَتِهَا وَ بُلُوغِهَا وَ إِحْیَائِهَا فَالْعَمَلُ وَ السَّعْیُ فِیهَا مِنْ أَفْضَلِ الاعْمَالِ لانَّهَا إِحْیَاءُ سُنَّةٍ وَ قَدْ قَالَ رَسُولُ‌اللَّه ـ صلی‌الله علیه و آله ـ مَنْ سَنَّ سُنَّةً حَسَنَةً فَلَهُ أَجْرُهَا وَ اجر مَنْ عَمِلَ بِهَا إِلَى یَوْمِ الْقِیَامَةِ مِنْ غَیْرِ أَنْ یُنْقَصَ مِنْ أُجُورِهِمْ شَیْءٌ[2].

پس کدام سنت از این اعظم‌تر خواهد بود که در ثواب شیعیان شریک بودن و اظهار تشیع نمودن و پشتیبان ایشان بودن، و شیعیان به رفاه حال مشغول بندگی خالق خود بوده، عرض ایشان و مال ایشان و

---

۱. بحار: ۲۴ / ۱۵۳.
۲. *کافی*: ۵ / ۱۰.

خون ایشان در امان خدا باشند به سبب ایشان؛ پس خلاف «من رفع رایة ضلال» رایت هدایت خواهد بود. فتأمّل به و تبصر، إن شاء الله؟

و نیز امر به معروف و نهی از منکر بر کسی که تواند کرد بایدش، و کدام معروف بالاتر از امامت است بعد از معرفت خدا و رسول ـ صلی‌الله علیه و آله ـ که دین و ایمان فی‌الجمله ظاهر باشد تا هر که خدا خواهد به آسانی داخل شوند. و کدام منکر از آن ملاعین منکرتر تواند بود که نام زشت ایشان به امامت و خلافت در منابر و معابد و مساجد مذکور می‌نمودند و مردم عوام را اغوا می‌کردند و معاون آن ... می‌شدند. به هر حال در *خصال* از ابی‌جعفر ـ علیه‌السّلام ـ مروی است که فرمود: إنّه قال: الأمر بالمعروف و النهی عن المنکر خلقان من خلق‌الله عزّوجلّ فمن نصرهما أعزّه‌الله و من خذلهما خذله‌الله عزّوجل[۱].

پس امر به معروف و نهی از منکر واجب [است].

و در احتجاج جناب امام حسن مجتبی ـ علیه‌السّلام ـ خطاب به معاویه نموده فرمود: أَمَّا قَوْلُکَ فِی شَأْنِ الامَارَةِ وَ قَوْلُ أَصْحَابِکَ فِی الْمُلْکِ الَّذِی مَلَکْتُمُوهُ فَقَدْ مَلَکَ فِرْعَوْنُ مِصْرَ أَرْبَعَمِائَةَ سَنَةٍ وَ مُوسَی وَ هَارُونُ ـ علیه‌السّلام ـ نَبِیَّانِ مُرْسَلانِ یَلْقَیَانِ مَا یَلْقَیَانِ وَ هُوَ مُلْکُ اللَّهِ یُعْطِیهِ الْبَرَّ وَ الْفَاجِرَ[۲]. پس پر معلوم است که از این دو طایفه سابق کدامند و فاجر کدام.

و مؤیّد این است آنچه در کتاب *الحجة کافی* روایت نموده از

۱. *خصال*: ۴۲/۱.

۲. *احتجاج*: ۲۷۸/۱.

ابی‌عبدالله ـ علیه‌السّلام ـ که فرمود: إنَّ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ جَعَلَ للدّینَ دَوْلَتَیْنِ دَوْلَةٌ لآدَمَ ـ علیه‌السّلام ـ وَ دَوْلَةٌ لابْلیس فَدَوْلَةُ آدَمَ هِیَ دَوْلَةُ اللّه عَزَّوَجَلَّ فَإذَا أرَادَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أنْ یُعْبَدَ عَلانِیَةً أظْهَرَ دَوْلَةَ آدَمَ وَ إذَا أرَادَ اللّهُ أنْ یُعْبَدَ سِرّاً کَانَتْ دَوْلَةُ إبْلِیسَ فَالْمُذیعُ لِمَا أرَادَ اللّهُ سَتْرَهُ مَارِقٌ مِنَ الدّینِ[۱]. پس از این نیز معلوم شد دولت اهل حق، دولت آدم است.

و مؤید این تواند بود آنچه روایت شده از علی‌بن الحسین ـ علیهماالسلام ـ که فرموده: حَقُّ السُّلْطَانِ أنْ تَعْلَمَ أنَّکَ جُعِلْتَ لَهُ فِتْنَةً وَ أنَّهُ مُبْتَلَی فِیکَ بِمَا جَعَلَ اللّهُ لَهُ عَلَیْکَ مِنَ السُّلْطَانِ وَ أنَّ عَلَیْکَ أنْ لا تَتَعَرَّضَ لِسَخَطِه فَتُلْقِیَ بِیَدِکَ إلَی التَّهْلُکَةِ وَ تَکُونَ شَرِیکاً لَهُ فِیمَا یَأْتِی إلَیْکَ مِنْ سُوءٍ[۲].

پس تا ندانند که سلطانی خواهد بود، این را نمی فرمودند. پس باید که سلطانی باشد خواه مؤمن خواه کافر. پس رعایت جانب ایشان باید کرد تا رعایت کرده شوی.

بیت

بزرگش ندانند اهل خرد   که نام بزرگان به زشتی برد

الحمدلله رب العالمین.

---

۱. کافی :۸/ ۱۵۸.

۲. وسائل الشیعه: ۱۵/ ۱۷۴.

توضیح و تأیید بیان «ملک موهبتی به انبیاء است»

پس بدان ای طالب حق، بنابر آنچه گفته شد پادشاهی سه مرتبه دارد:

اولاً و بالذات در هر عصری از اعصار، پادشاهی با حجّت حق تعالی است، مثل انبیاء و اوصیاء ـ علیهم‌السلام ـ خواه مردم خواهند و خواه نخواهند. هر گاه خواهند آن بزرگواران جبراً و قهراً، لکن جناب مقدّس الهی مزد ایشان را در دنیا قرار نفرموده بلکه به آخرت انداخته، و لهذا ایشان با خلق به مدارا سر کنند، و مؤیّدات این معنی بسیار و ظاهر است؛ زیرا که جبر پای تکلیف را از میان مردم بر می‌دارد. و لهذا روایت نموده صدوق در *خصال* از جناب ابوجعفر ـ علیه‌السّلام ـ که فرمود: لم‌یبعث الأنبیاء ملوکاً فی الأرض إلا أربعة بعد نوح: ذوالقرنین و اسمه عیاش، و داود و سلیمان و یوسف ـ علیهم‌السلام ـ فأمّا عیاش فملک ما بین المشرق و المغرب، و أما داود فملک ما بین الشامات إلی بلاد إصطخر و کذلک کان ملک سلیمان و أما یوسف فملک مصر و براریها و لم یجاوزها إلی غیرها[1].

و باز مؤید این است آنچه روایت نموده از ابوخالد کابلی که گفت: ملک الأرض کلها أربعة: مؤمنان و کافران فأما المؤمنان فسلیمان‌بن داود ـ علیه‌السّلام ـ و ذوالقرنین و الکافران نمرود و بخت نصر[2].

و باز مؤیّد است آنچه در *علل* از علی بن یقطین روایت کرده که

---

۱. *خصال*: ۱ / ۲۴۸.
۲. همان: ۱/ ۲۵۵.

گفت: قلت لأبی الحسن موسی بن جعفر ـ علیه‌السلام: أیجوز أن یکون نبیّ‌الله عزوجلّ بخیلا؟ فقال: لا، فقلت: له فقول سلیمان ـ علیه‌السّلام: ﴿رَبِّ اغْفِرْ لِی وَ هَبْ لِی مُلْکاً لا یَنْبَغِی لاحَدٍ مِنْ بَعْدِی﴾[1] ما وجهه، و ما معناه؟ فقال: الملک ملکان ملک مأخوذ بالغلبة و الجور و إجبار الناس و ملک مأخوذ من قبل‌الله تعالی ذکره، کملک آل إبراهیم و ملک طالوت و ملک ذی‌القرنین، فقال سلیمان ـ علیه‌السلام: هب لی ملکا لا ینبغی لأحد من بعدی أن یقول انه مأخوذ بالغلبة و الجور و إجبار الناس[2]. پس ظاهر است که ملک انبیا و اوصیاء ـ علیهم‌السلام ـ ملک جبر و غلبه منظور نیست؛ بلکه ملک مالک‌الملک است. به هر که مصلحت داند عطا می‌نماید.

و مؤیّد اینهاست آنچه در آیات باهره روایت شده از ابی‌جعفر ـ علیه‌السّلام ـ که فرمود: إن علیّا ـ علیه‌السّلام ـ کان فیما ولّی بمنزلة سلیمان بن داود، إذ قال له سبحانه: ﴿هذا عَطاؤُنا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِکْ بِغَیْرِ حِسابٍ﴾[3]، معنی ذلک أن الذی ولیه أمیرالمؤمنین ـ علیه‌السّلام ـ من الإمامة و الخلافة و الرئاسة العامة علی الجن و الإنس و جمیع خلق‌الله بمنزلة ما ولیه سلیمان ـ علیه‌السّلام ـ من الملک الموهوب و الرئاسة العامّة علی الجن و الإنس و الطیر و الوحوش و غیر ذلک و أمیرالمؤمنین ـ علیه‌السّلام ـ أعطی ما لم یعط سلیمان لأنه أعطی کل ما أعطی النبیّ ـ صلی‌الله علیه وآله ـ و مما أعطاه الله ما أعطی سلیمان و

۱. ص: ۳۵.
۲. *علل الشرائع*، ۷۱/۱.
۳. ص: ۳۹.

غیره من الأنبیاء ـ علیه‌السّلام ـ فصار ما أعطی أمیرالمؤمنین أعظم ما أعطی سلیمان[۱].

پس ملک انبیا و اوصیا حقیقتا این معنی است که فرمودند، لکن بالنسبه و المصلحه به هر یک آنچه خواسته‌اند، داده‌اند و به هر یک اسم اعظم عنایت نموده‌اند در خور مرتبه هر یک. و لهذا فرموده: ﴿تِلْکَ الرُّسُلُ فَضَّلْنا بَعْضَهُمْ عَلی بَعْض﴾[۲] (الآیه).

پس جناب رسول‌الله افضل انبیاست و وصیّ او افضل اوصیاست. هرگاه وصیّ داود آن مُلک را داشته، وصیّ محمد ـ صلّی‌الله‌علیه‌وآله ـ بطریق اولی و بهتر باید داشته باشد. و مؤیّد این است آنچه در تفسیر آیه شریفه «*هذا عطاؤنا*» الایه، زیدالشحام از ابی‌عبدالله ـ علیه‌السّلام ـ سؤال نموده، آن جناب فرمود: قالَ سَألْتُ أباعَبْدِاللّه ـ علیه‌السّلام ـ فی قَوْلِه تَعالَی: ﴿هذا عَطاؤُنا فَامْنُنْ أوْ أمْسِکْ بِغَیْرِ حِساب﴾[۳] قالَ: أعْطَی سُلَیْمانَ مُلْکاً عَظیماً ثُمَّ جَرَتْ هذِهِ الآیَةُ فی رَسُولِ‌اللّه ـ صلّی‌الله علیه و آله ـ فَکانَ لَهُ أنْ یُعْطِیَ ما شاءَ مَنْ شاءَ وَ یَمْنَعَ مَنْ شاءَ وَ أعْطاهُ‌اللّهُ أفْضَلَ مِمّا أعْطی سُلَیْمانَ لِقَوْلِهِ ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا[۴].

و امثال این بسیار [است]، لیکن آن بزرگواران بنابر مصلحت ظاهر تکلیف عمل نموده؛ در عوض جناب مقدّس الهی ملک کرّه و ملک

۱. *تاویل الآیات الظاهره*: ۴۹۴.

۲. بقره:۲۵۳.

۳. ص:۳۹.

۴. کافی:۱/۲۶۸.

جنّه را به ایشان کرامت نمود چنان که روایت نموده محمدبن سلیمان دیلمی از پدرش که گفت: سَأَلْتُ أباعَبْدِاللّه ـ علیه‌السّلام ـ عَنْ قَوْلِ اللّه عَزَّوَجَلَّ: «جَعَلَ فیکُمْ أنْبِیاءَ وَ جَعَلَکُمْ مُلُوکاً»[۱] فَقالَ: الانْبِیاءُ رَسُولُ‌اللّه وَ إبْراهِیمُ وَ إسْماعِیلُ وَ ذُرِّیَّتُهُ وَ الْمُلُوکُ‌الائِمَّةُ ـ علیه‌السّلام ـ قال: فَقُلْتُ: وَ أیَّ مُلْکٍ أُعْطِیتُم؟ فَقالَ: مُلْکَ الْجَنَّة وَ مُلْکَ الْکَرَّة[۲].

و مؤید این است آنچه در تفسیر آن، ابوبصیر و او از ابی‌عبدالله ـ علیه‌السّلام ـ روایت نموده که فرمود فی قوله: «وَ لَلاخِرَةُ خَیْرٌ لَکَ مِنَ الأُولی»[۳] قالَ: یَعْنی الْکَرَّةَ هیَ الاخِرَةُ لِلنَّبیِّ ـ صلّی‌الله علیه و آله ـ قُلْتُ قَوْلُهُ: «وَ لَسَوْفَ یُعْطِیکَ رَبُّکَ فَتَرْضی»[۴] قالَ: یُعْطِیکَ مِنَ الْجَنَّة فَتَرْضی[۵].

پس هر گاه کار به آن بزرگواران افتاده در این امت، پس ایشان از جانب خدا می‌دهند به هر که می‌خواهند و بازخواست آن می‌نمایند از هر که خواهند.

بیان آن که نبوّت در میان بنی‌اسرائیل در یک خانواده نبوده و آخر در یک خانواده جمع شده

بدان که در میان بنی‌اسرائیل ملک نبوّت در سلسله سبطی بود و ملک سلطنت در سبط دیگر بود؛ چنانچه روایت نموده در تفسیر

---

۱. مائده : ۲۰.

۲. بحارالأنوار: ۵۳/ ۴۶.

۳. ضحی:۴.

۴. ضحی:۵.

۵. بحار الانوار : ۵۹/۵۳.

علی‌بن ابراهیم از ابی‌بصیر که فرمود: ابی‌جعفر ـ علیه‌السّلام ـ : إنَّ بَنی‌إسْرائیل بَعْدَ مُوسَی عَمِلُوا بالْمَعَاصی ... الی قوله ـ علیه‌السلام ـ فَفَزعُوا إلَی نَبیِّهِمْ وَ قَالُوا سَلِ اللّهَ أنْ یَبْعَثَ لَنا مَلکاً نُقاتِلُ فی سَبیلِ اللّه وَ کَانَت النُّبُوَّةُ فی بَنی إسْرائیل فی بَیْت وَ الْمُلْکُ وَ السُّلْطَانُ فی بَیْت آخَر لَمْ یَجْمَع اللّهُ لَهُمُ النُّبوَّة وَ الْمُلْکَ فی بَیْت وَاحد فَمنْ ذلکَ قالُوا: ﴿ابْعَثْ لَنا مَلکاً نُقاتلْ فی سَبیل اللّه﴾[1] ... الی قوله ـ علیه‌السلام: وَ کَانَت النُّبُوَّةُ فی وُلْد لاوی وَ الْمُلْکُ فی وُلْد یُوسُفَ وَ کَانَ طَالُوتُ منْ وُلْد ابْن یَامین أخی یُوسُفَ لامّه لَمْ یَکُنْ منْ بَیْت النُّبوَّة وَ لا منْ بَیْت الْمَمْلَکَة[2] الخ وچنانچه جناب مقدس الهی فرموده: در مائده: وَ إذْ قَالَ مُوسی لقَوْمه یا قَوْم اذْکُروا نعْمَتَ اللّه عَلَیْکُمْ إذْ جَعَلَ فیکُمْ أنْبیاءَ وَ جَعَلَکُمْ مُلُوکاً وَ آتاکُمْ ما لَمْ یُؤْت أحَداً منَ الْعالَمینَ[3].

پس باید بشود در امت مرحومه آنچه شده در میان بنی‌اسرائیل بنا به فرموده جناب رسول‌الله ـ صلّی‌الله علیه و آله ـ که شبیه است حال امت من به بنی‌اسرائیل، یعنی آنچه در میان آنها شده در این امت هم خواهد شد. پس تشبیه نمودن ابی‌جعفر ـ علیه‌السلام ـ در حدیثش پادشاهی جناب امیرالمؤمنین ـ علیه‌السّلام ـ به پادشاهی حضرت سلیمان سبب آن باشد ظاهراً که چون میان بنی‌اسرائیل نبوت در سبطی و پادشاهی در سبطی بود، آخر جناب الهی جمع نمود در داود (ع) و بعد از او در پسرش سلیمان (ع) چنان که فرموده الهی است: ﴿وَقَتَلَ

---

۱. اسراء: ۹۵.

۲. *بحار الانوار*: ۱۳ / ۴۳۹.

۳. مائده: ۲۰.

داوُدُ جالُوتَ وَ آتاهُ اللّهُ الْمُلْکَ وَ الْحِکْمَةَ﴾[1].

و سلیمان (ع) چون وصیّ پدرش بود به او نیز عطا شد. پس جمع نمود در یک خانواده از آل‌ابراهیم علم و حکمت و ملک را. همچنین شد بعد از قتل عمرو عبدود که شبیه است قتل او و در این امت، مثل جالوت و جناب امیرالمؤمنین مثل داود. چنانچه روایت شده که گفت: و قال جابر بن عبدالله الأنصاری: والله ما شبهت یوم الأحزاب قتل علی عمرا و تخاذل المشرکین بعده إلاّ بما قصّه تعالی قصة داود و جالوت فی قوله: فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللّهِ وَ قَتَلَ داوُدُ جالُوتَ[2].

و قال النبی - صلی‌الله علیه وآله- فی مبارزة علی (ع) مع عمروا: *برز الایمان کلّه الی الکفر کلّه*. و قال الله تعالی: ﴿و کفی‌الله المؤمنین القتال﴾[3] بعلی فی [تفسیر] قراءة ابن مسعود و اهل البیت ـ علیهم‌السلام. پس جمع نمود علم و حکمت و پادشاهی را برای آن جناب و اولاد سعادت مآب آن حضرت تا جناب حضرت صاحب الزمان ـ علیه و آبائه صلوات الرحمن.

و مؤیّد این است آنچه در *احتجاج* از جناب امیرالمؤمنین ـ علیه‌السّلام ـ روایت نموده، می‌فرماید در حدیث طویلی که در آخر آن این است: فَقالَ لِنَبِیِّهِ ـ صلی‌الله علیه و آله: «أَلَمْ تَرَ إِلَی الْمَلَإِ مِنْ بَنِی إِسْرائِیلَ ...الی قوله : وَ اللّهُ واسِعٌ عَلِیمٌ»[4] یا أَیُّهَا النّاسُ إِنَّ لَکُمْ فی

۱. بقره: ۲۵۱.
۲. بحارالأنوار: ۳۹ / ۴.
۳. احزاب: ۲۵.
۴. بقره: ۲۴۶ – ۲۴۷.

هٰذه الایَاتَ عبْرَةً لتَعْلَمُوا أَنَّ اللّٰهَ تَعالَى جَعَلَ الْخلافَةَ وَ الامْرَ مِنْ بَعْدِ الاَنْبیاء فی أَعْقَابِهِمْ وَ أَنَّهُ فَضَّلَ طَالُوتَ وَ قَدَّمَهُ عَلَى الْجَمَاعَة باصْطفائه إیَّاهُ وَ زیَادَته بَسْطَةً فی الْعلْمِ وَ الْجسْمِ فَهَلْ تَجِدُونَ اللّٰهَ عَزَّ وَ جَلَّ اصْطَفى بَنِی أُمَیَّةَ عَلَى بَنِی هَاشمٍ وَ زَادَ مُعاوِیَةَ عَلَیّاً بَسْطَةً فِی الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ[1].

و مؤیّد این است چنان که فرموده: ﴿فَقَدْ آتَیْنا آلَ إبْراهیمَ الْکتابَ وَ الْحکْمَةَ وَ آتَیْناهُمْ مُلْکاً عَظیماً﴾[2].

و مؤید این است آنچه در *تفسیر عیاشی* روایت نموده از ابی‌جعفر ـ علیه‌السّلام ـ که فرمود: فی قَوْلِ اللّٰه تَبارَکَ وَ تَعالَى: ﴿فَقَدْ آتَیْنا آلَ إبْراهیمَ الْکتابَ وَ الْحکْمَةَ وَ آتَیْناهُمْ مُلْکاً عَظیماً﴾[3] قالَ: جَعَلَ مِنْهُمُ الرُّسُلَ وَ الانْبیاءَ وَ الائمَّةَ فَکَیْفَ یُقِرُّونَ فی آلِ إبْراهیمَ ـ علیه‌السّلام ـ وَ یُنْکرُونَهُ فی آلِ مُحَمَّد ـ صلی الله علیه وآله؟ قالَ: قُلْتُ: وَآتَیْناهُمْ مُلْکاً عَظیماً قالَ الْمُلْکُ الْعَظیمُ أَنْ جَعَلَ فیهِمْ أَئمَّةً مَنْ أَطَاعَهُمْ أَطَاعَ اللّٰهَ وَ مَنْ عَصَاهُمْ عَصَى اللّٰهَ فَهُوَ الْمُلْکُ الْعَظیمُ[4].

و در *اصول کافی* باز از آن جناب در تفسیر ﴿وآتیناهم ملکاً عظیماً﴾ فرمود: فی قَوْلِ اللّٰه عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَ آتَیْناهُمْ مُلْکاً عَظیماً﴾ قالَ: الطَّاعَةُ الْمَفْرُوضَةُ[5].

---

۱. *بحارالأنوار*: ۳۲ / ۳۸۹.
۲. نساء:۵۴.
۳. نساء:۵۴.
۴. *کافی*: ۱/ ۲۰۶.
۵. *کافی*: ۱/ ۱۸۶.

و در *تفسیر علی بن ابراهیم* از جناب ابی‌عبدالله ـ علیه‌السّلام ـ روایت نموده که فرموده: قلت قوله ﴿فقَدْ آتَیْنا آلَ إبْراهیمَ الْکتابَ﴾ قال النبوّة، قلت: وَ الْحکْمَةَ؟ قال: الفهم و القضاء. قلت: وَ آتَیْناهُمْ مُلْکاً عَظیماً؟ قال: الطاعة[۱] المفروضة.

در «قضا نمودن» آن جناب فرمود رسول (ص): الحمدلله الذی جعل فینا اهل البیت من یقض علی سنن داود فی القضاء.

پس مؤیدات این‌ها در هر باب بسیار است و این وجیزه گنجایش ذکر همه او را ندارد.

معنی ملک و پادشاهی مغصوب

و امّا ملک و پادشاهی که غصب باشد و آن را جبر گویند، آن قایم مقام نبوّت است، که عبارت از خلافت و امامت باشد، خواه در حکمرانی از روی غلبه و جبر مثل قضات و یا امامت نمازها و یا پادشاهی، مثل افعال ابی‌بکر و عمر و عثمان و من حذا حَذوَهم مثل بنوامیه و بنوعباس و پادشاهان روم و هند و ازبک به اعتبار آن که خود را واجب‌الاتّباع می‌دانند و لهذا .... [یک کلمه حذف شده است]

امّا بنوامیه، پس روایت نموده در *خصال* از جناب ابی‌عبدالله ـ علیه‌السّلام ـ که فرمود: للکفر جناحان: بنوأمیة و آل‌المهلب[۲].

و عیاشی در تفسیر: عن أبی‌جعفر ـ علیه‌السلام: وَ ما جَعَلْنَا الرُّؤْیا

۱. *کافی*: ۱/۲۱۶.

۲. *خصال*: ۱/ ۳۵.

الّتی أرَیْناکَ إلا فتْنَةً» لهم لیعمهوا فیها ﴿وَ الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِی الْقُرآنِ﴾[۱] یعنی: بنی أمیة[۲].

و در روایت دیگر فرمود در تفسیر آیه مذکوره، فقال: إنّ رسول‌الله ـ صلی‌الله علیه و آله ـ نامَ، فرأی أنّ بنی‌أمیة یصعدون المنابر فکلّما صعد منهم رجل رأی رسول‌الله الذلّة و المسکنة، فاستیقظ جزوعا من ذلک، و کان الذین رآهم اثنا عشر رجلا من بنی‌أمیة، فأتاه جبرئیل بهذه الآیة، ثم قال جبرئیل: إنّ بنی‌أمیة لا یملکون شیئا إلا ملک أهل البیت ضعفیه[۳].

این حدیث نیز مؤید احادیث سابقه است.

پس از ظاهر حدیث ظاهر می‌شود که مدت ملک و امامت ائمه ـ علیهم‌السلام ـ ضعف مدّت مُلک و خلافت .... ابی‌بکر و عمر و عثمان و بنی‌امیه باشد. پس انقراض آن ملاعین که سال اوّل خروج ابومسلم مروزی ملعون و تسلّط او بر نصر سیار که حاکم خراسان بود، از قبل مروانیان در صد و سی بود از رحلت رسول ـ صلی‌الله علیه و آله ـ و مدت خلافت و امامت ائمه انام ـ علیهم‌السلام ـ تا دویست و شصت سال بود. و در دویست و شصتم منتقل شد امامت به جناب حضرت صاحب‌الامر و آن خود ظاهر نبودند. پس لِمَ ضعف این تواند بود، و این معجزه‌ای است ظاهر و بزرگ از برای جناب رسول‌الله ـ صلی‌الله‌علیه وآله ـ و حقیقت آن بزرگواران ـ علیهم‌السلام ـ و صدق

۱. اسراء: ۶۰.
۲. تفسیر عیاشی: ۲/ ۲۹۷.
۳. تفسیر العیاشی: ۲/ ۲۹۸.

قول جناب مقدّس الهی ـ جلّ جلاله و عمّ نواله ـ و اما باطن حدیث، پس می‌تواند بود که این باشد که در رجعت و زمان دولت قایم آل‌محمد ـ صلّی‌الله علیه و آله ـ رجعت فرموده، دویست و شصت سال در دنیا باز تعیش فرمایند با دوستان و شیعیان خود. چنانچه از بعض اخبار مستفاد می‌گردد والله یعلم بحقایق‌الامور و امنائه ـ صلوات‌الله علیهم.

و مؤیّد حدیث سابق است آنچه که روایت نمود در *کافی* از جناب ابی‌عبدالله ـ علیه‌السّلام ـ که فرمود: هَبَطَ جَبْرَئیلُ ـ علیه‌السّلام ـ عَلی رَسُولِ‌اللّه ـ صلی‌الله علیه وآله ـ وَ رَسُولُ‌اللّه ـ صلّی‌الله علیه و آله ـ کَئیبٌ حَزینٌ فَقالَ: یا رَسُولَ‌اللّه! ما لی أراکَ کَئیباً حَزیناً فَقالَ: إنّی رَأیْتُ اللَّیْلَةَ رُؤْیا قالَ: وَ ما الَّذی رَأیْتَ؟ قالَ: رَأیْتُ بَنی‌اُمَیَّةَ یَصْعَدُونَ الْمَنابِرَ وَ یَنْزِلُونَ مِنْها قالَ وَ الَّذی بَعَثَکَ بِالْحَقِّ نَبیّاً ما عَلِمْتُ بِشَیْءٍ مِنْ هذا وَ صَعِدَ جَبْرَئیلُ ـ علیه‌السّلام ـ إلَی السَّماءِ ثُمَّ أهْبَطَهُ اللّهُ جَلَّ ذِکْرُهُ بِآیٍ مِنَ الْقُرآنِ یُعَزّیهِ بِها قَوْلُه: «أفَرَأیْتَ إنْ مَتَّعْناهُمْ سِنینَ»[1] «ثُمَّ جاءَهُمْ ما کانُوا یُوعَدُونَ»[2] «ما أغْنی عَنْهُمْ ما کانُوا یُمَتَّعُونَ»[3] وَ أنْزَلَ اللّهُ جَلَّ ذِکْرُهُ: «إنّا أنْزَلْناهُ فی لَیْلَةِ الْقَدْرِ وَ ما أدْراکَ ما لَیْلَةُ الْقَدْرِ لَیْلَةُ الْقَدْرِ خَیْرٌ مِنْ ألْفِ شَهْرٍ»[4] لِلْقَوْمِ فَجَعَلَ اللّهُ عَزَّوَجَلَّ لَیْلَةَ الْقَدْرِ لِرَسُولِهِ خَیْراً مِنْ ألْفِ شَهْرٍ[5].

۱. شعراء:۲۰۵.
۲. شعراء:۲۰۶.
۳. شعراء:۲۰۷.
۴. قدر:۱-۳.
۵. *کافی*: ۸ / ۲۲۲.

و از جمله غرایب معجزات کتاب خدا و رسول‌الله همین سورهٔ مبارکه است که چون مدت ملک و دعوای خلافت آن ملاعین را ضبط نموده‌اند هزار ماه بود نه یک روز کم و نه یک روز زیاد، و این از جمله اخبار به غیب و از لاوقوع که به وقوع بعد رسیده، ﴿لا إِلٰهَ إِلاَّ هُوَ عالِمُ الْغَیْبِ وَ الشَّهادَةِ هُوَ الرَّحْمٰنُ الرَّحیمُ﴾[1].

و مؤیّد لعن ابدی بودن ایشان است آنچه در *خصال* روایت نموده از نضر بن مالک که گفت: قلت للحسین بن علی بن ابی‌طالب ـ علیه‌السّلام ـ یا اباعبدالله! احدثنی عن قول‌الله عزوجل: ﴿خَصْمانِ اخْتَصَمُوا فی رَبِّهِم﴾[2] قالَ: نَحْنُ وَ بَنُواُمَیَّةَ اخْتَصَمْنَا فی اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ، قُلْنَا صَدَقَ اللّٰهُ، وَ قَالُوا کَذَبَ اللّٰهُ، فَنَحْنُ وَ إِیّاهُمُ الْخَصْمَانِ یَوْمَ الْقِیامَة[3].

و مؤیّد حدیث سابق ست آنچه روایت نموده میرزا محمد خیاط در تفسیرش از ابوجمعة بن صدقه قال: أتي رجل من بنی‌أمیة وکان زندیقا إلی جعفربن محمد ـ علیه‌السّلام ـ فقال له قول الله فی کتابه «المص»[4] أی شیء أراد بهذا و أی شیء فیه من الحلال و الحرام و أی شیء فی ذا مما ینتفع به الناس؟ قال: فأغلظ ذلک جعفربن محمد ـ علیه‌السّلام ـ فقال أمسک ویحک الألف واحد، و اللام ثلاثون، و المیم أربعون، و الصاد تسعون، کم معک؟ فقال الرجل مائة و إحدی و ستون، فقال له جعفر بن محمد ـ علیه‌السّلام ـ إذا انقضت سنة إحدی و ستین و مائة

---

۱. حشر:۲۲.
۲. حج:۱۹.
۳. بحار:۵۱۷/۳۱.
۴. اعراف: ۱.

ینقضی ملک أصحابک، قال فنظرنا، فلما انقضت إحدی و ستون و مائة یوم عاشوراء دخل المسودة الکوفة و ذهب ملکهم[۱].

و باز روایت نموده در احوال زشت‌مآل لشکریان آن بدخصالان، زراره از احدهما که فرمود: أَصْبَح رَسُولُاللّه ـ صلّی‌الله علیه و آله ـ یَوْماً کَئِیباً حَزِیناً فَقَالَ لَهُ عَلیٌّ ـ علیه‌السّلام ـ مَا لِی أَرَاکَ یَا رَسُولَ اللّه کَئِیباً حَزِیناً فَقَالَ وَ کَیْفَ لا أَکُونُ کَذَلِکَ وَ قَدْ رَأَیْتُ فِی لَیْلَتِی هَذِه أَنَّ بَنِی تَیْمٍ وَ بَنِی عدیٍّ وَ بَنِی أُمَیَّةَ یَصْعَدُونَ مِنْبَرِی هَذَا یَرُدُّونَ النَّاسَ عَنِ الاسلام الْقَهْقَرِی فَقُلْتُ: یَا رَبِّ فِی حَیَاتِی أَوْ بَعْدَ مَوْتِی؟ فَقَالَ: بَعْدَ مَوْتِکَ[۲].

و ایضا از ابی‌عبدالله ـ علیه‌السلام ـ روایت شده که فرمود: إِنَّ عَلِیّاً ـ عَلَیْه‌السلامُ ـ قَالَ لِعُمَرَ: یَا أَبَا حَفْصٍ أَلا أُخْبِرُکَ بِمَا نَزَلَ فِی بَنِی أُمَیَّةَ؟ قَالَ: بَلَی. قَالَ: فَإِنَّهُ نَزَلَ فِیهِمْ: وَ الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِی الْقُرآن، فَغَضِبَ عُمَرُ، وَ قَالَ: کَذَبْتَ، بَنُوأُمَیَّةَ خَیْرٌ مِنْکَ وَ أَوْصَلُ لِلرَّحِمِ[۳].

پس از این اخبارصدق آثار معجزه دثار، ظاهر شد معنی غلبه و اجبار و دولت شیطان غدار از بنوامیه دمدار بد کردار که جناب مقدّس الهی چون علمش سابق بر افعال هر یک از عباد است، لهذا ایشان را سرکرده اهل ضلال نموده.

و مؤید این است آنچه در *روضهٔ کافی* در *رسالهٔ طویله* جناب ابی‌عبدالله ـ علیه‌السلام ـ روایت فرموده که: بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیم

---

۱. *تفسیرالعیاشی*: ۲ / ۳.
۲. *کافی*: ۸/۳۴۵.
۳. *بحار الانوار*: ۳۱/۵۲۵.

أَمَّا بَعْدُ فَاسْأَلُوا رَبَّكُمُ الْعَافِيَةَ وَعَلَيْكُمْ بِالدَّعَةِ وَ الْوَقَارِ وَ السَّكِينَةِ ... فَإِنَّهُ لا بُدَّ لَكُمْ مِنْ مُجَالَسَتِهِمْ وَ مُخَالَطَتِهِمْ وَ مُنَازَعَتِهِمُ الْكَلامَ بِالتَّقِيَّةِ الَّتِي أَمَرَكُمُ اللَّهُ أَنْ تَأْخُذُوا بِهَا فِيمَا بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ... فَإِنْ سَرَّكُمْ أَمْرُ اللَّهِ فِيهِمُ الَّذِي خَلَقَهُمْ لَهُ فِي الاصْلِ [أَصْلِ الْخَلْقِ] مِنَ الْكُفْرِ الَّذِي سَبَقَ فِي عِلْمِ اللَّهِ أَنْ يَخْلُقَهُمْ لَهُ فِي الاصْلِ وَ مِنَ الَّذِينَ سَمَّاهُمُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ فِي قَوْلِهِ وَ جَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ فَتَدَبَّرُوا هَذَا وَ اعْقِلُوهُ وَ لا تَجْهَلُوهُ فَإِنَّهُ مَنْ يَجْهَلْ هَذَا وَ أَشْبَاهَهُ مِمَّا افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَيْهِ فِي كِتَابِهِ مِمَّا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ وَ نَهَى عَنْهُ تَرَكَ دِينَ اللَّهِ وَ رَكِبَ مَعَاصِيَهُ فَاسْتَوْجَبَ سَخَطَ اللَّهِ فَأَكَبَّهُ اللَّهُ عَلَى وَجْهِهِ فِي النَّارِ[1].

و مؤید این است آنچه روایت شده در *کافی* از زراره و او از جناب ابی‌جعفر ـ علیه‌السّلام ـ که گفت زراره: كَانَ أَبُوجَعْفَرٍ ـ عليه‌السّلام ـ فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَذَكَرَ بَنِي أُمَيَّةَ وَ دَوْلَتَهُمْ فَقَالَ لَهُ بَعْضُ أَصْحَابِهِ: إِنَّمَا نَرْجُوا أَنْ تَكُونَ صَاحِبَهُمْ وَ أَنْ يُظْهِرَاللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ هَذَا الامْرَ عَلَى يَدَيْكَ فَقَالَ: مَا أَنَا بِصَاحِبِهِمْ وَ لا يَسُرُّنِي أَنْ أَكُونَ صَاحِبَهُمْ إِنَّ أَصْحَابَهُمْ أَوْلادُ الزِّنَا إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يَخْلُقْ مُنْذُ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الارْضَ سِنِينَ وَ لا أَيَّاماً أَقْصَرَ مِنْ سِنِيهِمْ وَ أَيَّامِهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَأْمُرُ الْمَلَكَ الَّذِي فِي يَدِهِ الْفَلَكُ فَيَطْوِيهِ طَيّاً[2].

و مؤیّد همین حدیث نیز خواهد آمد ان‌شاءالله‌تعالی و باز در *کافی* روایت نموده که فرمود جناب ابی‌عبدالله ـ علیه‌السّلام ـ ثَلاثَةٌ هُمْ شِرَارُ

۱. *روضه کافی* : ۸ / ۲.
۲. *کافی* : ۸ / ۲۴۱.

الْخَلْقِ ابْتُلِیَ بِهِمْ خِیارُ الْخَلْقِ: أَبُوسُفْیانَ أَحَدُهُمْ قاتَلَ رَسُولَ‌اللّه ـ صلی‌الله علیه وآله ـ وَ عاداهُ، وَ مُعاوِیَةُ قاتَلَ عَلِیّاً ـ علیه‌السّلام ـ وَ عاداهُ، وَ یَزیدُ بْنُ مُعاوِیَةَ لَعَنَهُ اللّهُ قاتَلَ الْحُسَیْنَ بْنَ عَلِیٍّ ـ علیه‌السّلام ـ وَ عاداهُ حَتّی قَتَلَهُ[1].

و نیز در روضه *کافی* روایت نموده از جناب ابی‌عبدالله ـ علیه‌السّلام ـ که فرمود: قالَ: إِنَّ اللّهَ عَزَّ ذِکْرُهُ أَذِنَ فی هَلاکِ بَنی‌أُمَیَّةَ بَعْدَ إِحْراقِهِمْ زَیْداً بِسَبْعَةِ أَیّامٍ[2].

و فی روایة آخر قال ـ علیه‌السّلام ـ فی آخر حدیثه ـ صلی‌الله علیه: و لعن‌الله قاتله. تا اینجا از بدی بنی‌امیه بود، پس از افعال و اعمال هر گروه ظاهر می‌شود که غاصب جابر کیست و اختبار شده.

ملوک بنی‌عباس و بدی احوال ایشان

و امّا ملوک و خلفای بنی‌عباس: بدان که بعضی از علمای عامه ایشان را ملوک می‌دانند و بعضی دیگر بعضی دون بعضی را خلیفه می‌شمارند. پس بنابر این، هم داخل خلفا و هم داخل ملوکند، چنان که از احادیث بسیار ظاهر می‌شود. و خود را خلیفه بحق و واجب‌الاتباع می‌شمردند و مذمّت ایشان هم در طریق عامه و هم خاصه بسیار است. از آن جمله است آنچه طبرانی در کتابش روایت نموده که جناب رسول‌الله ـ صلی‌الله علیه و آله ـ فرمود که: ستخرج رایات من

---

۱. کافی: ۸ / ۲۳۴.

۲. کافی: ۸/۱۶۱.

المشرق لبنی العباس اولها مثبور وآخرها مثبور لا تنصرونهم لاتنصروهم لا نصرهم الله. من مشی تحت رایة من رایاتهم أدخله الله تعالی یوم‌القیامة جهنم، ألا إنهم شرار خلق‌الله و أتباعهم شرار خلق الله؛ یزعمون أنّهم منی، ألا إنّی منهم بریء و هم منی براء؛ علامتهم انّهم یطیلون الشعور و یلبسون السواد فلا تجالسوهم فی الملاء و لا تبایعوهم فی الاسواق و لا تهدوهم الطریق و لا تسقوهم الماء یتاذی بتکبیرهم أهل السماء[1].

و از جناب امیرالمؤمنین ـ علیه‌السّلام ـ روایت شده که فرمود: إن ملک ولد بنی‌العباس من خراسان یقبل و من خراسان یذهب[2].

و در *عوالی اللالی* از جناب صادق ـ علیه‌السّلام ـ روایت نموده که فرمود: من سود نفسه فی دیوان ولد سابع جاء یوم القیامة و لا إیمان له[3].

و سابع مقلوب عباس دان، زیرا که تقیه به‌این لفظ ادا فرموده‌اند.

و در فقیه از جناب حضرت صادق ـ علیه‌السّلام ـ روایت نموده که فرمود: أنّهُ هَبَطَ جَبْرَئیلُ ـ علیه‌السّلام ـ عَلَی رَسُولِ‌اللّه ـ صلّی‌الله علیه و آله ـ فی قَبَاء أسْوَدَ وَ مِنْطَقَة فیهَا خَنْجَرٌ فَقَالَ ـ صلّی‌الله علیه و آله ـ یَا جَبْرَئیلُ مَا هَذَا الزّیُّ؟ فَقَالَ: زیُّ وُلْدِ عَمّکَ الْعَبَّاسِ یَـا مُحَمَّدُ وَیْـلٌ لوُلْدکَ مِنْ وُلْدِ عَمّکَ الْعَبَّاسِ فَخَرَجَ النَّبیُّ ـ صلّی‌الله علیه و آله ـ إلَی الْعَبَّاسِ فَقَالَ یَا عَمّ وَیْلٌ لوُلْدی مِنْ وُلْدکَ فَقَالَ یَا رَسُولَ اللّـه أفَأجُـبُّ

۱. *معجم الکبیر طبرانی*:۸/ ۱۰۱.
۲. مناقب: ۲ /۲۷۵.
۳. *عوالی الآلی*: ۴/ ۶۹.

نَفْسی قال جَرَی الْقَلَمُ بِما فیه[۱].

و به روایت دیگر عرض کرد عباس که «أَ فَأَجُبُّ نَفْسی» وارد است و در خطبه جناب امیرالمومنین ـ علیه‌السّلام ـ فرموده که: أَلا و إِنّی ظَاعِنٌ عَنْ قَرِیبٍ وَ مُنْطَلِقٌ إِلَی الْمَغِیبِ فَارْتَقِبُوا الْفِتْنَةَ الامَوِیَّةَ (ای بنوامیّه) وَ الْمَمْلَکَةَ الْکِسْرَوِیَّةَ (والدولة بنی‌العباس) وَ إِمَاتَةَ ما أَحْیَاهُ اللّٰهُ (ای الدین و الولایة الائمة الهدی علیهم‌السلام) وَ إِحْیَاءَ مَا أَمَاتَهُ اللّٰهُ (ای الکفر و الضلالة و ائمة الکفر و الضلال) وَ اتَّخِذُوا (خطاب به شیعیان است) صَوَامِعَکُمْ بُیُوتَکُمْ وَ عَضُّوا عَلَی مِثْلِ جَمْرِ الْغَضَا وَ اذْکُرُوا اللّٰهَ کَثِیراً فَذِکْرُهُ أَکْبَرُ لَوْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ[۲].

پس بعد از تعریف بنای بغداد می‌فرماید: تَوالَتْ عَلَیْهَا (ای بغداد) مُلُوکُ بَنِی الشَّیْصَبانِ (اسم شیطان است) أَرْبَعَةٌ وَعِشْرُونَ مَلِکاً عَلَی عَدَدِ سِنِی الْکَدِیدِ فِیهِمُ السَّفَّاحُ وَ الْمِقْلَاصُ وَ الْجَمُوحُ وَ الْخَدُوعُ وَ الْمُظَفَّرُ وَ الْمُؤَنَّثُ وَ النَّزَارُ وَ الْکَبْشُ وَ الْمَهْتُورُ وَ الْعَیَّارُ وَ الْمُصْطَلَمُ وَ الْمُسْتَصْعَبُ وَ الْعَلَّامُ وَ الرَّهْبَانِیُّ وَ الْخَلِیعُ وَ السَّیَّارُ وَ الْمُتْرَفُ وَ الْکَدِیدُ وَ الاکْتَبُ وَ الْمُسْرِفُ وَ الاکْلَبُ وَ الْوَسِیمُ وَ الصَّیْلَامُ وَ الْعَیْنُوقُ وَ تُعْمَلُ الْقُبَّةُ (احتمال قبه روضه مقدسه خود می‌رود) الْغَبْرَاءُ ذَاتُ الْقَلَاةِ الْحَمْرَاءِ وَ فِی عَقِبِهَا قَائِمُ الْحَقِّ (یعنی صاحب) یُسْفِرُ عَنْ وَجْهِهِ بَیْنَ أَجْنِحَةِ الاقَالِیمِ کَالْقَمَرِ الْمُضِیءِ بَیْنَ الْکَوَاکِبِ الدُّرِّیَّةِ (یعنی تولد آن جناب) أَلا وَ إِنَّ لِخُرُوجِهِ عَلَامَاتٍ عَشَرَةً أَوَّلُهَا طُلُوعُ الْکَوْکَبِ (و طلوع این کوکب آنچه اهل

---

۱. من لا یحضره الفقیه: ۱: ۲۵۲.

۲. بحار: ۳۶: ۳۵۴.

تاریخ نقل نموده‌اند در سال ۸۳۶ واقع شده و کسوف تام دست داده در.... ذوذنب. بنابرین در اکثر بلاد فتنه‌ها و جنگها روی نمود و انتقال ملک به دیگری) ذی الذَّنَبِ وَ یُقارِبُ مِنَ الْحَادی (در قریب زمان، هلاگو ظاهراً) وَ یَقَعُ فِیهِ هَرْجٌ وَ مَرْجٌ وَ شَغَبٌ وَ تِلْکَ عَلامَاتُ الْخِصْبِ وَ مِنَ الْعَلامَةِ إلَی الْعَلامَةِ عَجَبٌ فَإذَا انْقَضَتِ الْعَلامَاتُ الْعَشَرَةُ إذْ ذَاکَ یَظْهَرُ مِنَّا الْقَمَرُ الازْهَرُ وَ تَمَّتْ کَلِمَةُ الاخْلاصِ لِلّٰهِ عَلَی التَّوْحِید[1].

و در کتاب *مشارق‌الانوار*[2] از اصبغ بن نباته روایت نموده، در آنجا چنین ضبط و ثبت شده که: ألا و إنّ للباطل جولة و للحق دولة.

[در حاشیه] ثم تقبل دولة بنی‌العباس بالفزع و الباس، وتبنی مدینة یقال لها الزوراء بین دجلة دجیل و الفرات، ملعون من سکنها، منها تخرج طینة الجبارین، تعلی فیها القصور، و تسبل الستور، و یتعاملون بالمکر و الفجور، فیتداولها بنوالعباس ۴۲ ملکا علی عدد سنی الملک، ثم الفتنة الغبراء، و القلادة الحمراء فی عنقها قایم الحق، ثم اسفرعن وجهی بین الاجنحة الاقالیم کاالقمر الضیئ بین الکواکب. الا و ان لخروجی علامات عشره: اولها تحریق الرایات فی ازقة الکوفه، و تعطیل المساجد، و انقطاع الحاج، و خسف و قذف بخراسان، و طلوع الکوکب المذنب، و اقتران النجوم، و هرج، و مرج، وقتل و نهب، فتلک علامات علامات عشره، و من العلامة الی العلامة عجب، فاذا تمت العلامات قام قائمنا قایم الحق، ثم قال: معاشر الناس نزهوا ربکم و

---

۱. *بحارالأنوار* : ۳۶ / ۳۵۴ از *کفایة الاثر*.

۲. مشارق:۲۱۱.

لاتشیروا الیه، فمن حد الخالق فقد کفر بالکتاب الناطق. ثم قال: طوبی لاهل ولایتی الذین یقتلون فیّ، و یطردون من اجلی، هم خزّان الله فی ارضه، لا یفزعون یوم الفزع الاکبر. انا نور الله الذی لایطفی، انا سر الذی لا یخفی.[۱]

و از جناب صادق ـ علیه‌السّلام ـ در *روضه کافی* روایت نموده که مفضل پرسید: قد اختلف هؤلاء فیما بینهم ـ یعنی میان بنوامیّه و بنی‌العباس ـ چه می‌فرمایی در باب خروج بر ایشان در این وقت؟

پس آن جناب گویا فرمود: قَالَ: قُلْتُ لَهُ أَیَّامَ عَبْدِاللّه بْنِ عَلِیٍّ قَدِ اخْتَلَفَ هَؤُلاءِ فِیمَا بَیْنَهُمْ فَقَالَ: دَعْ ذَا عَنْکَ إِنَّمَا یَجِیءُ فَسَادُ أَمْرِهِمْ مِنْ حَیْثُ بَدَا صَلاحُهُمْ[۲]، یعنی از خراسان آمدن هلاگوخان را خواسته باشند. چنانچه گذشت سابق در حدیث امیرالمؤمنین ـ صلوات‌الله علیه.

و روایت نموده در *اخبار دمشق* از ابی‌الحسن عبدالله رازی از ثوبان که گفت: قَالَ النَّبِیُّ ـ صَلَّی اللّهُ عَلَیْه وَ آله: یَکُونُ لِبَنِی‌الْعَبَّاسِ رَایَتَانِ مَرْکَزُهُمَا کُفْرٌ وَ أَعْلاهُمَا ضَلالَةٌ، إِنْ أَدْرَکْتَهُمَا یَا ثَوْبَانُ فَلاتَسْتَظِلَّ بِظِلِّهِمَا.

و ابیّ بن کعب گفته: أَوَّلُ الرَّایَاتِ السُّودِ نَصْرٌ، وَ أَوْسَطُهَا غَدْرٌ، وَ آخِرُهَا کُفْرٌ، فَمَنْ أَعَانَهُمْ کَانَ کَمَنْ أَعَانَ فِرْعَوْنَ عَلَی مُوسَی.

و در *تاریخ بغداد*[۳] آورده که گفت ابوهریره: قَالَ النَّبِیُّ ـ صَلَّی اللّهُ عَلَیْه وَ آله: إِذَا أَقْبَلَتِ الرَّایَاتُ السُّودُ مِنْ قِبَلِ الْمَشْرِقِ فَإِنَّ أَوَّلَهَا فِتْنَةٌ، وَ أَوْسَطَهَا هَرْجٌ، وَ آخِرَهَا ضَلالَةٌ.

---

۱. *مشارق*: ۳۱۱.
۲. *کافی*: ۸/۲۱۲.
۳. *تاریخ بغداد*: ۳/۳۲۶.

اخبار دمشق در خبر گفته : عَنِ النَّبِیِّ ـ صَلَّی‌اللّٰـهُ عَلَیْـهِ وَ آلِـهِ ـ أبواُمَامَةَ فِی خَبَرٍ أوَّلُهَامَنْشُورٌ، وَ آخِرُهَا مَثْبُورٌ.[1]

پس از احادیث بسیار که موجب طول کلام است ذکـر همـه آنهـا بلکه مقدور حصر نیست، ظاهر اسـت بـدی احـوال زشـت افعـال آن مُـضلان ضـالّ و از آن جملـه اسـت آنچـه در *فـصول‌التامـه فـی هدایةالعامه*[2] روایت کرده که گفت: احمد بن محمد عیسی، کنت جالـسا عند أبی‌الحسن الرضا ـ علیه‌السّلام ـ مع جماعة من أصـحابه، اذا قبـل محمد بن ابی‌عمیر و سلّم و جلس ثم قال: یابن رسـول‌الله جعلنـی الله فداک ما تقول فی ابی‌مسلم المروزی الذی خرج فی أیّـام مـروان بـن محمد بن مروان قال (ع): اسمه فی الصحیفه التی فیها أسماء أعدائنا من بنی‌امیة و غیرهم، قال (ای راوی) انّ قوما من مخالفیکم یقولون انّه من شیعتکم؟ قال: کذبوا و فجروا لعنهم الله، انّه کان شـدید العنـاد علینـا و علی شیعتنا، فمن احبّه فقد أبغضنا و من قبله فقد ردّنا و من مدحه فقد ذمّنا. یابن ابی عمیر! من أراد أن یکون من شیعتنا فلیبرأ منه و مـن لـم یبرأ منه فلیس منّا و نحن منه براء فی الدنیا و الآخرة.

پس هر گاه کسی خواهد بر چگونگی احوال و افعال ابومسلم ضـال مطلع شود، رجوع نماید به کتاب *انیس‌المـؤمنین* و *اربعـین* کمتـرین، و غیر آنها معلوم خواهد شد کفر و دعوی الوهیت آن ملعون چـه جـای خلافت، فلعنةالله علیه و من حذا حذوه و تابع امره و اعانه.

به هر حال، بنا به فرمودهٔ جناب مقدس الهـی: ﴿یَـوْمَ نَـدْعُوا کُـلَّ

---

۱. بحار: ۳۱ / ۵۲۹، مؤلّف ما از روی بحار نقل کرده است.

۲. در بارهٔ آن بنگرید: ذریعه: ۲۳۹/۱۶؛ ۱۲۳/۲۴.

أناسٍ بإمامهِمْ﴾[۱] هر گروهی را با پیشوایان ایشان طلب نموده، به موجب حدیث شریف متفق الفریقین، المرء یحشر مع من احبّ حشر[۲]، هر کس با امام و پیشوایش خواهد بود.

مؤید این آن که نعمانی در *کتاب غیبتش* روایت نموده، از سماعة بن مهران که گفت: قلت لابی‌عبدالله ـ علیه‌السلام: رجل یتوالی علیا و یتبرأ من عدوه و یقول کل شیء یقول إلا أنه یقول إنهم قد اختلفوا بینهم و هم الأئمة القادة، فلست أدری أیهم الإمام فإذا اجتمعوا علی رجل أخذت بقوله و قد عرفت أن الأمر فیهم قال إن مات هذا علی ذلک مات میتة جاهلیة ثم قال: للقرآن تأویل یجری کما یجری اللیل و النهار و کما تجری الشمس و القمر فإذا جاء تأویل شیء منه وقع فمنه ما قد جاء و منه ما لم یجیء. و عنه علیه‌السلام: من دان‌الله بغیر سماع من عالم صادق ألزمه الله التیه إلی العناء و من ادّعی سماعا من غیر الباب الذی فتحه الله لخلقه فهو مشرک به و ذلک الباب هو الأمین المأمون علی سرّ الله المکنون.[۳] که کنایه از امام هر عصری باشد.

چنانچه در *کافی* باز از آن جناب روایت نموده که فرمود در حدیث طویلی که بعض آن این است که: قَالَ: لا دِینَ لِمَنْ دَانَ اللّهَ بِوِلایَةِ إمَامٍ جَائِرٍ لَیْسَ مِنَ اللّهِ وَ لا عَتْبَ عَلَی مَنْ دَانَ بِوِلایَةِ إمَامٍ عَادِلٍ مِنَ الله. الحدیث[۴].

و مؤید این است آنچه در آن کتاب است از جناب ابی‌جعفر

---

۱. اسراء:۷۱.

۲. در بحار: ۸۰/۶۶ : «قال رَسُولُ‌اللّه ص یُحْشَرُ الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ».

۳. *الغیبة* نعمانی: ۱۳۵.

۴. *کافی* : ۱/ ۳۷۵.

ـ علیه‌السّلام ـ روایت نموده که فرمود: قَالَ اللّٰهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی: لاعَذِّبَنَّ کُلَّ رَعِیَّةٍ فِی الاسْلَامِ دَانَتْ بِوِلَایَةِ کُلِّ إِمَامٍ جَائِرٍ لَیْسَ مِنَ اللّٰهِ، وَ إِنْ کَانَتِ الرَّعِیَّةُ فِی أَعْمَالِهَا بَرَّةً تَقِیَّةً وَ لاعْفُوَنَّ عَنْ کُلِّ رَعِیَّةٍ فِی الاسْلَامِ دَانَتْ بِوِلَایَةِ کُلِّ إِمَامٍ عَادِلٍ مِنَ اللّٰهِ، وَ إِنْ کَانَتِ الرَّعِیَّةُ فِی أَنْفُسِهَا ظَالِمَةً مُسِیئَةً.[۱]

و ایضاً عنه ـ علیه‌السّلام ـ فی حدیث طویل قال: یَا مُحَمَّدُ! مَنْ أَصْبَحَ مِنْ هَذِهِ الامَّةِ لا إِمَامَ لَهُ مِنَ اللّٰهِ عَزَّوَجَلَّ ظَاهِراً عَادِلا أَصْبَحَ ضَالا تَائِهاً وَ إِنْ مَاتَ عَلَی هَذِهِ الْحَالِ مَاتَ مِیتَةَ کُفْرٍ وَ نِفَاقٍ وَ اعْلَمْ یَا مُحَمَّدُ إِنَّ أَئِمَّةَ الْجَوْرِ وَ أَتْبَاعَهُمْ لَمَعْزُولُونَ عَنْ دِینِ اللّٰهِ قَدْ ضَلُّوا وَ أَضَلُّوا فَأَعْمَالُهُمُ الَّتِی یَعْمَلُونَهَا کَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّیحُ فِی یَوْمٍ عَاصِفٍ لایَقْدِرُونَ مِمَّا کَسَبُوا عَلَی شَیْءٍ ذَلِکَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِیدُ.[۲]

[دربارهٔ دولت های شیعه]

پس بنابر این اخبار صدق‌آثار هر طایفه با سرکردهای خود محشور، چه پادشاهان ذی‌شأن و امرا و سلاطین و چه صدور و قضات و چه علما و رعیت که هر یک آنچه نموده‌اند از نیک و بد رهین عمل خوداند و در این ظاهر کسی را خلافی نیست. پس پادشاهان شیعیان و امراء عدالت شعار و معاونان دین سید ابرار و شیعیان حیدر کرار با ائمه‌اطهار ـ صلوات‌الله علیهم ـ حشرشان خواهد بود.

---

۱. همان: ۱/ ۳۷۶.

۲. همان: ۱/ ۳۷۵.

چنانکه مؤیّد این است آنچه شیخ طوسی در کتاب غیبة روایت نموده از جناب رسول خدا ـ صلّی‌الله علیه و اله ـ که فرمود: من سرّه أن یلقی الله عزوجلّ آمنا مطهرا لا یحزنه الفزع الأکبر فلیتولک و لیتول بنیک الحسن و الحسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفربن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمدا و علیا و الحسن ثم المهدی و هو خاتمهم و لیکونن فی آخرالزمان قوم یتولونک یا علی یشنأهم الناس و لو أحبهم کان خیرا لهم لو کانوا یعلمون یؤثرونک و ولدک علی الآباء و الأمهات و الإخوة و الأخوات و علی عشائرهم و القرابات ـ صلوات‌الله علیهم ـ أفضل الصلوات أولئک یحشرون تحت لواء الحمد یتجاوز عن سیئاتهم و یرفع درجاتهم جزاء بما کانوا یعملون[۱].

پس این اوصاف نیست مگر در شیعیان آل‌محمد ـ صلوات‌الله علیهم ـ ما تعاقب اللیل و النهار. پس بنابر آنچه در میان بنی‌اسرائیل شده، می‌باید در این امت بشود، پس این است که در میان بنی‌اسرائیل پادشاهان مؤمنان بودند از اسباط؛ پس در این امت نیز عنایت شد از سبطین رسول خدا جناب حسن و ابی‌عبدالله الحسین ـ علیهم‌السلام.

در توحید عن عبیدالله بن عبدالله ... بن حسن بن علی، سألت: علی بن موسی‌بن جعفر ـ علیهم‌السلام ـ عما یقال فی بنی‌الأفطس فقال: إنّ الله عزّوجلّ أخرج من بنی‌إسرائیل و هو یعقوب بن إسحاق بن إبراهیم ـ علیه‌السّلام ـ اثنی عشر سبطا و جعل فیهم النبوة و الکتاب و نشر من

---

۱. الغیبة، الطوسی: ۱۳۷.

الحسن و الحسین ابنی أمیرالمؤمنین ـ علیه‌السّلام ـ من فاطمة بنت رسول‌الله ـ صلی‌الله علیه وآله ـ اثنی عشر سبطا ثم عد الاثنی‌عشر من ولد إسرائیل فقال روبیل بن یعقوب و شمعون بن یعقوب و یهودا بن یعقوب و یشاجر بن یعقوب و زیلون بن یعقوب و یوسف بن یعقوب و بنیامین بن یعقوب ونفتالی بن یعقوب و دان بن یعقوب و سقط عن أبی‌الحسن النسابة ثلاثة منهم ثم عد الاثنی عشر من ولد الحسن و الحسین ـ علیه‌السّلام ـ فقال أما الحسن فانتشر من ستة أبطن و هم بنو الحسن بن زید بن الحسن بن علی و بنوعبدالله بن الحسن بن الحسن بن علی و بنوإبراهیم بن الحسن بن الحسن بن علی و بنوالحسن بن الحسن بن الحسن بن علی و بنو داود بن الحسن بن الحسن بن علی و بنوجعفر بن الحسن بن الحسن بن علی فعقب الحسن بن علی من هذه الستة الأبطن ثم عد بنی‌الحسین ـ علیه‌السّلام ـ فقال بنومحمد بن علی الباقر بن علی بن الحسین ـ علیه‌السّلام ـ بطن و بنوعبدالله بن الباهر بن علی و بنو زید بن علی بن الحسین و بنو الحسین بن علی بن الحسین بن علی و بنو عمر بن علی بن الحسین بن علی و بنو علی بن علی بن الحسین بن علی فهؤلاء الستة الأبطن نشرالله عز و جل من الحسین بن علی ـ علیه‌السّلام [1].

پس بر همگنان قدر این نعمت و و شکرش واجب است و حمایت و اخلاص لازم؛ چنان که ظاهر خواهد شد بعد از این ـ ان‌شاءالله تعالی.

---

۱. *الخصال*: ۲ / ۴۶۶.

پس بنابر فرمودهٔ جناب امیرالمؤمنین ـ صلوات‌الله علیه ـ که: الملوک حماة‌الدین[1]. پس هر دینی را از حق و باطل، ناچار است حامی و این بی‌سلطنت نمی‌شود و لهذا جناب رسول خدا ـ صلی‌الله علیه و آله ـ فرموده: عمّالکم أعمالکم کما تکونون یولی علیکم، پس هر گاه رعیت و سر کردگان، یعنی امرا و علما و غیره بر دین حق و خوب باشد پادشاه نیز خوب خواهد بود و الّا فلا و خلق خوب نمی‌شوند تا هادی و سیاست کننده نباشد. چنانچه فرموده جناب امیرمؤمنان است ـ صلوات‌الله علیه ـ که: الملک سیاسة[2] و العدل حیوة الاحکام؛[3] والعدل قوام الرعیة و نظام الامرة.[4]

و مؤیّد حدیث سابق است آنچه در *اکمال الدین* روایت نموده از حدیث قدسی که جناب الهی می‌فرماید که: أخرج منه الداعی إلی سبیلی و الخازن لعلمی الحسن ثم أکمل ذلک بابنه رحمةللعالمین علیه کمال موسی و بهاء عیسی و صبر أیوب ستذل أولیائی فی زمانه و یتهادون رؤوسهم کما تهادی رئوس الترک و الدیلم فیقتلون و یحرقون و یکونون خائفین مرعوبین وجلین تصبغ الأرض من دمائهم و یفشو الویل و الرنین فی نسائهم، أولئک أولیائی حقا بهم أدفع کل فتنة عمیاء حندس و بهم أکشف الزلازل و أرفع عنهم الآصار و الأغلال أولئک

---

۱. غرر الحکم:۲۳۹.
۲. همان:۳۳۱.
۳. همان:۹۹.
۴. همان:۲۳۹.

«علیهم صلوات من ربهم و رحمة و أولئک هم المهتدون»[1].

پس از این حدیث نیز ظاهر است احوال عاقبت خیر اشتمال شیعیان زمان صاحب‌الزمان ـ صلوات‌الله علیه ـ که در زمان صفویه ـ اعلی‌الله درجاتهم ـ سرها بریده برای سرکردهای اهل ضلال می‌برند، مثل رومیهٔ شومیه و هندیهٔ بی‌دینیه و ازبکیهٔ دنبکیه ـ خذلهم‌الله تعالی ـ و الّا سابق بر این قشون کشی ظاهراً بر سر ملک بود از صفاریان و آل‌بویه و غیره، و سوای این طایفه برای دین و اظهار تشیع نکرده‌اند. چنان که اخبار و آثار به این معنی مشحون است.

و مؤید این است آنچه در *فصول المهمه* و در *کشف الغمه*[2] از *صحیح مسلم* روایت نموده و سنیان دلیل حقیت خود می‌پندارند و غافل از اینکه جناب رسول «امتی» می‌فرماید و به خود نسبت داده فرمود: لایزال طائفة من أمتی یقاتلون علی الحق ظاهرین حتی ینزل عیسی‌بن مریم فیقولون تقدم فصلّ بنا. فیقول: یتقدم إمامکم فإن الله تعالی جعل بعضکم لبعض أئمة لکرامة هذه الأمة[3].

و دلیل بر آنچه عرض شد «امیرهم» است دریاب.

و مؤید این است باز آنچه در *صحیح مسلم* و *بخاری* نقل نموده‌اند از رسول خدا ـ صلی‌الله علیه و آله ـ که فرمود: أَنَّهُ قَالَ کَیْفَ أَنْتُمْ إِذَا نَزَلَ ابْنُ مَرْیَمَ فِیکُمْ وَ إِمَامُکُمْ مِنْکُمْ رَوَاهُ الْبُخَارِیُّ وَ مُسْلِمٌ فِی الصَّحِیحَیْنِ[4].

---

۱. *اکمال الدین*: ۳۱۱/۱.

۲. *کشف الغمه*: ۴۷۹/۲.

۳. *بشارة المصطفی*: ۲۴۹.

۴. بحار: ۳۴۴/۱۴.

و باز مؤید اینهاست آنچه در *عوالی اللالی* از رسول خدا ـ صلی‌الله علیه و آله ـ روایت نموده که فرمود: لایزال طایفة من امتی ظاهرین علی الحق حتی تقوم الساعة و حتی یظهر الدجال[1] که اگر ظاهر و هویدا نباشد در دین حق، گویا اتمام حجت نخواهد بود. و مؤید تواند بود آیه کریمه: ﴿وَ لایَزالُونَ یُقاتِلُونَکُمْ حَتّی یَرُدُّوکُمْ عَنْ دینِکُمْ إِنِ اسْتَطاعُوا وَ مَنْ یَرْتَدِدْ مِنْکُمْ عَنْ دینِهِ فَیَمُتْ و هو کافر﴾[2] الآیه، پس اگر دین حق و سرکرده نباشد کی همی شد میانشان از حق و باطل جنگ خواهد بود و که مرتد خواهد شد و که در ایمان ثابت خواهد ماند. پس آن همی شد بودن حق و باطل معلوم شد که دولت حق هم می‌باشد. فتأمّل و لاتغفل.

و اما در خدمت بودن آن جناب و تشیع عجم پس روایت نموده در *بحار* از جناب صادق ـ علیه‌السّلام ـ که فرمود: إِذا قامَ الْقائِمُ ـ علیه‌السّلام ـ أَتی رَحْبَةَ الْکُوفَةِ فَقالَ بِرِجْلِهِ هٰکَذا وَ أَوْمَأَ بِیَدِهِ إِلی مَوْضِعٍ ثُمَّ قالَ: احْفِرُوا هاهُنا فَیَحْفِرُونَ فَیَسْتَخْرِجُونَ اثْنَیْ عَشَرَ أَلْفَ دِرْعٍ وَ اثْنَیْ عَشَرَ أَلْفَ سَیْفٍ وَ اثْنَیْ عَشَرَ أَلْفَ بَیْضَةٍ لِکُلِّ بَیْضَةٍ وَجْهانِ ثُمَّ یَدْعُو اثْنَیْ عَشَرَ أَلْفَ رَجُلٍ مِنَ الْمَوالی مِنَ الْعَرَبِ وَ الْعَجَمِ فَیُلْبِسُهُمْ ذٰلِکَ ثُمَّ یَقُولُ مَنْ لَمْ یَکُنْ عَلَیْهِ مِثْلُ ما عَلَیْکُمْ فَاقْتُلُوهُ[3]. یعنی از مذهب و ایمان.

و مؤید این است آنچه از ابی‌جعفر ـ علیه‌السّلام ـ روایت نموده که

۱. *عوالی اللآلی* : ۶۲/۴.
۲. بقره: ۲۱۷.
۳. *بحار*: ۳۷۷/۵۲.

فرمود: انّ أَصْحَابُ الْقَائم ثَلاثُمائَـة وَ ثَلاثَـةَ عَـشَرَ رَجُـلا أوْلادُ الْعَجَـمِ بَعْضُهُمْ یُحْمَلُ فِی السَّحَابِ نَهَاراً یُعْرَفُ بِاسْمِه وَ اسْمِ أَبِیـه وَ نَـسَبِه وَ حلْیَتِه وَ بَعْضُهُمْ نَائمٌ عَلَی فِرَاشِه فَیُرَی فِی مَکَّةَ عَلَی غَیْرِ مِیعَادٍ[۱].

و صدوق در *اکمال‌الدین* از مفضّل بن عمر روایت نموده که حضرت صادق (ع) فرمود: کأنی أنظر إلی القـائم ـ علیـه‌الـسّلام ـ علـی منبـر الکوفة و حوله أصحابه ثلاثمائة و ثلاثة عشر رجلا عدة أهل بدر و هم أصحاب الألویة و هم حکّام‌الله فی أرضه علی خلقه حتی یستخرج من قبائه کتابا مختوما بخاتم من ذهب عهد معهود من رسول‌الله ـ صـلّی‌الله علیه وآله ـ فیجفلون عنه إجفال الغنم البکم فلا یبقی منهم إلا الوزیر و أحد عشر نقیبا کما بقوا مع موسی‌بن عمران ـ علیه‌السّلام ـ فیجولـون فی الأرض و لایجدون عنه مذهبا فیرجعـون إلیـه و الله إنـی لأعـرف الکلام الذی یقوله لهم فیکفرون به[۲].

پس از حکام بودن اینها غافل مباش و خوب شو، شاید این دولت ترا میسّر شود.

پس ای دوستان خدا و شیعیان مصطفی و مرتضی و آلهما الانجبین الاتقیاء ـ صلوات‌الله و سلامه علیهم ـ ملاحظه نمایید، الطـاف الهـی و شفقت اهل بیت را نسبت به خودتان و از خواب غفلت بیدار شـوید و متوجّه خیر دنیا و آخرت باشید و تا کی مثل طفلان خاک‌بازی کنید، و مباشید از جمله کسانی که در حق ایشان در اعراف فرموده‌اند: ﴿وَمـا

---

۱. همان: ۳۷۰/۵۲.

۲. *کمال‌الدین*: ۲ /۶۷۳.

وَجَدْنا لاکْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ وَ إِنْ وَجَدْنا أَکْثَرَهُمْ لَفاسِقینَ»[1]. و عهد در اینجا ایمان به خدا و رسول و ائمه ـ علیهم‌السلام ـ است و اطاعت ایشان بدان.

پس بدانید که هر کس پیروی نماید گفتار اهل بیت را، با ایشان خواهد بود در دنیا، که زمان رجعت باشد و آخرت، که قیامت باشد. چنان که در *اکمال‌الدین* از جناب کاظم ـ علیه‌السّلام ـ روایت نموده که سایلی سؤال کرد که: قال دخلت علی موسی بن جعفر ـ علیه‌السّلام ـ فقلت له: یا ابن رسول‌الله أنت القائم بالحق؟ فقال: أنا القائم بالحق ولکن القائم الذی یطهر الأرض من أعداءالله عزوجل و یملؤها عدلا کما ملئت جورا و ظلما هو الخامس من ولدی له غیبة یطول أمدها خوفا علی نفسه یرتد فیها أقوام و یثبت فیها آخرون ثم قال ـ علیه‌السّلام ـ طوبی لشیعتنا المتمسکین بحبلنا فی غیبة قائمنا الثابتین علی موالاتنا و البراءة من أعدائنا أولئک منا و نحن منهم قد رضوا بنا أئمة و رضینا بهم شیعة فطوبی لهم ثم طوبی لهم و هم و الله معنا فی درجاتنا یوم القیامة[2].

پس از این حدیث ظاهر است متمسک به فرمان لازم‌الاذعان و دوستی ایشان بودن ما ایشان نیز راضیند به شیعه بودن ما، پس طوبی که رضای ایشان باشد اوّلاً، و ثانیاً طوبی درخت بهشت است از برای شیعیان است و الحمدلله که دوستان اهل بیت به این دو اصل اصیل که یکی کتاب کریم است و دیگری اهل بیت واجب‌التکریم، متمسک‌اند.

---

۱. اعراف:۱۰۲.
۲. *اکمال‌الدین*: ۲ / ۳۶۱.

پس با ایشان خواهند بود ان شاءالله تعالی.

و مؤیّد این است باز آنچه روایت شده از جناب صادق ـ علیه‌السّلام ـ که فرمود: طُوبَی لِمَنْ تَمَسَّکَ بِأمْرِنا فی غَیْبَةِ قائِمِنا فَلَمْ یَزِغْ قَلْبُهُ بَعْدَ الْهِدایَةِ، الخ [1].

و باز آن جناب فرموده که: قال رسول‌الله ـ صلی‌الله علیه وآله: طُوبَی لِمَنْ أدْرَکَ قائِمَ أهْلِ بَیْتِی وَ هُوَ مُقْتَدٍ بِه قَبْلَ قِیامه یأتَمُّ بِه وَ بِأئِمَّةِ الْهُدَی مِنْ قَبْلِه وَ یَبْرَأُ إلَی اللّهِ مِنْ عَدُوِّهِمْ أُولَئِکَ رُفَقائِی وَ أکْرَمُ أُمَّتِی عَلَیَّ [2].

و از جناب امیرالمؤمنین ـ علیه‌السّلام ـ روایت نموده که فرمود: لِلْقائِمِ مِنَّا غَیْبَةٌ أمَدُها طَویلٌ (ای کشش زمان) کَأنّی بِالشّیعَةِ یَجُولُونَ جَوَلانَ النَّعَمِ فِی غَیْبَتِه یَطْلُبُونَ الْمَرْعَی (ای موضع علم یقین) فَلا یَجِدُونَهُ ألا فَمَنْ ثَبَتَ مِنْهُمْ عَلَی دِینِه [وَ] لَمْ یَقْسُ قَلْبُهُ لِطُولِ أمَدِ غَیْبَةِ إمامِه فَهُوَ مَعِی فِی دَرَجَتِی یَوْمَ الْقِیامَةِ [3].

بیت

بدین مژده‌گر جان فشانم رواست   که این مژده آسایش جان ماست

و امثال این از آن بزرگواران بسیار است. پس ظاهر شد که در زمان غیبت آن جناب شیعیان می‌باشند.

و مؤیّد تواند بود آیه کریمه: ﴿فَالَّذِینَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ

---

۱. بحار: ۱۲۳/۵۲.

۲. همان:۷۲/۵۱.

۳. همان :۱۰۹/۵۱.

اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذی أُنْزِلَ مَعَهُ أُولئکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾[1] ، به اندک تأمّلی.

و مثل مشهور است که: «شنیده کی بود مانند دیده»؛ به رأی‌العین الحمدلله مشاهده است. پس ناچار است ایشان را از سرکرده، پس سرکردگی ایشان از روی شفقت واختباری است یا ظاهرا، مثل زمان جناب امیرالمؤمنین ـ علیه‌السّلام ـ که مالک را پادشاه و مالک مصر فرمود بعد از فوت محمد بن ابی‌بکر ـ رحمةالله تعالی علیهما رحمة واسعة ـ و امثال ایشان را، یا باطناً، مثل حکومت سلمان در زمان عمر در مداین و غیر او مثل این زمان.

و مؤید این تواند بود آنچه روایت نموده شیخ حرّ در کتاب *نص‌الامامة* به سندش از اسماعیل بن ابی‌رافع و او از پدرش که گفته: قَالَ رَسُولُ‌اللّه ـ صلی‌الله علیه‌و آله: إنَّ جِبْرَئیلَ نَزَلَ عَلَیَّ بِکتَابٍ فیهِ خَبَرُ الْمُلُوکِ مُلُوکِ الاَرْضِ قَبْلِی وَ خَبَرُ مَنْ بُعِثَ قَبْلِی مِنَ الاَنْبِیَاءِ وَ الرُّسُل[2].

پس بر حقایق‌شناسان ذوی‌الافکار و دقایق‌پردازان اهل روزگار و مبصران ذوی‌الاقتدار از شیعیان و محبان احمد مختار و حیدر کرّار و ائمه اطهار ـ صلوات‌الله علیهم ـ ما دامت الجنّة و النار للمحبّین و للمبغضین ـ مخفی و پوشیده نماند که اهل هر روزگار از اهل حق بنای دین و تعیّش و زندگانی خود را بر کتاب خدا و سنت رسول‌الله و فرمان و تفسیر ائمه هدی باید گذارند و از آنچه از اینها ظاهر شود از

---

۱. اعراف:۱۵۷.

۲. بحار: ۱۴/ ۲۴۹.

امر و نهی تنبیه و بیان. پس بدان که دنیا به منزله شخصی فرض نموده، نبی و پادشاه به منزله روح ایمان و نفس است. پس انبیا و اوصیا و علما و اتقیا و زهاد و عبّاد به منزله عقل و علم و لشکریان او و معاونان دینند و پادشاهان و امرا و سایر لشکریان و معاونان ایشان به منزله قوّه نفس و قشون و سایس اویند از جهة تدبیر نظام انام که به منزله بدن‌اند. پس رهنمونی خیر وشر از انبیاء است و معاونان او و جاری نمودن و به جا آوردن از نفس است، زیرا که هر دو مخلوق خدا و عبث آفریده نشده‌اند.

و مؤید این است قول جناب صادق (ع) که کراجکی در *کنزالفوائد* روایت نموده که فرمود: اَلْمُلوکُ حُکّامٌ عَلَی النّاسِ وَ الْعُلَماءُ حُکّامٌ عَلَی الْمُلوک[1].

اگر نیک و بدی بینی مزن دم   که هم ابلیس می‌باید هم آدم

(یعنی پادشاهان مخالف و پادشاهان شیعیان).

و همچنان که در بدن عقل و علم که بمنزلهٔ اوصیاست و معاونان و لشکریان او که همه خیرند و ضد قشون نفسند، راهنمای و فرمان فرمای اصلند و نفس و لشکریان و معاونان او منقاد و مطیع عقل و علمند که به فعل آرند تا باعث نجات شود، پس اگر نفس اطاعت عقل نمود، هست از برای نفس از رحمت و نعمتهای غیر متناهی خدا آنچه برای عقل است. پس این حالت، حالت اختبار و آزمایش است و اگر

۱. *کنز الفوائد*: ۲/۳۳.

نفس، اطاعت عقل نفرماید و سرخود خواهد شود آن حالت، حالت غصب مقام عقل است و جبر برو.

و مؤیّد تواند بود آیه کریمه: «یَوْمَ تَأْتی کُلُّ نَفْسٍ تُجادِلُ عَنْ نَفْسِها وَ تُوَفَّی کُلُّ نَفْسٍ ما عَمِلَتْ وَ هُمْ لا یُظْلَمُونَ»[۱].

پس مجادله دو مرتبه دارد: یکی شخصی است که با شخصی در حق خود مجادله می‌نماید که استیفای حق خود کند، و یکی هم نفس عقل با نفس جهل مجادله می‌نماید در فرمان‌برداری و حق اطاعت خود که نفس اماره اطاعت او نماید. و این است که مستعار و کافر می‌شود و یا گمراه و سرگردان؛ پس وقت رفتن از دنیا عقل با قشونش راه خود را گرفته می‌رود آنجا که خدا برای او قرارداده و نفس می‌ماند در بدن با قشونش و به سزا و جزای خود می‌رسند. پس این است فرموده خدا که فمستقر و مستودع، و احادیث در باب معارین ایمان بنابر این است، و آن بسیار است. پس پادشاه فرمانبردار انبیا و اوصیا هرگاه باشد و خود را مثل سنیان... [یک کلمه حذف شده است] واجب‌الاتّباع نداند، بلکه خود را یکی از رعیّت انبیا و اوصیاء شمارد، و چون بر همه رعیّت واجب است که هر کس به قدر علم و حوصله دانش و قدرت خود بر برادران دینی خود و امثال خود امر به معروف نماید و نهی از منکر کند، علی قدر مراتبهم، و لذا سرکرده را بطریق اولی واجب و لازم است، زیرا که او را قدرت بر آنها بیشتر و تحصیل علم آسان‌تر است.

۱. نحل: ۱۱۱.

پس از تمهید این مقدمه ظاهر شد که اصل فرمانفرمایی از انبیا و اوصیاست. پس پادشاهی از ایشان است، چنان که سابقا در اوّل رساله مذکور شد و ثانیا یا جبر و غصب است یا اختبار و آزمایش؛ پس اوّلی در اهل اسلام جاری است وقتی که وصی ظاهری باشد، هر چند ثانی نیز چنین است، و اما ثانی در اهل اسلام و کفر هر دو جاری است. پس تمیز اینها به ایمان و اعمال هر یک ظاهر می‌شود. و این دو قشون ظلمت و نور تا ظهور قایم (ع) برپاست و با هم در جنگ و جدلند. پس از این معنی غافل نباشند شیعیان سعادت‌مآل، مثلا اگر پادشاه اطاعت نبی و وصی می‌نماید، او را باز به منصب خود وامی‌دارند، زیرا که در هر مملکتی ناچار است از سر کرده از برّ یا فاجر چنانچه دانستی. و اگر اطاعت نکند او را معزول و در عوض دیگری را وامی‌دارد و این پادشاهی را پادشاهی اختباری گویند. مثل آنکه قوهٔ جهل هرگاه در ملک بدن اطاعت عقل نماید و محکوم حکم او باشد و فرمان پذیرد، قوه جهل باز فرمان فرمای بدن است. اما به تدبیر عقل که زیاده روی نکند؛ پس این معنی را عدالت گویند و اگر خلاف این باشد او را جابر و ظالم گویند. چنان که در متعارفات نیز این سخن جاری است.

پس فرموده مقدس الهی که: ﴿وَ هُوَ الَّذی جَعَلَکُمْ خَلائِفَ الارْضِ وَ رَفَعَ بَعْضَکُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجات لِیَبْلُوَکُمْ فی ما آتاکُمْ إِنَّ رَبَّکَ سَریعُ الْعِقاب (برای غاصبان) وَ إِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحیمٌ﴾[1] (برای اهل اختبار) تواند

---

۱. انعام: ۱۶۵.

مؤیّد و بلکه در شأن اینها بود. به اندک تأمّلی صایب و همچنین: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِی حَاجَّ إِبْرَاهِیمَ فِی رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْکَ﴾[1].

و مؤید این است آنچه روایت شده از رسول خدا ـ صلی‌الله علیه و آله ـ که فرموده: مَا مِنْ أَحَدٍ وَلِیَ شَیْئاً مِنْ أُمُورِ الْمُسْلِمِینَ فَأَرَادَ اللَّهُ بِهِ خَیْراً إِلا جَعَلَ اللَّهُ لَهُ وَزِیراً صَالِحاً إِنْ نَسِیَ ذَکَرَهُ وَ إِنْ ذَکَرَ أَعَانَهُ[2].

پس از این مفهوم می‌شود که وزیر صالح دانای عالم و متدینی را وزیر باید کرد تا مملکت را به نظام دارد و عدالت و ظلم را فهمد تا ظلم نکند و براندازد و عدالت نماید و به احوال برایا پردازد.

و همچنین آنچه در *کافی* و *علل* روایت نموده‌اند از ابی‌عبدالله ـ علیه‌السّلام ـ که فرمود: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَ لِمَنْ جَعَلَ لَهُ سُلْطَاناً أَجَلا وَ مُدَّةً مِنْ لَیَالٍ وَ أَیَّامٍ وَ سِنِینَ وَ شُهُورٍ فَإِنْ عَدَلُوا فِی النَّاسِ أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ صَاحِبَ الْفَلَکِ أَنْ یُبْطِئَ بِإِدَارَتِهِ فَطَالَتْ أَیَّامُهُمْ وَ لَیَالِیهِمْ وَ سِنِینُهُمْ وَ شُهُورُهُمْ وَ إِنْ جَارُوا (از جور است) فِی النَّاسِ وَ لَمْ یَعْدِلُوا أَمَرَ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَى صَاحِبَ الْفَلَکِ فَأَسْرَعَ بِإِدَارَتِهِ و اسرع فناء لَیَالِیهِمْ وَ أَیَّامُهُمْ وَ سِنِیهِمْ وَ شُهُورُهُمْ وَ قَدْ وَفَى لَهُمْ عَزَّوَجَلَّ بِعَدَدِ اللَّیَالِی وَ الشُّهُورِ[3].

پس باید هر صاحب دولتی از این حدیث اعتباری گیرد، البته وعدل و خوبی را شعار خود کند، هر چند ساختگی باشد تا شاید عاقبت بخیر شود.

---

۱. بقره:۲۵۸.

۲. *بحار*:۳۵۹/۷۲.

۳. *علل الشرایع*:۵۶۶/۲.

و در فقیه روایت نموده از جناب امیرالمؤمنین ـ علیه‌السّلام ـ در وصیّت فرزندش محمد حنفیه که: يَا بُنَيَّ أَنَّهُ لا بُدَّ لَکَ مِنْ حُسْنِ الارْتِيَاد وَ بَلاغکَ مِنَ الزَّاد مَعَ خفَّة الظَّهْر فَلا تَحْملْ عَلَى ظَهْرکَ فَوْقَ طَاقَتکَ فَيَكُونَ عَلَيْكَ ثقْلا فِى حَشْركَ وَ نَشْركَ فِى الْقيَامَة فَبِئْسَ الزَّادُ إِلَى الْمَعَاد الْعُدْوَانُ عَلَى الْعبَاد[۱].

و مؤیّد این است آنچه صدوق در مجلس پنجاه و هفتم از مجالس خود روایت نموده که جناب صادق ـ علیه‌السّلام ـ فرمود: قَالَ إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقيَامَة وُقفَ عَبْدَانِ مُؤْمنَانِ للْحسَاب كلاهُمَا من أَهْل الْجَنَّة فَقيرٌ فى الدُّنْيَا وَ غَنيٌّ فى الدُّنْيَا فَيَقُولُ الْفَقيرُ يَا رَبِّ عَلَى مَا أُوقَفُ فَوَ عزَّتکَ إِنَّکَ لَتَعْلَمُ أَنَّکَ لَمْ تُوَلِّنى ولايَةً فَأَعْدلَ فيهَا أَوْ أَجُورَ وَ لَمْ تَرْزُقْنى مَالا فَأُؤَدِّىَ منْهُ حَقّاً أَوْ أَمْنَعَ وَ لا كَانَ رِزْقى يَأْتينى منْهَا إِلا كَفَافاً عَلَى مَا عَلمْتَ وَ قَدَّرْتَ لى فَيَقُولُ اللّهُ جَلَّ جَلالُهُ صَدَقَ عَبْدى خَلُّوا عَنْهُ يَدْخُلِ الْجَنَّةَ وَ يُبْقَى الاخَرُ حَتَّى يَسيلَ منْهُ منَ الْعَرَق مَا لَوْ شَربَهُ أَرْبَعُونَ بَعيراً لَكَفَاهَا[۲]. الحديث.

و مؤید این است که ملک می‌باشد آنچه در روضه روایت کرده که شخصی در واقعه دید که آفتاب بر سر او تابیده. پس آمد به خدمت حضرت صادق ـ علیه‌السّلام ـ واز تعبیر آن سؤال نمود (تعبیر خواب هر کس موافق احوال اوست) جناب حضرت فرمود: فَقَالَ تَنَالُ أَمْراً جَسيماً وَ نُوراً سَاطعاً وَ ديناً شَاملا ـ الى ان قال الراوى ـ قُلْتُ: جُعلْتُ

---

۱. من لایحضره الفقیه: ۳۸۹/۴.

۲. امالی صدوق: ۳۶۰.

فداکَ! إنَّهُمْ (ای علمای عامه) یَقُولُونَ: إنَّ الشَّمْسَ خَلیفَةٌ أوْ مُلْکٌ؟ فَقَالَ: مَا أرَاکَ تَنالُ الْخلافَةَ وَ لَمْ یَکُنْ فی آبَائکَ وَ أجْدادکَ مُلْکٌ وَ أیُّ خلافَة وَ مُلُوکیَّة أکْبَرُ منَ الدّینِ وَ النُّورِ تَرْجُو بِه دُخُولَ الْجَنَّة إنَّهُمْ یَغْلَطُونَ. قُلْتُ: صَدَقْتَ جُعلْتُ فداکَ [1].

و صاحب *هدایة‌الامة* در آن کتاب روایت نموده که جناب رسول ـ صلی‌الله علیه و آله ـ فرموده: اطَاعَةُ السُّلْطَان وَاجبَةٌ وَ مَنْ تَرکَ طَاعَةَ السُّلْطَان فَقَدْ تَرکَ طَاعَةَ اللَّه ـ عَزَّوَجَلَّ ـ وَ دَخَلَ فی نَهْیه إنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ یَقُولُ: ﴿وَ لا تُلْقُوا بِأیْدیکُمْ إلَی التَّهْلُکَة﴾ [2].

و در *محاسن* از ابی‌عبدالله ـ علیه‌السّلام ـ روایت کرده که فرمود: إنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَمْ یَبْتَل شیعَتَنا بِأرْبَعٍ أنْ یَسْألُوا النَّاسَ فی أکُفِّهِمْ وَ أنْ یُؤْتُوا فی أنْفُسِهِمْ وَ أنْ یَبْتَلیَهُمْ بِولایَة سَوْءٍ وَ لا یُولَدُ لَهُمْ أزْرَقُ أخْضَرُ [3].

پس امثال اینها بسیار است. ملک و حکم داشتن نعمتی است از نعمت‌های الهی و عزّتی است از جانب او.

پادشاه چگونه باید رفتار کند

پس عدل و داد نمودن واجب و ترحّم و عطا به زیردستان و بیچارگان لازم و رعایت علما و شیعیان و سادات و موالیان متحتم است بر هر صاحب شوکتی و ملکی و امرا و لشکریان و معاونان

۱. *کافی*: ۸ / ۲۹۲.

۲. بقره:۱۹۵؛*بحار*: ۳۶۸/۷۲.

۳. *محاسن*: ۱۱۳/۱.

ایشان، به سبب آن که دولت او قایم و پاینده باشد، به سبب ایشان. پس هر صاحب سلطنتی به قدر تسلّط خود این را فکر نماید که من یکی از این مردمم؛ پس مرا جناب مقدّس الهی این تسلّط را داده و آزموده که اگر به عدالت و نیکی با اینها سر کنم معزّز دنیا و آخرتم و اگر بد سر کنم باز خواست آن از من خواهد شد. پس روی دل خود را برای ذخیره آخرت نماید و آراید نه محض دنیای دنی، زیرا که جناب مقدّس الهی او را از میان مردم برداشت نموده.

مخفی نماند که هر کسی که تسلّطی به جماعتی بهم برساند، حتی در عیال خود حکم پادشاه دارد، باید به عدالت رفتار بکند. علاوه بر اینکه این صفت بر هر کسی لازم است؛ همچنان که سلاطین یکی از رعایا را برداشت می‌نمایند و از او خوبی و خیر خواهی و نمک حلالی و راستی و درستی می‌خواهند، خدا هم ازو اینها را می‌خواهد که داد مظلومان از ظالمان گرفته شود و دست ایشان را از سر اهل ایمان کوتاه نماید و خود علوّ و ظلم را کاره باشد و در تقویت دین هر روز بقدر وسع و طاقت کوشد، زیرا که باعث سرافرازی و اطاعت مردان است؛ و در عدالت میان دوست و دشمن ممتاز و سرفراز باشد، تا دوست ایمن نشود به ظلم نمودن و دشمن خایف و ناامید نباشد از طرف گرفتن تا مملکت آبادان و دشمنان ترسان و دوستان فرمانبردار باشند. پس هیچ دستورالعملی بهتر از دستور عمل جناب امیرالمؤمنین و حضرت صادق ـ علیهماالسلام ـ نمی‌باشد که عمل کرده است که یکی برای مالک‌اشتر قلمی شده و یکی برای عبدالله نجاشی نوشته

گشته، و از جناب امیرالمؤمنین ـ علیه‌السّلام ـ روایت است که می‌فرماید: الْعَامِلُ بِالظُّلْمِ وَ الْمُعِینُ عَلَیْهِ وَ الرَّاضِی به شُرَکَاءُ ثَلاثَةٌ[1].

پس ملاحظه و احتیاط از همچنین کسی باید نمود و او را بر خلق نباید گماشت و دستورالعمل بهتر نیست از دستورالعمل آن جناب (ع) که فرمود: قال رسول‌الله ـ صلی‌الله علیه و آله: مَنْ أَمَرَ بِمَعْرُوف أَوْ نَهی عَنْ مُنْکَر أَوْ دَلَّ عَلی خَیْر أَوْ أَشَارَ به فَهُوَ شَرِیکٌ یعنی در ثواب آن و مَنْ أَمَرَ بِسُوء أَوْ دَلَّ عَلَیْه أَوْ أَشَارَ به فَهُوَ شَرِیکٌ[2].

پس مدعا از سلطنت عقلا اینها است که از ایشان ناشی شود که ثواب یابند. و در *نهج‌البلاغه* جناب امیرالمؤمنین می‌فرماید: إنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمْ یَلْعَنِ الْقَرْنَ الْماضی بَیْنَ أَیْدیکُمْ إلا لِتَرْکِهِمُ الامْرَ بِالْمَعْرُوف وَ النَّهْیَ عَنِ الْمُنْکَرِ فَلَعَنَ اللَّهُ السُّفَهاءَ لِرُکُوبِ الْمَعَاصی وَ الْحُلَماءَ لِتَرْکِ التَّناهی أَلا وَ قَدْ قَطَعْتُمْ قَیْدَ الاسْلام وَ عَطَّلْتُمْ حُدُودَهُ وَ أَمَتُّمْ أَحْکامَه[3].

و اما مؤیّدات آنچه عرض شد، پس علوّ به برادران دینی، پس آن است که جناب مقدّس الهی فرموده: «تِلْکَ الدَّارُ الاخِرَةُ نَجْعَلُها لِلَّذینَ لا یُریدُونَ عُلُوّاً فِی الارْضِ وَ لا فَساداً وَ الْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقینَ»[4].

و اما احسان و عدل پس فرموده: «إنَّ اللَّهَ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الاحْسانِ وَ إیتاءِ ذِی‌الْقُرْبی وَ یَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَرِ وَ الْبَغْیِ یَعِظُکُمْ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ»[5].

---

۱. *بحار*: ۳۱۲/۷۲.
۲. *وسائل الشیعه*: ۱۶ / ۱۲۴.
۳. *نهج البلاغه*: ۲۹۸.
۴. قصص: ۸۳.
۵. نحل: ۹۰.

پس روایت نموده شیخ طوسی ـ علیه‌السّلام ـ از جناب رسول خدا ـ صلی‌الله علیه و آله ـ که فرموده در خطبه‌ای: أُوصیکُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ وَ أَوْصَى اللَّهُ بِکُمْ إِنّی لَکُمْ نَذیرٌ مُبینٌ أَنْ لا تَعْلُوا عَلَى اللَّهِ فی عِبادِهِ وَ بِلادِهِ فَإِنَّ اللَّهَ تَعالى قالَ لی وَ لَکُمْ: «تِلْکَ الدّارُ الاخِرَةُ نَجْعَلُها لِلَّذینَ لا یُریدُونَ عُلُوّاً فِی الارْضِ وَ لا فَساداً وَ الْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقینَ»[1].

و در *مجمع‌البیان* از زاذان عن امیرالمؤمنین ـ علیه‌السلام: إِنَّهُ کانَ یَمْشی فِی الاسْوَاقِ وَحْدَهُ وَ هُوَ ذاکَ یُرْشِدُ الضّالَّ وَ یُعینُ الضَّعیفَ وَ یَمُرُّ بِالْبَیّاعِ وَ الْبَقّالِ فَیَفْتَحُ عَلَیْهِ الْقُرآنَ وَ یَقْرَأُ: «تِلْکَ الدّارُ الآخِرَةُ نَجْعَلُها الآیَة»[2] و یقول: نزلت هذه الآیه فی اهل العدل و التواضع من الولاة و اهل القدرة من سایر الناس.

پس باید سرکردگان متصف باشند به این صفات کمال، چنانچه جناب امیرالمؤمنین می‌فرماید: هُم قَوْمٌ لا تَأْخُذُهُمْ فِی اللَّهِ لَوْمَةُ لائِمٍ سیماهُمْ سیمَا الصِّدّیقینَ وَ کَلامُهُمْ کَلامُ الابْرارِ عُمّارُ اللَّیْلِ وَ مَنارُ النَّهارِ مُتَمَسِّکُونَ بِحَبْلِ الْقُرآنِ یُحْیُونَ سُنَنَ اللَّهِ وَ سُنَنَ رَسُولِهِ لا یَسْتَکْبِرُونَ وَ لا یَعْلُونَ وَ لا یَغُلُّونَ وَ لا یُفْسِدُونَ قُلُوبُهُمْ فِی الْجِنانِ وَأَجْسادُهُمْ فِی الْعَمَلِ[3].

پس چاره هر یک از پادشاهان و امرایان و علما و اهل حکمها این است.

و همچنین که روایت شده در *کافی* عن مسعدة بن صدقه قال:

---

۱. قصص:۸۳؛ *امالی طوسی* : ۳۰۶.

۲. *بحار* :۵۴/۴۱.

۳. *نهج البلاغه* : ۳۰۰.

سمعت اباعبدالله ـ علیه‌السّلام ـ وَ سُئل عَن الامْر بِالْمَعْرُوف وَ النَّهْی عَن الْمُنْكَر أ وَاجِبٌ هُوَ عَلی الامَّة جَمیعاً فَقَال لا فَقیل لَهُ وَ لِمَ قَالَ إنَّمَا هُوَ عَلَی الْقَوِیِّ الْمُطَاعِ الْعَالِم بِالْمَعْرُوف مِن الْمُنْكَر لا عَلَی الضَّعیف الَّذی لایَهْتَدی سَبیلا إلَی أیٍّ مِنْ أیٍّ یَقُولُ مِنَ الْحَقِّ إلَی الْبَاطِل وَ الدَّلیلُ عَلَی ذَلکَ کِتَابُ اللّه عَزَّ وَ جَلَّ قَوْلُهُ وَ لْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ یَدْعُون إلَی الْخَیْرِ وَ یَأْمُرُون بِالْمَعْرُوف وَ یَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَر فَهَذَا خَاصٌ غَیْرُ عَامٍّ کَمَا قَالَ اللّهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿وَمِنْ قَوْمِ مُوسی أُمَّةٌ یَهْدُون بِالْحَقِّ وَ بِه یَعْدلُونَ﴾[1] وَ لَمْ‌یَقُلْ عَلَی أُمَّة مُوسَی وَ لا عَلَی کُلِّ قَوْمِه وَ هُمْ یَوْمَئذ أُمَمٌ مُخْتَلفَةٌ وَ الامَّةُ وَاحدَةٌ فَصَاعداً کَمَا قَالَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿إنَّ إبْرَاهیمَ کَانَ أُمَّةً قَانِتاً لِلّه﴾[2] یَقُولُ مُطیعاً لِلّه عَزَّ وَ جَل؛ الخ.[3]

و باز درآن کتاب می‌فرماید از جابر و او از ابی‌جعفر ـ علیه‌السّلام ـ که فرمود: یَكُونُ فِی آخِرِ الزَّمَانِ قَوْمٌ یُتَّبَعُ فیهِمْ قَوْمٌ مُرَاءُونَ یَتَقَرَّءُونَ وَ یَتَنَسَّكُونَ حُدَثَاءُ سُفَهَاءُ لا یُوجِبُونَ أمْراً بِمَعْرُوف (امر به معروف اعلی اگر کسی معنی حدیث را بفهمد) وَ لا نَهْیاً عَنْ مُنْكَرٍ إلا إذَا أمِنُوا الضَّرَرَ یَطْلُبُونَ لانْفُسهِمُ الرُّخَصَ وَ الْمَعَاذیرَ یَتَّبِعُونَ زَلاتِ الْعُلَمَاء وَ فَسَادَ عَمَلِهِمْ یُقْبِلُونَ عَلَی الصَّلاة وَ الصِّیَامِ وَ مَا لا یَكْلِمُهُمْ فی نَفْسٍ وَ لا مَالٍ وَ لَوْ أضَرَّت الصَّلاةُ بِسَائِر مَا یَعْمَلُونَ بِأمْوَالِهِمْ وَ أبْدَانِهِم لَرَفَضُوهَا کَمَا رَفَضُوا أسْمَی الْفَرَائِض وَ أشْرَفَهَا إنَّ الامْرَ بِالْمَعْرُوف وَ النَّهْیَ عَن الْمُنْكَر فَریضَةٌ عَظیمَةٌ بِهَا تُقَامُ الْفَرَائِضُ هُنَالکَ یَتِمُّ غَضَبُ اللّه عَزَّوَجَلَّ عَلَیْهِمْ فَیَعُمُّهُمْ

۱. اعراف: ۱۵۹.

۲. نحل: ۱۲۰.

۳. کافی: ۵ / ۶۰.

بعقابه فَیَهْلَکُ الابْرارُ فی دَارِ الْفُجّار وَالصِّغارُ فـی دَارِ الْکِبـارِ إنَّ الامْـرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْیَ عَنِ الْمُنْکَرِ سَبیلُ الانْبیاءِ وَ مِنْهَاجُ الـصُّلَحَاءِ فَرِیـضَةٌ عَظیمَةٌ بِهَا تُقَامُ الْفَرَائِضُ وَ تَـأْمَنُ الْمَـذَاهِبُ وَ تَحِـلُّ الْمَکَاسِـبُ وَ تُـرَدُّ الْمَظَالِمُ وَ تُعْمَرُ الارْضُ وَ یُنْتَصَفُ مِنَ الاعْدَاءِ وَ یَسْتَقِیمُ الامْـرُ فَـأَنْکِرُوا بِقُلُوبِکُمْ (ای الضعفاء) وَ الْفِظُوا بِأَلْسِنَتِکُمْ (ای اوسط الناس) وَ صُکُّوا بِهَا جِبَاهَهُمْ وَ لا تَخَافُوا فِی اللّٰه لَوْمَةَ لائِمٍ فَإِنِ اتَّعَظُوا وَ إِلَی الْحَـقِّ رَجَعُـوا فَلا سَبِیلَ عَلَیْهِمْ إِنَّمَا السَّبِیلُ عَلَی (ای الحکـام لتعـذیر النـاس) الَّـذِینَ یَظْلِمُونَ النَّاسَ وَ یَبْغُونَ فِی الارْضِ بِغَیْرِ الْحَقِّ أُولئِکَ لَهُمْ عَـذَابٌ أَلِـیمٌ هُنَالِکَ فَجَاهِدُوهُمْ بِأَبْدَانِکُمْ وَ أَبْغِضُوهُمْ بِقُلُوبِکُمْ غَیْرَ طَالِبِینَ سُـلْطَاناً وَ لا بَاغِینَ مَالاً وَ لا مُرِیدِینَ بِظُلْمٍ ظَفَراً حَتَّی یَفِیئُوا إِلَی أَمْرِاللّٰه وَ یَمْـضُوا عَلَی طَاعَتِه قَالَ وَ أَوْحَی اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَی شُعَیْبٍ النَّبِیِّ ـ علیه‌السلام: أَنِّی مُعَذِّبٌ مِنْ قَوْمِکَ مِائَةَ أَلْفٍ أَرْبَعِینَ أَلْفاً مِنْ شِرَارِهِمْ وَ سِتِّینَ أَلْفاً مِنْ خِیَارِهِمْ؛ فَقَالَ ـ علیه السلام: یَا رَبِّ هَؤُلاءِ الاشْرَارُ فَمَا بَـالُ الاخْیَـارِ؛ فَأَوْحَی اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَیْه دَاهَنُوا أَهْلَ الْمَعَاصِی وَ لَمْ یَغْضَبُوا لِغَضَبِی[1].

و حال آن که جناب مقدّس الهی در سوره توبه در وصـف مؤمنـان فرموده: ﴿وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِیاءُ بَعْضٍ یَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ یُقِیمُونَ الصَّلاةَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکَاةَ وَ یُطِیعُـونَ اللّٰـهَ وَ رَسُولَهُ أُولئِکَ سَیَرْحَمُهُمُ اللّٰهُ إِنَّ اللّٰهَ عَزِیزٌ حَکِیمٌ﴾[2].

پس، عمل نمودن به این حدیث شریف هر کـس را واجـب اسـت

---

۱. کافی: ۵ / ۵۶.

۲. توبه:۷۱.

بقدر وسع و امکان و ترا گمان این نشود که این خبر آحاد است، یا گویی ضعیف است که این موافق کتاب خداست و احادیث بسیار مؤید این است و اگر کسی خواهد چگونگی این را قلمی نماید، رساله علی‌حده شود.

به هر حال پس حکّام، از راه حکم و سلطنت منع را جاری نفرمایند، بلکه از راه امر بمعروف و نهی از منکر آنچه فرموده جاری نمایند تا مثاب باشند و الّا از راه تحکّم و سلطنت معاقب خواهند بود.

و باید وقت جاری نمودن احکام، نحوی غضب نماید به گناه کار که اگر آن گناه را خود کرده باشد، بر خود چقدر غضبناک می‌شود. اگر زیاد بر آن نماید همان علّو و ظلم و سلطنت است و حکم غاصب بهم می‌رساند و معاقب است، چرا که عدل نکرده و از حدّ خدا تجاوز نموده.

و جناب الهی می‌فرماید: ﴿فَالْیَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذابَ الْهُونِ بِما کُنْتُمْ تَسْتَکْبِرُونَ فِی الارْضِ بِغَیْرِ الْحَقِّ وَ بِما کُنْتُمْ تَفْسُقُونَ﴾[1].

و لهذا جناب امیرالمؤمنین ـ علیه‌السّلام ـ می‌فرماید درخطبه ذی قار که در آخر روضه *کافی* مذکور است که: إنَّ اللّهَ تَبارَکَ وَ تَعالَی بَعَثَ مُحَمَّداً ـ صلّی‌الله علیه وآله ـ بِالْحَقِّ لِیُخْرِجَ عِبادَهُ مِنْ عِبادَةِ عِبادِه إلَی عِبادَتِه وَ مِنْ عُهُودِ عِبادِه إلَی عُهُودِه وَ مِنْ طَاعَةِ عِبادِه إلَی طَاعَتِه وَ مِنْ وَلایَةِ عِبادِه إلَی وَلایَتِه بَشیراً وَ نَذیراً وَ داعیاً إلَی اللّهِ بِإذْنِه وَ سِراجاً مُنیراً عَوْداً وَ بَدْءاً وَ عُذْراً وَ نُذْرا ... پس بعد از طول کلام و

۱. احقاف: ۲۰.

تعریف قرآن و اهل بیت و متمسک بودن به این دو تا می‌فرماید: يَدْخُلُ الدّاخِلُ لِمَا يَسْمَعُ مِنْ حكمِ الْقُرْآنِ فَلا يَطْمَئِنُّ جالساً حَتّى يَخْرُجَ مِنَ الدِّينِ يَنْتَقِلُ مِنْ دِينِ مَلِک إِلَى دِينِ مَلِک وَ مِنْ وِلايَةِ مَلِک إِلَى وِلايَةِ مَلِک وَ مِنْ طَاعَةِ مَلِک إِلَى طَاعَةِ مَلِک و مِنْ عُهُودِ مَلِک إِلَى عُهُودِ مَلِک فَاسْتَدْرَجَهُمُ اللّهُ تَعَالَى مِنْ حَيْثُ لايَعْلَمُونَ وَ إِنَّ كَيْدَهُ مَتِينٌ بالامَلِ وَ الرَّجَاءِ حَتَّى تَوالَدُوا فِي الْمَعْصِيَةِ وَ دَانُوا بِالْجَوْرِ، الخ[1].

و جای دیگر در حدیث دیگر فرمود: الانصاف من النفس کالعدل فی الامرة[2]. و فرموده: المعتدی کثیر الاضداد و الاعداء[3]. المنصف کثیر الاولیاء و الاوداء[4].

و اما ملک اختباری و مؤیدات آن که پادشاهان شیعیان در باطن از جانب پادشاهان حقیقی دنیا و آخرتند، بسیار است. از آن جمله آنچه فضل بن شاذان ـ علیه الرحمة و الغفران ـ روایت نموده، از جناب صادق ـ علیه‌السّلام ـ که: انّ منّا بعد القائم اثنی عشر (مهدیا) من ولد الحسین ـ علیه السلام.

و مؤیّد این است آنچه در *اکمال‌الدین* باز از آن جناب روایت نموده پدر علی بن حمزه که گفت: قلت للصادق ـ علیه‌السلام: يابْنَ رَسُولِ اللّه! سَمِعْتُ مِنْ أَبِيکَ أَنَّهُ قَالَ: يَكُونُ بَعْدَ الْقَائمِ ـ علیه‌السّلام ـ (ای بعد از انتقال امامت به آن جناب) اثْنَا عَشَرَ إمَاماً فقال: قَدْ قَالَ اثْنَا عَشَرَ

۱. *کافی* : ۸ / ۳۸۷.
۲. *غررالحکم*: ۳۱۷.
۳. *همان* :۴۵۷.
۴. *همان*: ۳۹۴.

مَهْدِیّاً وَ لَمْ یَقُلْ اثْنا عَشَرَ إِمَاماً وَ لَکِنَّهُمْ قَوْمٌ مِنْ شِیعَتِنَا یَدْعُونَ النَّاسَ إِلَی مُوَالاتِنَا وَ مَعْرِفَةِ حَقِّنَا[1].

پس بر شیعیان سعادت‌مآل و موالیان حیدر و آل ـ صلّی‌الله علیه و آله ـ مخفی نخواهد بود خواندن پادشاه دین پناه جنّت آرامگاه شاه اسماعیل ماضی ـ جعل‌الله الجنّة مأویه ـ و اولاد آن جناب مردم را به سوی ولایات ایشان و انتشار فضل آن بزرگواران خود ظاهر است و کسی را گمان نشود که ممکن است از آن سیصد و سیزده تن بوده باشند مهدیان و سابق عرض شد که آنها هم مهدیند و هم حکام از جانب امام ـ علیه‌السلام.

و باز مؤید آن تواند بود آنچه از جناب رسول ـ صلی‌الله علیه وآله ـ روایت نموده‌اند که فرمود: ... تهلک الرعیة ... و ان کانت ظالمه مسیئة اذا کانت الوالی هادیة مهدیة[2].

چنانچه مؤید این است آنچه صدوق در *امالی* و شیخ [حسین بن] عبدالصمد در *اربعین*[3] روایت نموده‌اند از جناب کاظم ـ علیه‌السّلام ـ که فرموده و خطاب به شیعیان کرده که: یَا مَعْشَرَ الشِّیعَةِ لَاتُذِلُّوا رِقَابَکُمْ بِتَرْکِ طَاعَةِ سُلْطَانِکُمْ فَإِنْ کَانَ عَادِلاً فَاسْأَلُوا اللَّهَ إِبْقَاءَهُ وَ إِنْ کَانَ جَائِراً فَاسْأَلُوا اللَّهَ إِصْلَاحَهُ فَإِنَّ صَلَاحَکُمْ فِی صَلَاحِ سُلْطَانِکُمْ وَ إِنَّ السُّلْطَانَ

۱. بحار: ۵۳: ۱۱۵ با اندکی تفاوت.

۲. در نسخه یکی دو کلمه محو شده، اما روایت به شکل دیگر در اعلام‌الدین دیلمی: ۴۰۰ آمده است به این ترتیب: لأعذبنّ کلّ رعیة أطاعت إماما جائرا و إن کانت برّة تقیة و لأعفونّ عن کلّ رعیة أطاعت إماما هادیا و إن کانت ظالمة مسیئة.

۳. درباره این کتاب بنگرید: ذریعه: ۴۱۴/۱.

الْعَادِلَ بِمَنْزِلَةِ الْوَالِدِ الرَّحِيمِ فَأَحِبُّوا لَهُ مَا تُحِبُّونَ لِأَنْفُسِكُمْ وَ اكْرَهُوا لَهُ مَا تَكْرَهُونَ لِأَنْفُسِكُمْ[1].

پس معلوم دوستان خدا بوده باشد که آن جناب سفارش سنیان ... نفرموده بلکه آن جناب به علم ولایت و کتاب علی ـ علیه‌السّلام ـ چون می‌دانست این را که از اولاد او جمعی به این مرتبه عظمی سرافراز و ممتاز خواهند شد، از میان امثال و اقران از سادات عظیم‌الشّان، لهذا گویا سفارش ایشان را به دوستان و شیعیان خود فرموده.

چنانچه مؤیّد تواند بود حدیث جناب حضرت امام رضا ـ علیه‌السّلام ـ که فرمود: وَ لَكِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يَزَلْ مُنْذُ قَبَضَ نَبِيَّهُ ـ صلّی الله علیه وآله ـ هَلُمَّ جَرّاً يَمُنُّ بِهَذَا الدِّينِ عَلَى أَوْلَادِ الْأَعَاجِمِ وَ يَصْرِفُهُ عَنْ قَرَابَةِ نَبِيِّهِ ـ صلّی‌الله علیه وآله ـ فَيُعْطِي هَؤُلَاءِ وَ يَمْنَعُ هَؤُلَاءِ[2].

و مؤید این تواند بود آنچه در *تفسیر علی بن ابراهیم* در حدیث طویلی روایت نمود از جناب امام رضا ـ علیه‌السّلام ـ که فرمود: إن شیعتنا لمکتوبون بأسمائهم و أسماء آبائهم أخذ الله علینا و علیهم المیثاق یردون موردنا و یدخلون مدخلنا لیس علی ملة الإسلام غیرنا و غیرهم إلی یوم القیامة، نحن آخذون بحجزة نبینا و نبینا آخذ بحجزة ربنا و الحجزة النور و شیعتنا آخذون بحجزتنا، من فارقنا هلک و من تبعنا نجا و المفارق لنا و الجاحد لولایتنا کافر و متبعنا و تابع أولیائنا

---

۱. *امالی صدوق*: ۳۲۸.
۲. *کافی*: ۱/ ۳۸۰.

مؤمن، لا یحبنا کافر و لا یبغضنا مؤمن[1].

پس باید سفارش جناب آن حضرت با سفارش حق تعالی ضمّ نموده آنچه فرموده‌اند به قدر مقدور به عمل و بجای آورند. چنانچه صدوق باز در آن کتاب روایت نموده از جناب صادق ـ علیه‌السّلام ـ که فرمود: قال رسول‌الله ـ صلی‌الله علیه و آله ـ قَالَ اللّهُ جَلَّ جَلالُهُ: أَنَا اللّهُ لا إِلهَ إِلا أَنَا خَلَقْتُ الْمُلُوکَ وَ قُلُوبُهُمْ بِیَدِی فَأَیُّمَا قَوْمٍ أَطَاعُونِی جَعَلْتُ قُلُوبَ الْمُلُوک عَلَیْهِمْ رَحْمَةً وَ أَیُّمَا قَوْمٍ عَصَوْنِی جَعَلْتُ قُلُوبَ الْمُلُوک عَلَیْهِمْ سَخْطَةً أَلا لَا تَشْغَلُوا أَنْفُسَکُمْ بِسَبِّ الْمُلُوک تُوبُوا إِلَیَّ أَعْطِفْ قُلُوبَهُمْ عَلَیْکُمْ[2].

و در طریق عامه از مالک بن دینار از خلاس بن عمرو و از ابودرداء روایت نموده که جناب رسول ـ صلی‌الله علیه آله ـ فرمود: انّ الهی یقول: انّی أنا الله لا اله الاّ أنا [مالک الملوک] و ملک الملوک و قلوب الملوک بیدی، و إن العباد إذا أطاعونی حولت قلوب ملوکهم علیهم بالرأفة و الرحمة، و إن العباد إذا عصونی حولت قلوب الملوک علیهم بالسخطة و النقمة، فساموهم سوء العذاب، فلا تشغلوا انفسکم بالدعاء علی العباد و لکن اشغلوا انفسکم بالذکر و التضرع، إکفکم ملوککم[3] از کتاب مجموع *الرائق من ازهار الحدائق*.

بر همگان واجب ولازم باشد دعای دوام دولت ابد مدّت این طبقه علیّه عالیه ـ شدّد الله تعالی دولتهم و ایّدهم بنصر الله و وفقهم بالخیرات

---

۱. *تفسیر قمی*: ۲/ ۱۰۴.

۲. *امالی صدوق*: ۳۶۵.

۳. *مجمع الزوائد*: ۲۲۹/۵ از روی منبع تصحیح شد.

بتوفیقه‌الله تعالی للدنیا و الاخرة. و احتراز از بدگویی و غیبت ایشان باید نمود، زیرا که جناب مقدس الهی می‌فرماید که: ﴿وَ ما أَصابَكُمْ مِنْ مُصيبَةٍ فَبِما كَسَبَتْ أَيْديكُمْ وَ يَعْفُوا عَنْ كَثيرٍ﴾[1].

و خدا شاهد حال است که این معنی را در خود ملاحظه نموده، اگر دیگری را ندانم. و جناب رسول ـ صلی‌الله علیه و آله ـ می‌فرماید: عمالکم أعمالکم کما تکونون یولی علیکم و باز فرموده: لاتسبوا السلطان فإن السلطان ظل الله فی الأرض[2]. لاتسبّوا السلطان فانّه ظل‌الله فی ارضه.[3]

پادشاهی با خداست

پس ظاهر شد از این اخبار که دادن پادشاهی با جناب مقدّس الهی است. پس آیه ملک را معلوم شد معنی آن. و مؤید این احادیث است آنچه روایت نموده صاحب *کشف‌الغمه* و از مخالفان، سیوطی در *جامعه کبیرش* که یکی از ابن‌مسعود و دیگری از علقمة بن عبدالله که قال رسول‌الله (ص): إنا أهل بیت اختار الله لنا الآخرة علی الدنیا و إن أهل بیتی سیلقون من بعدی بلاء و تشریدا و تطریدا حتی یأتی قوم من قبل المشرق و معهم رایات سود (یعنی سیادت) فیسألون الخیر (الحق) فلایعطونه فیقاتلون فینصرون فیعطون ما سألوا فلا یقبلونها حتی یدفعونها إلی رجل من أهل بیتی یواطی اسمه اسمي و اسم ابیه اسم

۱. شوری: ۳۰.

۲. *مشکاة الانوار*: ۳۱۷.

۳. *کتاب السنة ابن ابی عاصم*: ۴۷۳.

ابی، فیملک الارض فیملأها قسطا و عدلا کما ملئوها جورا و ظلما فمن أدرک ذلک منکم أو من أعقابکم فلیأتهم و لو حبوا علی الثلج فانها رایات هدی[1].

(در حاشیه: قوله: اسم ابیه اسم ابی، ای کنیته کنیتی کما ورد فی خبر آخر. لان الکنیة اسم مصدّر بلفظ الاب غالبا أو أن یکون المراد بالاسم الکنیة و کنیة أبیهما علیهماالسلام ابومحمد).

پس اگر کسی ادعا کند که شاید رایات سود کنایه از بنی‌عباس باشد، گوییم مندفع است به احادیث سابق در مذمّت ایشان و هر که بر مکتوب حجّت‌اسلوب شاه جنّت‌مکان شاه اسماعیل ماضی ـ أعلی‌الله درجته فی فرادیس الجنان ـ به سلطان نامراد آق‌قیونلو دیده یا شنیده، می‌داند طلب حق یا خیر نمودن و آن بدبخت ابا کردن؛ حتی آنکه شاه جنّت مکان فرموده بودند که به دین ما بیا من به تو بیعت می‌کنم که دین حق را ظاهر نماییم، تو پادشاه، من سپهسالار تو؛ آن شقی راضی نشده، شد آنچه تقدیر بود. و الحمدلله رب‌العالمین.

و مؤید این است آنچه در اواخر *کتاب سلیم* ذکر کرده که فرمود جناب حضرت امیرالمؤمنین ـ علیه‌السّلام ـ که: صن هذا الکتاب یا جابر فالملک لبنی‌العباس حتی یختم بعبادالله ذوالعین الآخرة و یظهر ناد بالحجاز و یخرب جامع الکوفة و ما شیده (یعنی دارالاماره) الثانی بالفرات و إذا هلک ملک الترک (یعنی سرّ من رای) تمید لسان الشام و یکثر الملوک و یظهر الحق و الحمد لله و صلی‌الله علی محمد و آله اجمعین[2].

---

۱. بنگرید: کتاب *الاربعین* ماحوزی، ص ۲۰۹ از ابونعیم اصفهانی، *منتخب الانوار*: ۴۳.
۲. کتاب سلیم: ۸۳۲.

و مؤید این است باز آنچه در دیوان جناب آن حضرت (ع) روایت شده که فرمود:

شعر

بُنَیَّ إذَا مَا جَاشَتِ التُّرکُ فَانْتَظِرْ — وَلاَةَ مَهْـدِیٍّ یَقُومُ فَیَعْدِلُ

وَ ذَلَّ مُلُوکُ الارْضِ مِنْ آلِ هَاشِمٍ — وَ بُویِعَ مِنْهُمْ مَنْ یَلَذُّ وَ یَهْزَلُ

صَبِیٌّ مِنَ الصِّبْیَانِ لا رَأْیَ عِنْدَهُ — وَ لا عِنْدَهُ جِدٌّ وَ لا هُوَ یَعْقِلُ

فَثَمَّ یَقُومُ الْقَائِمُ الْحَقُّ مِنْکُمْ — وَ بِالْحَقِّ یَأْتِیکُمْ وَ بِالْحَقِّ یَعْمَلُ

سَمِیُّ نَبِیِّ اللّهِ نَفْسِی فِدَاؤُهُ — فَلا تَخْذُلُوهُ یَا بَنِیَّ وَ عَجِّلُوا[1]

و مؤید این است آنچه صاحب *تکملة‌الاخبار* از ولی کردگار روایت نموده که فرمود: لنا کنز لیس من ذهب و لافضة و لکنه رجل من ولدی یرحل الی التبریز باثنی عشر الف فارس معصّب بعصابة حمراء، راکبا بغلة شهباء، فاذا سمعتم به و أدرکتم أو فی زمانه، فاتوه و انصروه، و لو حبوا.[2]

و روی فی ما باسناده عن امیرالمؤمنین ـ علیه‌السّلام ـ فی حدیثه: اللّهَ اللّهَ فِی الْجِهَادِ بِأَمْوَالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ وَ أَلْسِنَتِکُمْ فَإِنَّمَا یُجَاهِدُ رَجُلانِ إِمَامُ هُدًی أَوْ مُطِیعٌ لَهُ مُقْتَدٍ بِهُدَاهُ اللّهَ اللّهَ فِی ذُرِّیَّةِ نَبِیِّکُمْ فَلا یُظْلَمَنَّ بِحَضْرَتِکُمْ وَ بَیْنَ ظَهْرَانَیْکُمْ وَ أَنْتُمْ تَقْدِرُونَ عَلَی الدَّفْعِ عَنْهُمْ.[3]

---

۱. *بحارالأنوار* : ۵۱ / ۱۳۱. در متن، در بیت دوم: ملوک الترک.

۲. *تکملة‌الاخبار*، تصحیح نوایی، ص ۳۴ با تفاوت در عبارت.

۳. *کافی*: ۵۱/۷. از روی منبع اصلاح شد.

پس بر متتبعان اخبار و آثار اهل روزگار پوشیده نخواهد بود و البته ظاهر و هویداست که سوای شیر بیشه هیجای کارزار و آن برگزیده قادر مختار از میان پادشاهان روزگار و سروران با وقار و از شیر مردان نامدار در عهد و زمان خود وآشکار با دوازده هزار کس شیر شکار بعد از شکستن قشون سی هزار الوند در صحرای شرار با تاج‌های سرخ و علامت قزلباشی که کنایه از عصابه سرخ از آن باشد بعد از هلاگوخان و اولاد او از اتراک، هیچیک از سادات نامدار را میسر نشده و اتفاق نیفتاده که بدان نحو داخل تبریز شده بر تخت پادشاهی ترکان (آق قیونلو) نشیند، مگر جناب شاه اسماعیل صفوی موسوی بهادرخان - أسکنه الله تعالی مع أجداده فی دار الجنان.

پس جناب امیرالمؤمنین ـ صلوات‌الله علیه ـ او را از خود خواندن، دو وجه دارد: یکی آن که از اولاد آن جناب است، دویم: بر طریقه مستقیم آن سرور بودن است. ولهذا از خود خوانده.

و مؤیّد این است آنچه در *روضه کافی* خطبه از جناب ولیّ کردگار روایت کرده که بعض آن این است: وَ لَعَمْرِی أنْ لَوْ قَدْ ذَابَ مَا فِی أیْدِیهِمْ (ای بنی‌العباس) لَدَنَا التَّمْحِیصُ لِلْجَزَاءِ وَ قَرُبَ الْوَعْدُ (ای الفرج و الظهور) وَ انْقَضَتِ الْمُدَّةُ (ای المهله) وَ بَدَا لَکُمُ النَّجْمُ (ای صاحب‌الاولاد و الهدایه) ذُو الذَّنَبِ مِنْ قِبَلِ الْمَشْرِقِ وَ لاحَ لَکُمُ الْقَمَرُ الْمُنِیرُ(ای صاحب الزمان) فَإذَا کَانَ ذَلِکَ (یعنی ظهور صاحب) فَرَاجِعُوا التَّوْبَةَ وَ اعْلَمُوا أنَّکُمْ إنِ اتَّبَعْتُمْ طَالِعَ الْمَشْرِقِ سَلَکَ بِکُمْ مَنَاهِجَ الرَّسُولِ ـ صلی‌الله علیه و آله ـ فَتَدَاوَیْتُمْ مِنَ الْعَمَی وَ الصَّمَمِ وَ الْبَکَمِ وَ کُفِیتُمْ

مَئُونَةَ الطَّلَبِ وَ التَّعَسُّفِ وَ نَبذتُمُ الثِّقْلَ الْفَادِحَ عَنِ الاعْنَاقِ وَ لا يُبَعِّدُ اللّٰهُ إلا مَنْ أبَى وَ ظَلَمَ وَ اعْتَسَفَ وَ أخَذَ مَا لَيْسَ لَهُ وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ[1].

پس معلوم است که نجم، شاه جنّت‌مکان است، ذوذنب به اعتبار اولاد داشتن و بر طریقه او بودن، و طول مدت بهم رساندن و مسلک رسول ـ صلی‌الله علیه و آله ـ خود ظاهر است که مطلب طریقه مستقیمه تشیّع است. پس مداوا فرمودند مردم را از گمراهی ضلالت به‌سوی هدایت و از کوری و کری و گنگی برآوردند. کوری راه حق را نمود؛ کری حق را شنواند؛ گنگی بر حق گویا نمودند و کفایت مؤونه مردم نمود در وجه معاش هر گروهی را به نحوی، و از تعسّف باطل باز داشت مردم را و انداختند مردم گناه دین باطل خود را از گردنهای خود ودور نمی‌گرداند خدا از حق کسی را مگر آن که خود آن کس باطل اختیار کند و انکار نماید حق را و ظلم و اعتساف را اختیار نماید، و فرا گیرد از باطل آنچه را که سزاوار فرا گرفتن نباشد، و زود باشد آن کسانی که ظلم می‌نمایند بر خود و مردم در ظهور جناب صاحب ـ علیه‌السّلام ـ بچشند سزای کردار خود را، پس آنچه عرض شد مجمل معانی آن است برای ظاهر نمودن حق.

و باز مؤید اینها است آنچه شیخ طوسی در غیبة روایت نموده از جناب رسول ـ صلی الله علیه و آله ـ که فرمود: یخرج صبّی من الدیلم یملاء الجبال و السهل و الوعور خوفا و طمعا و مهابة و یسرع الناس

---

۱. همان: ۸ / ۶۶.

الی طاعته البر و الفاجر.[۱]

و از رسول ـ صلی‌الله علیه و آله ـ روایت است که فرمود: ان الله لیؤید هذا الدین بالرجل الفاجر، پس معاونان این دودمان اکثر سنی و... و جاهلند. پس ظاهر است که اینها همگی فاجرند، مگر خودشان و بعضی از خواص و علماء دین.

«و یؤید هذا الدین» بر صاحبان بصیرت و ارباب تمیز و ملت ظاهر است که بعد از اتراک این سعادت میسّر نشد احدی را سوای پادشاه والاجاه جنّت آرامگاه شاه اسماعیل ماضی ـ نوّر الله تعالی مرقده ـ و اولاد عالی تبار آن جناب را که خدا باقی دارد این دولت را تا به دولت قایم اتصال یابد به محمد و آله الامجاد ـ صلی‌الله علیهم.

و مؤید این است آنچه در غیبت شیخ طوسی از ابی‌بصیر روایت نموده که جناب ابوعبدالله – علیه السلام– فرمود: لینصرنّ الله هذا الأمر بمن لا خلاق له و لو قد جاء أمرنا لقد خرج منه من هو الیوم مقیم علی عبادة الأوثان[۲].

و این به‌دو معنی است غافل مباش.

و باز مؤید این است آنچه در کتاب مذکور روایت نموده از جناب رسول ـ صلی‌الله علیه و آله ـ که فرمود: یَخْرُجُ بِقَزْوِینَ رَجُلٌ اسْمُهُ اسْمُ نَبِیٍّ(اسماعیل نبی که جد اعلایش باشد) یُسْرِعُ النَّاسُ إِلَی طَاعَتِهِ الْمُشْرِکُ وَ الْمُؤْمِنُ یَمْلَأُ الْجِبَالَ خَوْفاً[۳].

---

۱. آنچه در *الغیبة*: ۴۴۴ آمده این حدیث است: «و روی عن النبی – صلّی‌الله علیه و آله – أنه قال: یخرج بقزوین رجل اسمه اسم نبیّ یسرع الناس إلی طاعته المشرک و المؤمن یملأ الجبال خوفا».

۲. *الغیبة* (طوسی): ۴۵۰.

۳. همان: ۴۴۴، *الخرائج*، ۱۱۴۸/۳.

و *صاحب خرایج* در آن کتاب به اندک اختلاف عبارتی نیز آورده.

پس بر دوستان حق ظاهر و هویداست که جناب شاه اسماعیل و اولاد بزرگواران و والیان ایشانند که کافر و مؤمن با هم اطاعت ایشان می‌نمایند و تقویت دین حق می‌فرمایند. و خدا بیامرزد ملاخلیل [قزوینی] مرحوم در اوّل کتاب *شرح کافی* بعد از ذکر این‌ها می‌فرماید: المراد من الرجل الذی خرج بقزوین و الدیلم، من هو منسوب الی المرحوم شاه اسماعیل الاوّل، و قد ایّد هذا الدین کلّ واحد تلک السلاطین بما لامزید علیه جزاهم الله خیرا (خیر دنیا دین حق، و خیر آخرت چشمه‌ای است که از ساق عرش الهی جاری است) فی الدارین و بسببهم استمرّ الملک و الامر لشیعة أهل البیت ـ علیهم‌السلام ـ الی یوم خروج صاحب الدار ـ علیه‌السلام.

و در *[الدر المنظم فی] سرّ الاعظم*[1] محمدبن طلحه شافعی روایت کرده که: قال ابن‌عباس: یبایعون المهدی بین الرکن و المقام و یکون اصحابه علی عدد اهل بدر و من أمارات الخروج المهدی خروج رجل بمدینة قزوین اسمه اسم نبیّ من الانبیاء.

و باز مؤید اینها است آنچه *ابن‌طاوس* روایت کرده در *طرایف* از ابی‌بصیر که گفت: قال ابوعبدالله ـ علیه‌السّلام ـ قالَ اللّهُ أجَلُّ وَ أکْرَمُ وَ أعْظَمُ مِنْ أنْ یَتْرُکَ الارْضَ بلا إمَامِ عَادلِ، قَال: قُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِداکَ فَأخْبِرْنی بِمَا أسْتَرِیحُ إلَیْه قَالَ: یَا أبَا مُحَمَّدَ لَیْسَ یَرَی أمَّةُ مُحَمَّد فَرَجاً أبَداً مَا دَامَ لِوُلْدِ بَنِی فُلانٍ (ای العباس) مُلْکٌ حَتّی یَنْقَرِضَ مُلْکُهُمْ فَإذَا

۱. دربارهٔ کتاب بنگرید: *کشف‌الظنون*: ۷۳۴/۱.

انْقَرَضَ مُلْكُهُمْ أتاحَ اللّهُ لامَّةِ مُحَمَّدٍ بِرَجُلٍ مِنَّا أهْلَ الْبَيْتِ يُشيرُ بِالتُّقى (یعنی تشیع) وَ يَعْمَلُ بِالْهُدى (یعنی دین حق) وَ لا يَأخُذُ (مثل سنیان...) فى حُكْمِهِ الرِّشا وَ اللّهِ إنّى لاعْرِفُهُ بِاسْمِهِ وَ اسْمِ أبيهِ ثُمَّ يَأتينا الْغَليظُ الْقَصَرَةِ ذُو الْخالِ وَ الشّامَتَيْنِ الْقائِدُ الْعادِلُ الْحافِظُ لِما اسْتُودِعَ يَمْلاها عَدْلاً وَ قِسْطاً كَما مَلاها الْفُجّارُ جَوْراً وَ ظُلْماً[1].

پس قول آن جناب: اتاح‌الله، الی اسم ابیه کنایه از جناب شاه مرحوم مغفور است، زیرا که سید و از اهل بیت و بر طریق ایشان است.

و مؤیّد ایشان است آنچه حافظ [ابن] ماجه در سننش روایت نموده از رسول ـ صلی‌الله علیه و آله ـ که فرمود: يَخْرُجُ ناسٌ مِنَ الْمَشْرِقِ فَيُوطِئُونَ لِلْمَهْدِيِّ ـ علیه‌السلام ـ يَعْني سُلْطانَهُ[2].

و سلیم بن قیس هلالی در کتابش روایت کتابتی که معاویه به عبیدالله ـ لعنهما الله ـ قلمی نموده در باب آن که مردم را چگونه مشغول دارد و به هم اندازد تا خود و تابعانش فارغ باشند و آنچه نمایند کسی مانع نتواند شد، و از آن جمله در باب عجم امر نموده بود که آنها را از زمین تا توانی برانداز و یا به اهانت و خفّت آنها را نگاه دارد تا آنکه گفته معاویه: وَ خَبَّرَنى أنَّ الَّذى صَرَفْتَ بِهِ عَنْ رَأيِهِ فى قَتْلِهِمْ أنَّكَ قُلْتَ إنَّكَ سَمِعْتَ عَلِيَّ بْنَ أبى‌طالِب(ع) يَقُولُ: لَتَضْرِبَنَّكُمُ الاعاجِمُ عَلى هذَا الدّينِ عَوْداً كَما ضَرَبْتُمُوهُمْ عَلَيْهِ بَدْءاً وَ قالَ: لَيَمْلانَّ

---

۱. بحار، ۲۶۹/۵۲.

۲. سنن ابن ماجه: ۲/ ۱۳۶۸.

اللّهُ أَیدیَکُمْ مِنَ الاعَاجِمِ وَ لَیَصیرُنَّ أَسَداً لا یَفِرُّونَ فَلَیَضْرِبُنَّ أَعْنَاقَکُمْ وَ لَیَغْلِبُنَکُمْ عَلَی فَیْئِکُم[۱].

و مؤید این است آنچه در *قرب‌الاسناد* از آن جناب روایت نموده که قَالَ النَّبِیُّ ـ صلی‌الله علیه و آله ـ فِی فَارِسِ: ضَرَبْتُمُوهُمْ عَلَی تَنْزیلِهِ وَ لا تَنْقَضِی الدُّنْیا حَتَّی یَضْرِبُوکُمْ عَلَی تَأْویلِه[۲].

پس دوستان و عزیزان در این اخبار صدق‌آثار ملاحظه نموده عبرت گیرند و ملاحظه نمایند که با وجود این اخبار صدق‌آثار، گنجایش انکار این سلسله علیّه نتوان نمود، باید شیعیان و مخلصان ائمه اطهار بدانند که صاحب *عیون‌الدلایل* حدیثی از احادیث معراجیه روایت نموده از جناب رسول خدا ـ صلّی‌الله علیه و آله ـ که بعض آن این است: لمن هذه القصور و ما شأنها؟ فقال لی جبرئیل: هذه القصور و ما فیها خلقها الله عزوجل کذا و أعد فیها ما تری و مثلها أضعاف مضاعفة لشیعة أخیک علی و خلیفتک من بعدک علی أمتک یدعون فی آخر الزمان باسم یراد به غیرهم (یعنی مخالفان رفض حق نموده‌اند و باطل گرفته‌اند و اگر شیعیان باشند رفض باطل و حق را تابعند) یسمّون الرّافضة و إنما هو زین لهم لأنهم رفضوا الباطل و تمسکوا بالحق و هم السواد الأعظم و لشیعة ابنه الحسن من بعده و لشیعة الحسین من بعده و لشیعة ابنه محمد بن علی من بعده و لشیعة ابنه جعفر بن محمد من بعده و لشیعة ابنه موسی بن جعفر من بعده و لشیعة

---

۱. *بحار*: ۲۶۳/۳۳ با اندکی اختلاف.

۲. *قرب‌الاسناد*: ۵۲.

ابنه علی بن موسی من بعده و لشیعة ابنه محمد بن علی من بعده ولشیعة ابنه علی‌بن‌محمد من بعده و لشیعة ابنه الحسن بن علی من بعده و لشیعة ابنه محمد المهدی من بعده یا محمد فهؤلاء الأئمة من بعدک أعلام الهدی و مصباح الدجی شیعتهم و شیعة جمیع ولدک و محبیهم شیعة الحق و موالی رسوله الذین رفضوا الباطل و اجتنبوه و قصدوا الحق و اتبعوه یتولونهم فی حیاتهم و یزورونهم من بعد وفاتهم متناصرین لهم قاصدین علی محبتهم رحمةالله علیهم إنه غفور رحیم[۱].

از این حدیث شریف چندین چیز ظاهر است و مطلب اصل این است که رافضه گفته می‌شوند در آخرالزمان و رافضیان متمسک حقند و ایشان اهل سواد اعظمند، یعنی از شیعیان اهل بیت نبوت و موالی ایشانند.

چنانچه مؤیّد این است حدیث علی ـ علیه‌السّلام ـ مر اصحاب را در صفین که: الزموا السواد الاعظم ای الفرقة المحقه و العدد الکثیر الذی فیهم حجة فاجماعهم حجة الخ. و در حدیث دیگر فرمود: وَإِیَّاکُمْ وَ الْفُرْقَةَ فَإِنَّ الشَّاذَّ مِنَ النَّاسِ لِلشَّیْطَانِ کَمَا أَنَّ الشَّاذَّةَ مِنَ الْغَنَمِ لِلذِّئْبِ؛ الخ[۲].

پس اجتماع این طایفه حقه معلوم و منظور مؤیّد است در *نهج‌البلاغه* در حکایت خوارج و احتجاج بر آنها می‌فرماید: و سَیَهْلِکُ فِیَّ صِنْفَانِ مُحِبٌّ مُفْرِطٌ یَذْهَبُ بِهِ الْحُبُّ إِلَی غَیْرِ الْحَقِّ وَ مُبْغِضٌ مُفْرِطٌ

---

۱. *دلائل‌الإمامة*: ۲۵۵.

۲. *بحار*: ۶۵ /۲۸۹.

یَذْهَبُ بِهِ الْبُغْضُ إِلَی غَیْرِ الْحَقِّ وَ خَیْرُ النَّاسِ فِیَّ حَالا النَّمَطُ الاوْسَطُ فَالْزَمُوهُ وَ الْزَمُوا السَّوَادَ الاعْظَمَ فَإِنَّ یَدَ اللَّهِ مَعَ الْجَمَاعَةِ وَ إِیَّاکُمْ وَ الْفُرْقَةَ فَإِنَّ الشَّاذَّ مِنَ النَّاسِ لِلشَّیْطَانِ کَمَا أَنَّ الشَّاذَّ مِنَ الْغَنَمِ لِلذِّئْبِ أَلا مَنْ دَعَا إِلَی هَذَا الشِّعَارِ فَاقْتُلُوهُ وَ لَوْ کَانَ تَحْتَ عِمَامَتِی هَذِهِ فَإِنَّمَا حُکِّمَ الْحَکَمَانِ لِیُحْیِیَا مَا أَحْیَا الْقُرْآنُ وَ یُمِیتَا مَا أَمَاتَ الْقُرْآنُ وَ إِحْیَاؤُهُ الاجْتِمَاعُ عَلَیْهِ وَ إِمَاتَتُهُ الافْتِرَاقُ عَنْهُ فَإِنْ جَرَّنَا الْقُرْآنُ إِلَیْهِمُ اتَّبَعْنَاهُمْ وَ إِنْ جَرَّهُمْ إِلَیْنَا اتَّبَعُونَا[1].

تعریف اصفهان [و نام رافضه برای شیعه]

و اما سواد اعظم بودن اصفهان از آن گذشته که الحمدلله و المنّه در ربع مسکون شهری به این عظمت و آراستگی که مستغنی است از تعریف و توصیف معلوم، خدا نگاه دارد و اما متمسک بدین حق بودن، پس آن اظهر من الشمس فی رابعة‌النهار است و احتیاج ذکر آن نیز برای برای شیعیان ضرور نیست. و اما رفض دور انداختن قبیحات و باطل است. پس آن نیز ظاهر است که رفضِ فحشاء و منکر و بغی و تابعان ایشان کرده‌اند و کدام باطل از این معنی باطل‌تر و کدام قبح از این اقبح خواهد بود، و متمسک به اهل بیت نبوّت و رسالت ـ صلوات‌الله علیهم ـ شده‌اند.

و اما ملقب به رافضی بودن و مخالفان این را به اعتقاد فاسدشان بر ما، شین و سرزنش می‌دانند و می‌کنند، پس شهرت این اسم از خروج

---

۱. *نهج‌البلاغة*، ص ۱۸۵.

شاه جنّت مکان الی الآن شایع به اسم شیعیان شد. هر چند گاه گاهی در اوان اهل بیت ـ صلّی‌الله علیه و آله ـ می‌گفتند و شیعیان از این دلتنگ بودند.

چنانچه مؤید است حدیث شریف در روضه *کافی* و غیره که ابابصیر شکوه نمود به جناب صادق ـ علیه‌السّلام ـ به این نحو که گفت: جُعِلْتُ فداکَ فإنّا قَدْ نُبِزْنا نَبْزاً انْکَسَرَتْ لَهُ ظُهُورُنا وَ مَاتَتْ لَهُ أفْئِدَتُنا وَ اسْتَحَلَّتْ لَهُ الْوُلاةُ (ای از مخالفان خذلهم الله) دِمَاءَنا فی حَدیث رَوَاهُ لَهُمْ فُقَهاؤُهُمْ. قال: فَقَالَ أبُوعَبْداللّه ـ علیه‌السّلام ـ الرّافِضَةُ؟ قَالَ: قُلْتُ: نَعَمْ؛ قَالَ: لا وَ اللّه ما هُمْ سَمَّوکُمْ وَ لکِنَّ اللّهَ سَمّاکُمْ بِهِ أمَا عَلِمْتَ یَا أبَا مُحَمَّد أنَّ سَبْعِینَ رَجُلاً مِنْ بَنِی إسْرائیلَ رَفَضُوا فِرْعَوْنَ وَ قَوْمَهُ لَمّا اسْتَبَانَ لَهُمْ ضَلالُهُمْ فَلَحِقُوا بِمُوسَی ـ علیه‌السّلام ـ لَمّا اسْتَبَانَ لَهُمْ هُدَاهُ فَسُمُّوا فی عَسْکَرِ مُوسَی الرّافِضَةَ لأنَّهُمْ رَفَضُوا فِرْعَوْنَ وَ کَانُوا أشَدَّ أهْلِ ذلکَ الْعَسْکَرِ عِبادَةً وَ أشَدَّهُمْ حُبّاً لِمُوسَی وَ هَارُونَ وَ ذُرِّیَّتِهِمَا ـ علیه‌السّلام ـ فَأوْحَی اللّهُ عَزَّوَجَلَّ إلَی مُوسَی ـ علیه‌السّلام ـ أنْ أثْبِتْ لَهُمْ هَذَا الاسْمَ فِی التَّوْرَاةِ فَإنِّی قَدْ سَمَّیْتُهُمْ بِهِ وَ نَحَلْتُهُمْ إیَّاهُ فَأثْبَتَ مُوسَی ـ علیه‌السّلام ـ الاسْمَ لَهُمْ ثُمَّ ذَخَرَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَکُمْ هَذَا الاسْمَ حَتَّی نَحَلَکُمُوهُ یَا أبَا مُحَمَّد رَفَضُوا الْخَیْرَ وَ رَفَضْتُمُ الشَّرَّ، الحدیث[۱].

پس معنی رفض و مؤید است حدیث مذکور را آنچه در *کافی* و غیره روایت شده از عمار دهنی؛ وقتی عمار را به شهادت پیش [ابن] ابی لیلی قاضی بردند، پس شهادت عمار را رد نمود و او را مسمّی به

۱. *کافی* ۸/ ۳۴.

رفض نمود. پس عمار گریست. [ابن] ابی‌لیلی گفت: بدت آمد، تو هم در دین ما باش تا رافضی نگویند ترا. عمار گفت خدا نکند، به خدا هرگز پی باطلی نبودم و راضی به باطل نشده لکن می‌ترسم بر خود و بر تو. اما بر خود از بهر آن که اسم مبارکی را به من نسبت دادی و مرا ممکن است خوش آید. بعد از آن جناب مقدس الهی از من سؤال کند که تو کی رافضی بودی من جوابی نخواهم داشت و مرا معاقب نمایند. و اما بر تو از بهر آنکه چرا این اسم را در موضعش فرو نیاوردی تا آنکه گفت عمار: سمعت عن الصادق ـ علیه‌السّلام ـ قال: أَنَّ أَوَّلَ مَنْ سُمِّيَ الرَّفَضَةَ السَّحَرَةُ الَّذِينَ لَمَّا شَاهَدُوا آيَةَ مُوسَى فِي عَصَاهُ آمَنُوا بِهِ وَ اتَّبَعُوهُ وَ رَفَضُوا أَمْرَ فِرْعَوْنَ وَ اسْتَسْلَمُوا لِكُلِّ مَا نَزَلَ بِهِمْ فَسَمَّاهُمْ فِرْعَوْنُ الرَّافِضَةَ لِمَا رَفَضُوا دِينَهُ فَالرَّافِضِيُّ كُلُّ مَنْ رَفَضَ جَمِيعَ مَا كَرِهَ اللَّهُ وَ فَعَلَ كُلَّ مَا أَمَرَهُ اللَّهُ فَأَيْنَ فِي هَذَا الزَّمَانِ مِثْلُ هَذِهِ؛ الحديث[1].

و در *محاسن* برقی روایت کرده که جناب ابی‌جعفر ـ علیه‌السّلام ـ فرمود به راوی حدیث که فلان خواند مرا باسمی؟ گفتم: چه چیز است آن اسم؟ فرمود: خواندند ما را رافضه. پس فرمود ابوجعفر: أومی بیده الی صدره و أنا من الرافضه و هو من قالها ثلاثا؛ پس هر گاه آن جناب را رافضی گویند و خود اقرار این فرمایند منم رافضی، پس امثال شیعیان را از این باید ناخوش نیاید. مگر از رهگذر آن که حقیقت به معنی گذشته چون نیست، احتیاط این را داشته باشد که مبادا خوشش آید و ازو بازخواست کنند که تو که رافضی نبودی چرا راضی شدی

۱. بحار: ۱۵۷/۶۵.

به این اسم و خوشت آمد.

و باز مؤیّد اینهاست آنچه در *محاسن* روایت کرده از ابی‌عبدالله ـ علیه‌السّلام ـ که فرمود: وَ اللّه لَنِعْمَ الاسْمُ الّذی مَنَحَکُمُ اللّهُ مَا دُمْتُمْ تَأْخُذُونَ بِقَوْلِنَا وَ لا تَکْذِبُونَ عَلَیْنَا قَالَ: وَ قَالَ لِی أبُوعَبْداللّه ـ علیه‌السّلام ـ هَذَا الْقَوْلَ أنّی کُنْتُ خَبَّرْتُهُ أنَّ رَجُلا قَالَ لِی إیّاکَ أنْ تَکُونَ رَافِضیاً[1]. آخر حدیث را اوّل فرض نما تا درست فهم نمایی.

پس این معانی ظاهر و هویدا نشد تا زمان ظهور پادشاه دین‌پناه مرحوم مغفور. پس معلوم شد که آن بزرگوار را از این دولت عظمی نصیبی داشته و به این سرافراز گشته. و مؤید این تواند بود آنچه نعمانی در کتاب غیبت روایت نموده که حضرت صادق ـ علیه‌السّلام ـ فرمود: مَا یَکُونُ هَذَا الامْرُ (یعنی ظهور صاحب ـ علیه‌السلام ـ) حَتّی لایَبْقَی صِنْفٌ مِنَ النَّاسِ إلا قَدْ وُلُّوا عَلَی النَّاسِ حَتَّی لا یَقُولَ قَائِلٌ إنَّا لَوْ وُلّینَا لَعَدَلْنَا ثُمَّ یَقُومُ الْقَائِمُ بِالْحَقّ وَ الْعَدْلِ[2]. پس از این حدیث شریف ظاهر می‌شود که از هر صنف ناس، یعنی از اهل حق و باطل و الّا از هر صنف نخواهد بود.

و روی زمخشری ان موسی (ع) قال: یارب انت فی السماء و نحن فی الارض، فما علامت رضاک من سخطک؟ قال: اذا استعملت علیکم خیارکم. و معنی «انت فی السماء» کنایه از علو بر عباد و اختیار ایشان در قبضه قدرت او سبحانه است.

---

۱. *محاسن برقی* :۱/۱۵۷.

۲. *غیبت نعمانی* :۲۷۴.

و همچنین مؤیّد است آنچه در *ارشاد* شیخ‌مفید ـ رحمه‌الله ـ روایت نموده: در حدیث ابی‌جعفر ـ علیه‌السّلام ـ که بعض آن این است که فرمود: دَوْلَتُنَا آخرُ الدُّوَلِ وَ لَنْ یَبْقَی أَهْلُ بَیْتٍ لَهُمْ دَوْلَةٌ إلا مَلَکُوا قَبْلَنَا لِئَلا یَقُولُوا إِذَا رَأَوْا سیرَتَنَا إِذَا مَلَکْنَا سِرْنَا مثْلَ سیرَةِ هَؤُلاء وَ هُوَ قَوْلُ اللَّه عَزَّوَجَلَّ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِینَ (یعنی اهل بیت نبوت)[1].

و همین حدیث را شیخ طوسی در *غیبت* روایت فرموده نزدیک به این.[2]

و مؤیّد این در حکایت بنی‌امیه کذلک. و [ابن] جریر طبری روایت نموده که بنی‌کلیب گفتند مر پیغمبر را (ص): نبایعک علی أن یکون الأمر لنا بعدک، فقال (ص): الأمر لله إن شاء کان فیکم أو فی غیرکم[3]. [مصحح: عبارت طبری (۳۵۰/۲) این است: ابن إسحاق عن الزهری: انّه أتی بنی عامر بن صعصعة، فدعاهم الی الله، و عرض علیهم نفسه، فقال رجل منهم: أرایت إن نحن تابعناک علی أمرک، ثم اظهرک الله علی من خالفک، أیکون لنا الأمر من بعدک؟ قال: الأمر الی الله یضعه حیث یشاء]. پس ظاهر شد که مردم غیر را نیز دولتی می‌باشد.

چنانچه مؤید است آنچه ماوردی در *اعلام النبوة* آورده: انّ عامر بن طفیل قال للنّبی: ما لی إن أسلمت؟ قال: ما للمسلمین، قال: ألا تجعلنی الوالی بعدک؟ قال: لیس ذلک لک و لا لقومک،[4] و قد قال سبحانه: ﴿تُؤْتِی

۱. *ارشاد*: ۳۸۴/۲.

۲. *غیبت شیخ طوسی*: ۴۷۲.

۳. *الصراط المستقیم*: ۷۲/۱.

۴. بحار: ۷۵/۱۸ از *سعدالسعود*: ۲۱۸ (از *تفسیر کلبی*).

الْمُلْکَ مَنْ تَشاءُ﴾[۱] ﴿يُؤْتِی الْحِکْمَةَ مَنْ يَشاءُ﴾[۲] ﴿اللَّهُ يُزَکِّی مَنْ يَشاءُ﴾[۳] ﴿أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّکَ﴾[۴] ﴿نَرْفَعُ دَرَجاتٍ مَنْ نَشاءُ﴾[۵] و قال للنّبی: ﴿لَيْسَ لَکَ مِنَ الأَمْرِ شَیْءٌ﴾[۶]، ﴿قُلْ إِنَّ الأَمْرَ کُلَّهُ لِلّه﴾[۷].

قول جناب امیرالمؤمنین ـ علیه‌السّلام ـ در خطبه‌ای که فرمود: سلونی قبل أن تفقدونی، فَأنَا يَعْسُوبُ الْمُؤْمنينَ حَقّاً وَ مَا مِنْ فِئَةٍ تَهْدی مِائَةً أَوْ تُضِلُّ مِائَةً إلا وَ قَدْ أُتِيتُ بِقَائِدِهَا وَ سَائِقِهَا، الخ[۸].

و روایت نموده از جناب رسول ـ صلی‌الله علیه و آله ـ در *احتجاج* نبیّ ـ صلی‌الله علیه و آله ـ مر یهود و نصاری را که فرمود: ثُمَّ يُظْفِرُنِی اللَّهُ بِبِلادِکُمْ وَ يَسْتَوْلِی عَلَيْهَا الْمُؤْمِنُونَ مِنْ دُونِکُمْ وَ دُونَ مَنْ يُوَافِقُکُمْ عَلَی دِينِکُمْ[۹].

یعنی مخالفان... زیرا که اکثر اعتقادات فاسق اینها موافق اعتقادات یهود و نصار است، اگر کسی تتبّع احوال آنها نموده باشد، می‌داند این را. والسلام. پس این دولتها برای اتمام حجت باشد تا کسی دعوی نتواند نمود که مثل جناب حضرت صاحب ـ علیه‌السّلام ـ تواند نمود.

و دیگر آنکه بلاد ایران معلوم است که اکثر یهودی و نصاری بودند،

---

۱. آل‌عمران :۲۶.
۲. بقره:۲۶۹.
۳. نساء:۴۹.
۴. زخرف:۳۲.
۵. انعام:۸۳ .
۶. آل‌عمران: ۱۲۸.
۷. همان: ۱۵۴.
۸. بحار :۱۵۲/۲۶.
۹. *احتجاج*: ۳۱/۱.

الخصوص اصفهان مشهور به‌دارالیهود است، و مؤمنان، معلوم مؤمنان است که کیستند. پس اوّل آن مؤمن که مالک شد، بعد از مخالفان بی‌دین، شاه جنت مکان است و بعد ازو اولاد آن جناب که دولتشان متصل به دولت قایم آل‌محمد بمحمد و آل محمد ـ صلی‌الله علی محمد و آل محمد.

چنانچه مؤید این تواند بود آنچه *کافی* روایت نموده: در حدیث طویلی در جواب زبیری در باب کی می‌تواند خواند به دین خدا و که تواند نمود. پس فرمود اباعبدالله علیه‌السّلام ثُمَّ أَخْبَرَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَى أَنَّهُ لَمْ يَأْمُرْ بِالْقِتَالِ إِلا أَصْحَابَ هَذِهِ الشُّرُوطِ فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: «أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَ إِنَّ اللَّهَ عَلَى نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ اَلَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ»[1] وَذَلِکَ أَنَّ جَمِيعَ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الارْضِ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَلِرَسُولِهِ وَ لاتْبَاعِهِمَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَهْلِ هَذِهِ الصِّفَةِ فَمَا كَانَ مِنَ الدُّنْيَا فِي أَيْدِي الْمُشْرِكِينَ وَ الْكُفَّارِ وَ الظَّلَمَةِ وَ الْفُجَّارِ مِنْ أَهْلِ الْخِلافِ لِرَسُولِ اللَّهِ ص وَ الْمُوَلِّي عَنْ طَاعَتِهِمَا مِمَّا كَانَ فِي أَيْدِيهِمْ ظَلَمُوا فِيهِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَهْلِ هَذِهِ الصِّفَاتِ وَ غَلَبُوهُمْ عَلَيْهِ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ فَهُوَ حَقُّهُمْ أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ رَدَّهُ إِلَيْهِمْ الى آخره[2]. وقبل از این می‌فرماید که: ذَلِکَ لِقَوْمٍ لا يَحِلُّ إِلا لَهُمْ وَ لا يَقُومُ بِذَلِکَ إِلا مَنْ كَانَ مِنْهُم[3].

پس ظاهر است که این معنی نیست مگر برای رسول و ائمه انام

۱. حج: ۳۹ – ۴۰.
۲. *کافی*: ۱۶/۵.
۳. *کافی*: ۱۳/۵.

ـ علیهم‌السلام ـ و کسانی که تابع پیروی و دین ایشان باشند. و این ظاهر است از کردار و گفتار شاه جنّت مکان و اولاد او و مظلوم بودن او و شیعیان ایشان.

و مؤید این است روایت عبدالله عجلان از ابی‌جعفر ـ علیه‌السلام ـ که فرمود: در باب آیه مذکوره که: هی فی‌القایم ـ علیه‌السّلام ـ و اصحابه. پس ملاحظه نمایید و با خود فکر کنید که آیا صادق می‌آید بر شما اصحاب بودن آن جناب یا نه؟ پس اگر صادق باشد خواهد بود این امر برای شما، و اگر نباشید نخواهد بود .

و باز مؤید است آنچه عرض شد روایتی که علامه در *منهاج‌الکرامه* در حکایت پدرش با هلاگوخان و امان طلبیدن آن. پس امان دادن هلاکوخان و گفتن پدر علامه که جناب امیر فرمود: ثم یدفع ظفره (ای ترکان) الی رجل من عترتی یقول بالحق و یعمل به، پس دفع دولت نشد از اولاد هلاگو و ترکان به سیدی که از عترت آن جناب باشد. مگر پادشاه مرحوم مغفور.

و مؤید دولت آن جناب است آنچه در فقره دعای عاشورا از جناب صادق ـ علیه‌السّلام ـ روایت نموده‌اند. آنجا که می‌فرماید: أعْلِ اللّهُمَّ کَلِمَتَهُمْ وَ أفْلِجْ حُجَّتَهُمْ وَ اکْشِفِ الْبَلاءَ وَ اللاوَاءَ وَ حَنَادسَ الاباطیلِ وَ الْعَمَی عَنْهُمْ وَ ثَبِّتْ قُلُوبَ شیعَتِهِمْ وَ حِزْبِکَ عَلَی طَاعَتِکَ وَ وَلایَتِهِمْ وَ نُصْرَتِهِمْ وَ مُوالاتِهِمْ وَ أعِنْهُمْ وَ امْنَحْهُمُ الصَّبْرَ عَلَی الاذَی فیکَ وَ اجْعَلْ لَهُمْ أیّاماً مَشْهُودَةً (از این‌جاست غافل مشو) وَ أوْقَاتاً مَحْمُودَةً مَسْعُودَةً یُوشِکُ فیهَا فَرَجُهُمْ وَ تُوجِبُ فیهَا تَمْکینَهُمْ وَ نَصْرَهُمْ کَمَا ضَمِنْتَ

لاوْلِیائکَ فی کِتابکَ الْمُنْزَل فإنَّکَ قُلْتَ وَ قَوْلُکَ الْحَقُّ وَعَدَ اللّهُ الَّذینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَ عَمِلُوا الصّالحات لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فی الارْض کَما اسْتَخْلَفَ الَّذینَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَیُمَکِّنَنَّ لَهُمْ دینَهُمْ الَّذی ارْتَضی لَهُمْ وَ لَیُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْد خَوْفِهِمْ أمْناً یَعْبُدُونَنی لا یُشْرِکُونَ بی شَیْئاً[۱].

و مؤیّد است آنچه در *اکمال‌الدین* روایت نموده، از جناب صادق از آبای کرام تا رسول انام ـ علیهم‌السلام ـ که فرمود: أبْشِرُوا ثُمَّ أبْشِرُوا ثَلاثَ مَرّات إنَّمَا مَثَلُ اُمَّتی کَمَثَل غَیْث لا یُدْرَی أوَّلُهُ خَیْرٌ أمْ آخِرُه إنَّ مَثَلَ اُمَّتی کَمَثَل حَدیقَة اُطْعِمَ مِنْهَا فَوْجٌ عاماً ثُمَّ اُطْعِمَ مِنْهَا فَوْجٌ عاماً لَعَلَّ آخِرَهَا فَوْجاً یَکُونُ أعْرَضَهَا بَحْراً وَ أعْمَقَهَا طُولاً وَ فَرْعاً وَ أحْسَنَهَا جَنْی وَ کَیْفَ تَهْلِکُ اُمَّةٌ أنَا أوَّلُهَا وَ اثْنا عَشَرَ مِنْ بَعْدی مِنَ السُّعَداء وَ اُولُو الألْبَاب وَ الْمَسیحُ عیسَی ابْنُ مَرْیَمَ آخِرُهَا وَ لکِنْ یَهْلِکُ بَیْنَ ذلکَ ثَبَجُ الْهَرْجِ لَیْسُوا مِنّی وَ لَسْتُ مِنْهُمْ[۲].

پس می‌تواند بود امتی کنایه از شیعیان باشد، به دلیل قول آخرش که «ثبج الهرج» تا آخر. پس مثل نمودن فوج اول کنایه از صفاریان که ایام خلفای بنی عباس بودند. و همچنین فوج ثانی کنایه از آل‌بویه باشد. و فوج ثالث کنایه از صفویه موسویه ـ علیه‌السّلام ـ باشد [در حاشیه باز آمده: فوج اول: صفاریان و فوج ثانی: آل‌بویه و فوج ثالث: صفویه - ایدهم الله تعالی؛ و لهذا قال (ص): «احسنها جنی» باعتبار سیادتهم. فتأمّل فیه بتدبیر ثاقب].

---

۱. *مصباح المتهجد* : ۷۶۴.

۲. *اکمال‌الدین*: ۱/ ۲۶۹.

و لهذا آن جناب می‌فرماید: يَكُونُ أَعْرَضَهَا بَحْراً وَ أَعْمَقَهَا طُولاً وَ فَرْعاً وَ أَحْسَنَهَا جَنًى - تا قول او که - وَ لَكِنْ يَهْلِكُ بَيْنَ ذَلِكَ تَبَحُ الْهَرَجِ که مخالفان بوده باشند. و در روایت دیگر قریب به این می‌فرماید: در آخر آن: و لكن يهلك من لست منه و ليس منى.

این هم مؤید آن و مؤید همه اینهاست آنچه شیخ مفید در *ارشاد* و صاحب *نهج‌البلاغه* در آن ذکر کرده‌اند خطبه طویل‌الذیلی از حضرت امیرالمؤمنین و امام المتقین ـ صلوات‌الله علیه ـ و اخیه رسول‌الله و آلهما اجمعین که بعض آن این است متوجه باش و غافل مباش: فَيَا مَا أَشْبَهَهَا مِنْ أُمَّةٍ صَدَرَتْ عَنْ وَلاتِهَا [صَدَّتْ عَنْ وُلاتِهَا] وَرَغِبَتْ عَنْ رُعَاتِهَا وَ يَا أَسَفاً أَسَفاً يُكَلِّمُ الْقَلْبَ وَ يُدْمِنُ الْكَرْبَ مِنْ فَعَلاتِ شيعَتِنَا بَعْدَ مَهْلِكِي عَلَى قُرْبِ مَوَدَّتِهَا وَ تَأَشُّبِ أُلْفَتِهَا كَيْفَ يَقْتُلُ بَعْضُهَا بَعْضاً وَ تَحَوَّلَ أُلْفَتُهَا بُغْضاً فَلِلَّهِ الاسْرَةُ الْمُتَزَحْزِحَةُ غَداً عَنِ الاصْلِ الْمُخَيِّمَةُ بِالْفَرْعِ الْمُؤَمِّلَةُ الْفَتْحَ مِنْ غَيْرِ جِهَتِهِ الْمُتَوَكِّفَةُ الرَّوْحَ مِنْ غَيْرِ مَطْلَعِهِ كُلُّ حِزْبٍ مِنْهُمْ مُعْتَصِمٌ بِغُصْنٍ آخِذٌ بِهِ أَيْنَمَا مَالَ الْغُصْنُ مَالَ مَعَهُ مَعَ أَنَّ اللَّهَ وَ لَهُ الْحَمْدُ سَيَجْمَعُهُمْ كَقَزَعِ الْخَرِيفِ وَ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُمْ وَ يَجْعَلُهُمْ رُكَاماً كَرُكَامِ السَّحَابِ يَفْتَحُ اللَّهُ لَهُمْ أَبْوَاباً يَسِيلُونَ مِنْ مُسْتَثَارِهِمْ إِلَيْهَا كَسَيْلِ الْعَرِمِ حَيْثُ لَمْ تَسْلَمْ عَلَيْهِ قَارَةٌ وَ لَمْ تَمْنَعْ مِنْهُ أَكَمَةٌ وَ لَمْ يَرُدَّ رُكْنُ طَوْدٍ سَنَنَهُ يَغْرِسُهُمُ اللَّهُ فِي بُطُونِ أَوْدِيَةٍ يُسْلِكُهُمْ يَنَابِيعَ فِي الارْضِ يَنْفِي بِهِمْ عَنْ حُرُمَاتِ قَوْمٍ وَ يُمَكِّنُ لَهُمْ فِي دِيَارِ قَوْمٍ لِكَيْ لا يَغْتَصِبُوا مَا غَصَبُوا يُضَعْضِعُ اللَّهُ بِهِمْ رُكْناً وَ يَنْقُضُ بِهِمْ عَلَى الْجَنْدَلِ مِنْ إِرَمَ وَ يَمْلَأُ مِنْهُمْ

بُطْنانَ الزَّیْتونِ الْخیَرَةُ بَلْ لِلّهِ الْخیَرَةُ وَ الامْرُ جَمیعاً[۱].

یعنی ای ناظر! چه شبیه‌اند این جماعت به امتی که منع مردم کرده‌اند از والیان حقیقی خود و رغبت انحراف و عدول نموده‌اند از راعیان واقعی خود، یعنی زمان آن جناب بعد از قتل خوارج و جناب حسنین و باقی ائمه طاهرین ـ صلوات الله علیهم اجمعین ـ وای تأسف و افسوس که مجروح می‌شود دل و دایمی می‌گردد اندوه از کردارهای شیعیان ما، بعد آن موت من با وجود قرب مودّت و آمیزش الفت ومؤانست ایشان. یعنی با یکدیگر به اندک فاصله بعد از رحلت من آن الفت را به تفرقکی بدل و پیروی دشمنان ما نموده، در قتل هم ساعی خواهند شد. پس فرمود: نظر کنید چگونه می‌کشد بعضی از ایشان مر بعضی را و چسان بر می‌گردد الفتشان به بغض و عدوان. پس بعد از مذمّت شیعیان زمان خود و بعض از ازمان فرمود: مر خدای راست طایفه که دورند فردا از اصل ـ که کنایه از امام زمان حضرت صاحب‌الزمان باشد ـ و مقیم و متمسک‌اند بفرع که کنایه از علمای اعلام باشند ـ رضوان الله تعالی علیهم. از این معانی آنچه روایت شده در *کمال‌الدین* از مفضل از ابی‌عبدالله ـ علیه‌السلام: قَالَ أَقْرَبُ مَا یَکُونُ الْعِبَادُ مِنَ اللَّهِ جَلَّ ذِکْرُهُ وَ أَرْضَى مَا یَکُونُ عَنْهُمْ إِذَا افْتَقَدُوا حُجَّةَ اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ وَ لَمْ یَظْهَرْ لَهُمْ وَ لَمْ یَعْلَمُوا مَکَانَهُ وَ هُمْ فِی ذَلِکَ یَعْلَمُونَ أَنَّهُ لَمْ تَبْطُلْ حُجَّةُ اللَّهِ جَلَّ ذِکْرُهُ وَ لَا مِیثَاقُهُ فَعِنْدَهَا فَتَوَقَّعُوا الْفَرَجَ صَبَاحاً وَ مَسَاءً فَإِنَّ أَشَدَّ مَا یَکُونُ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِ إِذَا افْتَقَدُوا

۱. *الارشاد*: ۲۹۱/۱.

حُجَّتَهُ وَ لَمْ یَظْهَرْ لَهُمْ وَ قَدْ عَلِمَ أَنَّ أَوْلِیاءَهُ لا یَرْتابُونَ وَ لَوْ عَلِمَ أَنَّهُمْ یَرْتابُونَ مَا غَیَّبَ حُجَّتَهُ عَنْهُمْ طَرْفَةَ عَیْنٍ وَ لا یَکُونُ ذٰلِکَ إلا عَلَی رَأْسِ شِرارِ النَّاسِ[۱].

پس توقع فرج به انحای مختلف می‌باشد، چنانچه اهل علم می‌دانند معنی آن را. والله یعلم که آرزومند فتحند از غیر حجّتش، یعنی از قبل پادشاهان ذی شأن از شیعیان مثل لیثیه و آل بویه و صفویه [در اصل: صفاریه] و امثال ایشان و فرمود ومنتظر راحت و گشایشند از غیر مطلعش (که پادشاهان باشند غیر صاحب‌الزمان) که کنایه از غیر امام زمان باشد. پس فرمود: هر گروهی از ایشان چنگ زنده‌اند به شاخی از آن اصل و فرا گیرنده‌اند آن شاخ را که کنایه از علمای حق و پادشاهان شیعه باشند. پس فرمود: و هر جا که میل کرده آن شاخ میل نموده با آن شاخ تابع فرمانبردار با این که الله تعالی، و مر او راست حمد وسپاس که زود باشد که جمع کند ایشان را همچو قطعه‌های ابر پائیز، پس بدان که وجه شبه ظاهر این باشد که از هر طایفه گروهی و از هر قبیله چند نفری جمع و متفق گشته، معاون هم باشند تا آنچه منظور بوده، به عمل توانند آورد و بر متتبّعان آثار و اخبار باید ظاهر و هویدا باشد که از مؤمن و کافر، از نیک و بد به‌هم متفق نشدند برای سیدی شیعه حسینی نسبی که کاری از پیش تواند برد. و کوه الوند را که طواد سنّیه ـ کنایه ازو بوده باشد از پیش ـ برنداشت الّا شاه‌اسماعیل جنت آرامگاه و اولاد امجادش از آل‌صفویه حسینیه ـ صلی‌الله علیه و آله ـ ایّدالله تعالی جیوشهم و شدد ارکانهم و اتصل دولتهم بدولة القایم

۱. کافی: ۱/ ۳۳۴؛ اکمال‌الدین: ۳۳۹/۲.

من آل‌محمد بمحمد و آل محمد ـ صلوات‌الله علیهم اجمعین.

[در حاشیه: و مؤید این است آنچه در *نصوص‌الامامه* شیخ حر روایت نموده از جابر که گفت: سمعت اباجعفر یقول: ان ـ علیه‌السلام ـ کان یقول: لایزال الناس ینقصون حتی لایقال الله فإذا کان ذلک ضرب یعسوب الدین بذنبه فیبعث الله قوما من أطرافها و یجیئون قزعا کقزع الخریف و الله إنی لأعرفهم و أعرف أسماءهم و قبائلهم و اسم أمیرهم و مناخ رکابهم[۱].

پس فرمود: و طرح الفت می‌اندازد الله تعالی در میان ایشان، پس بعد از آن می‌گرداند خدا ایشان را متراکم، یعنی بهم پیوسته و بر هم نشسته که کنایه از اتفاق بی‌نفاق ایشان باشد همچو ابرهای متراکم پر باران. پس فرمود: می‌گشاید الله تعالی از برای ایشان ابواب فتح و ظفر را و روان می‌شوند مانند سیل از جای خود برخاستن و پراکنده شدن خود همچو سیل باران سخت یا مانند سیل ارم مشهور در کتاب خدا به حیثیتی که به سلامت نماند از آن سیل هیچ پشته زمینی که کنایه از امراء باشد و منع نکند از آن سیل هیچ زمینی مرتفعی ـ که کنایه از والیان ذی‌شأن باشد ـ و باز نگرداند رکن کوهی شرّ آن سیل را ـ که کنایه از پادشاه ترکمان سلطان مراد و الوند باشند و کوه ارکانی می‌دارد غافل مباش.

پس فرمود: ثابت قدم و سوار می‌دارد الله تعالی ایشان را در میانه‌های وادی‌ها ـ یعنی کوهستان و مملکت ایران خود ظاهر است

---

۱. غیبة طوسی: ۴۷۷.

کوهستان بودن.

و در *نهج‌البلاغه* در عوض این فقره روایت شده که فرموده: و متفرق می‌سازد ایشان را در بطون اودیه و می‌برد ایشان را از باب چشمه‌های روان؛ پس فرمود: بر طرف می‌نماید خدای تعالی بسبب ایشان از حرمات گروهی یعنی حرمات چیزی چند است که پاس رعایت جانب او ضرور و هتک حرمت آن حرام باشد، مثل عرض و ناموس، یعنی به سبب حمایت و رعایت نمودن ایشان خدای تعالی عرض و ناموس قومی را محروس و محفوظ می‌دارد؛ پس فرمود و متمکن ساخته و تسلّط می‌دهد ایشان را در دیار قومی، یعنی در ملک پادشاهان اتراک از آق قویونلو و اولاد ایشان. پس فرمود: از برای آن که واپس گیرند آن چیزی را که غصب کرده شده‌اند آن را که کنایه از حصّه مُلکی ارثی از جانب مادرشان که به ایشان می‌رسید یا به سبب احق بودن مؤمن از کافر تصرّف نمودن در ملک خدا از رهگذر دین و ایمان و سید بودن ایشان و سنی بودن اتراک، چنانچه احوال هر یک را اهل تواریخ ضبط و ذکر نموده‌اند هر دو گروه را. پس فرمود: ویران و منهدم می‌سازد الله تعالی به سبب ایشان رکنی را، یعنی که کنایه از چهار رکن مخالفان باشد، مثل: رومیه شومیه و هندیه (بی‌دینیه) و اوزبکیه (دنبکیه) و ایرانیه سنیه، پس جناب مقدّس الهی به لطف خفی و عمیم خود از این چهار رکن رکنی را منهدم و در عوض رکن قویم حق را قرار فرمود از برای تمهید ظهور جناب حضرت صاحب‌الزمان ـ صلّی‌الله علیه و علی آبائه الطاهرین.

چنان که مؤید این تواند بود آنچه در *کافی* و غیره روایت نموده‌اند از عبد الحمید الواسطی و او از ابی‌جعفر - علیه‌السلام ـ که گفت: قُلْتُ لَهُ: أَصْلَحَکَ اللَّهُ لَقَدْ تَرَکْنَا أَسْوَاقَنَا انْتِظَاراً لِهَذَا الامْرِ حَتَّی لَیُوشِکُ الرَّجُلُ مِنَّا أَنْ یَسْأَلَ فی یَده، فَقَالَ یَا [أَبَا] عَبْد الْحَمید! أَتَرَی مَنْ حَبَسَ نَفْسَهُ عَلَی اللَّه لا یَجْعَلُ اللَّهُ لَهُ مَخْرَجاً بَلَی وَ اللَّه لَیَجْعَلَنَّ اللَّهُ لَهُ مَخْرَجاً رَحِمَ اللَّهُ عَبْداً أَحْیَا أَمْرَنَا قُلْتُ أَصْلَحَکَ اللَّهُ إِنَّ هَؤُلاء الْمُرْجِئَةَ یَقُولُونَ مَا عَلَیْنَا أَنْ نَکُونَ عَلَی الَّذی نَحْنُ عَلَیْه (یعنی از دین) حَتَّی إِذَا جَاءَ مَا تَقُولُونَ (ای ظهور و قیام قایم ـ علیه‌السّلام ـ بلکه ظهور این دولت ابد مدت مراد است، چنانچه در ایّام ظهور قایم ـ علیه‌السّلام ـ دیگر مخالفان را دست تسلط بر شیعیان نیست، چنانچه تتمه حدیث دال بر این است والله تعالی یعلم کُنَّا نَحْنُ وَ أَنْتُمْ سَوَاءً، فَقَالَ: یَا عَبْدَ الْحَمید صَدَقُوا مَنْ تَابَ تَابَ اللَّهُ عَلَیْه وَ مَنْ أَسَرَّ نفاقاً فلا یُرْغِمُ اللَّهُ إلا بأنْفه وَ مَنْ أَظْهَرَ أَمْرَنَا أَهْرَقَ اللَّهُ دَمَهُ یَذْبَحُهُمُ اللَّهُ عَلَی الاسْلام کَمَا یَذْبَحُ الْقَصَّابُ شَاتَهُ، قَالَ: قُلْتُ: فَنَحْنُ یَوْمَئذ وَ النَّاسُ فیه سَوَاءٌ قَالَ لاأَنْتُمْ یَوْمَئذ سَنَامُ الارْض وَ حُکَّامُهَا لایَسَعُنَا فی دیننا إلا ذَلکَ قُلْتُ: فَإِنْ متُّ قَبْلَ أَنْ أُدْرِکَ الْقَائمَ ـ علیه‌السّلام ـ قَالَ: إِنَّ الْقَائلَ منْکُمْ إِذَا قَالَ إِنْ أَدْرَکْتُ قَائمَ آل مُحَمَّد نَصَرْتُهُ کَالْمُقَارِع مَعَهُ بسَیْفه وَ الشَّهَادَةُ مَعَهُ شَهَادَتَانِ[1].

در حاشیه: قال علی (ع) فی حدیثه لکمیل بن زیاد: یا کُمَیْلُ إِذَا لَمْ تُحِبَّ أَخَاکَ فَلَسْتَ أَخَاهُ یا کُمَیْلُ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُ مَنْ قَالَ: بقَوْلنَا فَمَنْ

۱. *کافی*: ۸/۸۰.

تَخَلَّفَ عَنَّا قَصَّرَ عَنَّا وَ مَنْ قَصَّرَ عَنَّا لَمْ یَلْحَقْ بِنَا وَ مَنْ لَمْ یَکُنْ مَعَنَا فَ فِی الدَّرْکِ الاسْفَلِ مِنَ النَّارِ[1].

پس از این ظاهر است که دولتی شیعیان را خواهد بود که اظهار دین خود توانند نمود در میان خود. لیکن در میان دشمنان اگر اظهار کنند، مذبوح خواهند شد. به هر حال معنی تتمه خطبه، پس فرمود: و می‌شکند بسبب ایشان بقدر پری زمین سنگلاخ از سپاه ارم که کنایه از سپاه خلیل شاه شیروانی و آذربایجان و تبریز و حوالی آنها [باشد] زیرا زمین ارم در ملک شیروان می‌باشد. و فرمود: و پر می‌کنند از ایشان میان زیتون را، یعنی جبال رشت و لاهیجان و زیتون رودبار و مازندران و غیره را. و فرمود: سوگند به خداوندی که شکافت دانه را و آفرید انسان را هر آینه گداخته می‌شود آنچه در دست‌های ایشان است بعد از تسلط ایشان در بلاد و علوّ بر عباد. یعنی به سبب ظلم بر شیعیان سعادت مآل از ایشان و بر باقی برایا. و فرمود: همچنان که گداخته می‌شود قیر و سرب در آتش و شاید که خدای تعالی جمع کند شیعه مرا بعد از پراکندگی از ایشان از برای بدترین روزی به جهت آن گروه و نیست احدی را بر امر خدای تعالی اختیاری بلکه از برای خدای تعالی است مجموع اختیار و امر.

پس بدان که از این حدیث و خطبه شریف چند چیز ظاهر است و از آن جمله است آن که فرمودند: سَیَجْمَعُهُمْ کَقَزَعِ الْخَرِیفِ وَ یُؤَلِّفُ بَیْنَهُمْ الی آخره،[2] پس بر وارثان علم نبوت و وصایت مخفی نخواهد

---

۱. بحار: ۲۷۱/۷۴.

۲. بحار: ۴۳/۳۲ یجیئون قزعا کقزع الخریف.

بود که این معانی از رهگذر شیعیان سعادت مآل به غیر شاه جنّت مکان و آل او روی نداده و اتفاق نیفتاده. پس صریح‌تر از این چه چیز تواند بود. پس ثابت است که ایشان از جانب آن بزرگواران مثل سلمان ـ رضوان الله علیه ـ بر شیعیان والیند و حاکمند.

لیکن بر ملازمان آن بزرگواران ظاهر و هویدا باشد که اطاعت اوامر پادشاهان و نواهی آن به دو نوع است: یکی جایز و دیگری نه. اما جایز، پس آن امری است بر اوامر الهی و نهی است از منهیات الهی. در این، کسی را از اهل اسلام گمان نیست که خلاف داشته، اینها واجب است بر هر کس شنیدن و اطاعت کردن آن و همچنین در امور مباحیّات و سنّتی‌ها، اطاعت ایشان لازم بلکه در بعضی اوقات در مکروهات نیز جاری تواند بود. و اما در منهیات نیز به دستور که نهی را قبول و اطاعت باید کرد در برابر آنچه مذکور شده.

و اما آن که جایز نیست اطاعت امر ایشان بر معصیت خدا و نهی ایشان از اطاعت خدا، این دو صورت بی‌صورت است، باید این کس قبول نکند و اطاعت ننماید و ایشان هم شیعیان را به این مکلّف نفرمایند. زیرا که جناب سید انام ـ علیهم‌السلام ـ فرمود: إِنَّمَا الطَّاعَةُ فِی الْمَعْرُوفِ[۱] و لا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِی مَعْصِیَةِ الْخَالِقِ[۲].

و سلیم روایت نموده که می‌فرمود: لا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِی مَعْصِیَةِ الْخَالِقِ لا یَنْبَغِی أَنْ یَکُونَ الْمَخْلُوقُ حُبُّهُ لِمَعْصِیَةِ اللَّهِ فَلا طَاعَةَ فِی

۱. *مستدرک وسائل*: ۱۴۲/۱۳ از *دعائم الاسلام*.
۲. *کتاب من لا یحضره الفقیه*: ۶۲۱/۲.

مَعْصِیَتِه وَ لا طَاعَةَ لِمَنْ عَصَی اللّهَ[۱].

پس و این هم، مراتب بهم می‌رساند بنا بر اوقات و زمان. و این که عرض شد، مؤید اینست فرموده لقمان به پسرش که ﴿أنِ اشْکُرْ لی وَ لوالدَیْک﴾[۲] پس جناب حضرت لقمان بنابر تعلیم ایزدی لطفی در عبارت بکار برده، در آن که فرموده شکر مرا کن و شکر والدین خود کن، خود والد است دیگر والدین چه معنی دارد، پس والدین بر چند معنی تواند بود: یکی حضرت رسول و امیرالمؤمنین ـ علیهماالسّلام ـ که ایشان اصل اصیلند، و ابوین امّت چنان که در حدیث خود فرمود: یَا عَلیُّ أنا و أنت أبوا هذه الأمة فعلی عاق والدیه لعنة الله[۳] والملائکة و الناس اجمعین، و ابوین دیگر فرع ایشان و این معنی طولی دارد. نهایت فرموده جناب مقدّس الهی است که می‌فرماید: ﴿النَّبیُّ أوْلی بِالْمُؤْمنینَ مِنْ أنْفُسِهِمْ وَ أزْواجُهُ أُمَّهاتُهُمْ وَ أُولُوا الارْحامِ بَعْضُهُمْ أوْلی بِبَعْضٍ فی کتابِ اللّه﴾[۴].

پس بنا بر کتاب خدا اطاعت این ابوین واجب و همچنین ظاهر آیه برای ابوین ظاهری است، چنان که فرموده‌اند: أطْعِمْهُمَا وَ بَرَّهُمَا حَیَّیْن أوْ مَیِّتَیْنِ فَإنْ أمَرَاکَ أنْ تَخْرُجَ مِنْ أهْلِکَ وَ مَالِکَ فَافْعَلْ فَإنَّ ذلکَ مِن الایمَانِ[۵].

۱. *وسائل الشیعه* ۱۲۹/۲۷.
۲. لقمان: ۱۴.
۳. عمده: ۳۴۴.
۴. احزاب: ۶.
۵. *تحف العقول*: ۴۱.

و همچنین است علمای دین و استادان علم‌الیقین به منزله والدین و حق ایشان هم عظیم، زیرا که ابوین باعث ایجاد و حیات دنیویه‌اند و ایشان باعث حیات ابدیه‌اند وهمچنین پادشاه عادل نیز به منزله والدین است؛ پس اطاعت او نیز واجب است ومؤید اقوال داعی تواند بود آنچه از ابی‌جعفر ـ علیه‌السّلام ـ روایت شده در *تفسیر آیات‌الباهره* عن عبدالله بن سلیمان قال: شهدت جابر الجعفی عند أبی‌جعفر ـ علیه‌السّلام ـ و هو یحدّث الناس أنّ رسول الله و علیا الوالدان، قال: قال عبد الله بن سلیمان: و سمعت أبا جعفر علیه‌السّلام یقول: منا الذی أحلّ الخمس و منّا الذی جاء بالصدق و منّا الذی صدق به و لنا المودّة فی کتاب الله جلّ و عزّ و علیّ و رسول‌الله ـ صلی‌الله علیه و آله ـ الوالدان و أمر الله ذریتهما بالشکر لهما[1].

و عنه ـ علیه‌السّلام ـ فقال: أما علمت أنّ علیا أحدالوالدین الذین قال الله عزّوجلّ: أن اشْکُرْ لی وَ لوالدَیْک، الحدیث[2]. یَقُولُ رَسُولُ اللَّه أحَدُ الْوَالدَیْنِ قَالَ: قُلْتُ: وَ الاخَرُ؟ قَالَ: هُوَ عَلیُّ بْنُ أبی‌طَالب ـ علیه‌السلام[3].

و در *اصول کافی* از جناب امیرالمؤمنین (ع) قوله تعالی: ﴿أن اشْکُرْ لی وَ لوالدَیْکَ إلَیَّ الْمَصیر﴾[4]، فَقَالَ الْوَالدَانِ اللَّذَانِ أوْجَبَ اللَّهُ لَهُمَا الشُّکْرَ هُمَا اللَّذَانِ وَلَدَا الْعِلْمَ وَ وَرِثَا الْحُکْمَ وَ أمَرَ النَّاسُ بِطَاعَتِهِمَا ثُمَّ قَالَ

۱. *تأویل الآیات الباهره*: ۴۲۹ .

۲. همان : ۴۲۹.

۳. *بحارالانوار*: ۱۳/۳۶.

۴. لقمان: ۱۴.

اللَّهُ إِلَيَّ الْمَصِيرُ فَمَصِيرُ الْعِبَادِ إِلَى اللَّه[1].

و ایضا عن معمربن خلاد قال قلت لابی الحسن الرضا ـ علیه‌السلام: أَدْعُو لِوَالِدَيَّ إِذَا كَانَا لا يَعْرِفَانِ الْحَقَّ قَالَ ادْعُ لَهُمَا وَ تَصَدَّقْ عَنْهُمَا وَ إِنْ كَانَا حَيَّيْنِ لايَعْرِفَانِ الْحَقَّ فَدَارِهِمَا فَإِنَّ رَسُولَ‌اللَّهِ ـ صلی‌الله علیه‌و آله ـ قَالَ إِنَّ اللَّهَ بَعَثَنِي بِالرَّحْمَةِ لا بِالْعُقُوقِ[2].

پس [در] عقوق ابوین و وجوب اطاعت امر ایشان احادیث بسیار است. و اما فرمودن آن جناب در خطبه سابقه که «بالفرع المؤملة» الی قوله ـ علیه‌السلام ـ «اینما مال الغصن مال معه» ممکن بل ظاهر است که کنایه از علمای حقّه امامیّه اثنی عشریّه است. چنان که روایت نموده در *کافی* و*تهذیب* و *فقیه* از عمر بن حنظله که جناب حضرت صادق ـ علیه‌السّلام ـ فرمود: انْظُرُوا إِلَى مَنْ كَانَ مِنْكُمْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَ نَظَرَ فِي حَلالِنَا وَ حَرَامِنَا وَ عَرَفَ أَحْكَامَنَا فَارْضَوْا بِهِ حَكَماً فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِماً فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمِنَا فَلَمْ يَقْبَلْهُ مِنْهُ فَإِنَّمَا بِحُكْمِ اللَّهِ قَدِ اسْتَخَفَّ وَ عَلَيْنَا رَدَّ وَ الرَّادُّ عَلَيْنَا الرَّادُّ عَلَى اللَّهِ وَ هُوَ عَلَى حَدِّ الشِّرْكِ بِاللَّه[3].

یعنی نظر کنید و به عین بصیرت ملاحظه نمایید به‌سوی کسی که خواهید که او را حکم کنید میان خود، آن که بوده باشد از شما یعنی شیعه امامیّه اثنی عشریّه، هر گاه روایت می‌نموده باشد حدیث ما را و نظر در حلال و حرام ما می‌نموده باشد و عارف احکام ما باشد. پس

---

۱. *کافی*: ۴۲۸/۱.

۲. *همان*: ۱۵۹/۲.

۳. *کافی*: ۴۱۲/۷.

راضی شوید به او و اکتفا نمایید.

و در *خصال*، ابی‌جعفر ـ علیه‌السّلام ـ فرمود: قرّاء القرآن ثلاثة رجل قرأ القرآن فاتخذه بضاعة و استدر به الملوک و استطال به علی الناس و رجل قرأ القرآن فحفظ حروفه و ضیع حدوده و رجل قرأ القرآن فوضع دواء القرآن علی داء قلبه فأسهر به لیله و أظمأ به نهاره و قام به فی مساجده و تجافی به عن فراشه فبأولئک یدفع الله العزیز الجبار البلاء و بأولئک یدیل الله من الأعداء و بأولئک ینزل الله الغیث من السماء فو الله هؤلاء قراء القرآن أعز من الکبریت الأحمر.[1]

پس این آخری کنایه از خودشان و شیعیان خاص ایشان است بدان.

ومؤید این است باز آنچه روایت نموده از ابی‌عبدالله ـ علیه‌السّلام ـ که فرمود: اَلْقُرّاءُ ثَلاثَةٌ قارِئٌ قَرَأَ الْقُرآنَ لِیَسْتَدِرَّ بِهِ الْمُلُوکَ وَ یَسْتَطیلَ بِهِ عَلَی النّاسِ فَذاکَ مِنْ أَهْلِ النّارِ وَ قارِئٌ قَرَأَ الْقُرآنَ فَحَفِظَ حُرُوفَهُ وَ ضَیَّعَ حُدُودَهُ فَذاکَ مِنْ أَهْلِ النّارِ وَ قارِئٌ قَرَأَ الْقُرآنَ فَاسْتَتَرَ بِهِ تَحْتَ بُرْنُسِهِ فَهُوَ یَعْمَلُ بِمُحْکَمِهِ وَ یُؤْمِنُ بِمُتَشابِهِهِ وَ یُقیمُ فَرائِضَهُ وَ یُحِلُّ حَلالَهُ وَیُحَرِّمُ حَرامَهُ فَهذا مِمَّنْ یُنْقِذُهُ اللّهُ مِنْ مَضَلّاتِ الْفِتَنِ وَ هُوَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ یَشْفَعُ فیمَنْ یَشاءُ.[2]

اینها علامت کسی است که تقلید او توان کرد که او را میان خود حکم نمایید پس بدرستی و تحقیق گردانیدم او را بر شما حاکم که حکم کند به حکم و فرموده ما، یعنی نه از پیش خود به قیاس. پس هر

۱. خصال:۱/۱۴۲.
۲. همان: ۱/۱۴۲.

گاه حکم نماید به حکم و فرموده ما پس قبول نکنیـد ازو، پـس ایـن است و جز این نیست که به حکم و فرموده خدا استخفاف نموده‌ایـد و بر ما رد کرده‌اید و کسی که به ما رد کند رد بر خدا کرده و کسی که رد بر خدا کند او بر حد شرک به خداست.

پس بنا بر این علما، حکّام شرعند به جهت شریعت؛ پس عالمی که قابل این معنی تواند بود عالمی است که اقلا قولش با فعلش یکی باشد و عادل باشد و اِلّا آن چیزی است که روایت کرد در *خـصال* از سـلیم بن قیس هلالی که شنیدم از امیرالمؤمنین ـ علیه‌السلام ـ که می‌فرمود: احذروا علی دینکم ثلاثة: رجلا قرأ القرآن حتی إذا رأیت علیه بهجتـه اخترط سیفه علی جاره و رماه بالشرک؛ فقلت: یا أمیرالمؤمنین! أیّهمـا أولی بالشرک؟ قال الرامی، و رجلا استخفّته الأحادیـث کلمـا أحـدثت أحدوثة کذب مدها بأطول منها و رجلا آتاه الله عز و جل سلطانا فزعم أن طاعته طاعة الله و معصیته معصیة الله و کذب لأنه لا طاعة لمخلوق فی معصیة الخالق لا ینبغی للمخلوق أن یکـون حبـه لمعـصیة الله فـلا طاعة فی معصیته و لا طاعة لمن عصی الله إنما الطاعة لله و لرسـوله و لولاة الأمر و إنما أمرالله عزوجلّ بطاعة الرسول لأنـه معـصوم مطهـر لایأمر بمعصیته و إنما أمر بطاعة أولی الأمر لأنهم معصومون مطهـرون لا یأمرون بمعصیته[1]. پس از این حدیث شریف پند بگیرند و بپذیرند.

وشـیخ زیـن‌الـدین علیـه‌الرحمـة در کتـاب *احکـام امیرالمـؤمنین ـ علیه‌السّلام* ـ از آن جناب روایت نموده که فرمود: العلماء حکّام علی

۱. همان، ۱/۱۳۹.

الناس[۱]، یعنی الائمّه ـ علیهم‌السلام.

و در توقیع ورود یافته که جناب حضرت صاحب ـ علیه‌السّلام ـ در جواب سایل فرموده: و امّا الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا فانهم حجّتی علیکم و انا حجّة الله[۲]. پس فرمودن جناب صادق ـ علیه‌السّلام ـ که او را حاکم کردیم به حکم ما، این از بهر آن است که یکبارگی مردم معطل نباشند و حرج لازم نیاید و این از مقوله گوشت میته است در وقت اضطرار به‌جهت اضطرار، و فرمودن جناب امیرالمؤمنین ـ علیه‌السّلام ـ که علما حکّامند بر مردم، کنایه از آن نیست که مردم را احضار نمایند و جاری کنند به عنف بلکه کنایه از آن است که مردم هرگاه خَصمین راضی شوند به نحوی که جناب صادق ـ علیه‌السلام ـ فرموده به حکم ما حکم نماید، حکم کنند در شرعیات، اگر خصمین قبول کردند فهو المراد، و الّا جبر به ایشان نتوانند نمود. ظاهر این است همچنان چه از توقیع رفیع نیز مستفاد می‌گردد به اندک تأملی صایب.

چنانچه مؤید است: ﴿فَابْعَثُوا حَکَماً مِنْ أَهْلِه وَ حَکَماً مِنْ أَهْلِها﴾[۳]. که بی رضای خودش. چنانچه مؤید این است آنچه روایت نمود از زراره که از اباجعفر ـ علیه‌السلام ـ سؤال کردم از قول‌الله عزوجل: «یَحْکُمُ بِهِ ذَوا عَدْلٍ مِنْکُمْ»[۴] قالَ: الْعَدْلُ رَسُولُ‌اللّه ـ صلی‌الله علیه‌و آله ـ

۱. غررالحکم: ۴۷.
۲. الغیبه طوسی: ۲۹۰.
۳. نساء: ۳۵.
۴. مائده: ۹۵.

وَ الامامُ مِنْ بَعْدِه ثُمَّ قَالَ: هَذَا مِمَّا أخْطَأتْ به الْكُتَّابُ[1].

از حماد بن عثمان قالَ تَلَوْتُ عِنْدَ ابی‌عبدالله ـ علیه‌السّلام ـ ذَوا عَدْلٍ مِنْكُمْ فَقَالَ: ذُو عَدْلٍ مِنْكُمْ هَذَا مِمَّا أخْطَأتْ فيه الْكُتَّابُ[2].

امیرالمؤمنین در *تهذیب* و غیره روایت نمود که فرمود: لا يَصْلُحُ الْحُكْمُ وَ لا الْحُدُودُ وَ (لا الْجُمُعَة) إلا بِإمَامٍ عَدْلٍ[3].

ودر *کافی* روایت کرده از جناب ابی‌عبدالله ـ علیه‌السّلام ـ که فرمود: اتَّقُوا الْحُكُومَةَ فَإنَّ الْحُكُومَةَ إنَّمَا هِيَ لِلامَامِ الْعَالِمِ بِالْقَضَاءِ الْعَادِلِ فِي الْمُسْلِمِينَ لِنَبِيٍّ أوْ وَصِيِّ نَبِيٍّ[4].

و باز قول مشهور آن جناب به شریح قاضی که فرمود: يَا شُرَيْحُ! قَدْ جَلَسْتَ مَجْلِساً لا يَجْلِسُهُ إلا نَبِيٌّ أوْ وَصِيُّ نَبِيٍّ أوْ شَقِيٌّ[5].

پس چاره حکومت و قضا نیست الّا امر به معروف و نهی از منکر لهذا معروض شد؛ زیرا که در *خصال* از جناب امیرالمؤمنین ـ علیه‌السّلام ـ روایت شده که فرمود: جَمِيعُ أحْكَامِ الْمُسْلِمِينَ تَجْرِي عَلَى ثَلاثَةِ أوْجُهٍ: شَهَادَةٌ عَادِلَةٌ أوْ يَمِينٌ قَاطِعَةٌ أوْ سُنَّةٌ جَارِيَةٌ مِنْ أئِمَّةِ الْهُدَى[6].

پس از این احادیث ظاهر شد که حکم مخصوص امام است و مؤید این است آنچه از رسول روایت شده که فرموده: كَلامُ ابْنِ آدَمَ كُلُّهُ عَلَيْه

۱. *کافی*:۳۹۷/۴.
۲. *همان*:۲۰۵/۸.
۳. *مستدرک*:۱۳/۶. (در تهذیب نیامده است).
۴. *کافی*:۴۰۶/۷.
۵. *همان*:۴۰۶/۷.
۶. *خصال*:۱۵۵/۱.

لا لَهُ إلا أَمْراً بِمَعْرُوف أَوْ نَهْیاً عَنْ مُنْکَرٍ أَوْ ذِکْراً لِلَّه تَعَالَی[1].

پس حصر فرموده آن جناب در این باب، بیاب.

چنانچه مؤید اینها تواند بود آنچه روایت نموده در *کافی* از حضرت امیرالمؤمنین ـ علیه‌السّلام ـ که فرمود در خطبه‌اش: اللّهُمَّ وَ إِنّی لاعْلَمُ أَنَّ الْعِلْمَ لا یَأْرِزُ کُلُّهُ وَ لا یَنْقَطِعُ مَوادُّهُ وَ أَنَّکَ لا تُخْلی أَرْضَکَ مِن حُجَّة لَکَ عَلَی خَلْقِکَ ظَاهِر لَیْسَ بِالْمُطَاعِ أَوْ خَائف مَغْمُور کَیْلا تَبْطُلَ حُجَجُکَ وَ لا یَضِلَّ أَوْلیَاؤُکَ (ای شیعتنا) بَعْدَ إِذْ هَدَیْتَهُمْ بَلْ أَیْنَ هُمْ وَ کَمْ أُولَئکَ الاقَلُّونَ عَدَداً (یعنی شیعیان از متابعان خاص بی غل و غش) وَ الاعْظَمُونَ عِنْدَ اللّه جَلَّ ذِکْرُهُ قَدْراً الْمُتَّبِعُونَ لِقَادَة الدِّین (ای الامام) الائمَّة الْهَادینَ الَّذین یَتَأَدَّبُون بِآدَابِهِمْ وَ یَنْهَجُون نَهْجَهُمْ فَعِنْدَ ذَلِکَ یَهْجُمُ بِهِمُ الْعِلْمُ (ای العلماء الحق) عَلَی حَقِیقَة الایمَان فَتَسْتَجیبُ أَرْوَاحُهُمْ لِقَادَة الْعِلْمِ (ای الامام ـ علیه‌السّلام ـ) وَ یَسْتَلینُونَ (هذا دلیلنا بما قلنا ایضا) مِنْ حَدیثِهِمْ مَا اسْتَوْعَرَ عَلَی غَیْرِهِمْ وَ یَأْنَسُونَ بِمَا اسْتَوْحَشَ مِنْهُ الْمُکَذِّبُونَ وَ أَبَاهُ الْمُسْرِفُونَ أُولَئکَ أَتْبَاعُ الْعُلَمَاء (یعنی ائمه علیهم‌السلام) صَحِبُوا أَهْلَ الدُّنْیَا بِطَاعَة اللّه تَبَارَکَ وَ تَعَالَی وَ أَوْلیَائه وَ دَانُوا بِالتَّقیَّة عَنْ دینِهِمْ وَ الْخَوْف مِنْ عَدُوِّهِمْ فَأَرْوَاحُهُمْ مُعَلَّقَةٌ بِالْمَحَلِّ الاعْلَی فَعُلَمَاؤُهُمْ وَ أَتْبَاعُهُمْ خُرْسٌ صُمْتٌ فی دَوْلَة الْبَاطِلِ مُنْتَظِرُونَ لِدَوْلَة الْحَقِّ وَ سَیُحِقُّ اللّهُ الْحَقَّ بِکَلِمَاته وَ یَمْحَقُ الْبَاطِلَ هَا هَا طُوبَی لَهُمْ عَلَی صَبْرِهِمْ عَلَی دینِهِمْ فی حَالِ هُدْنَتِهِمْ وَ یَا شَوْقَاهْ إِلَی رُؤْیَتِهِمْ فی حَالِ ظُهُورِ دَوْلَتِهِمْ وَ سَیَجْمَعُنَا اللّهُ وَ إِیَّاهُمْ فی جَنَّات عَدْنٍ وَ مَنْ صَلَحَ

۱. بحار: ۱۶۵/۹۰.

مِنْ آبَائِهِمْ وَ أَزْوَاجِهِمْ وَ ذُرِّيَّاتِهِمْ[۱].

پس ظاهر است اوقات هدنه که با مخالفان روی نموده اوّلاً در زمان شاه طهماسب جنّت‌مکان و ثانیاً شاه عباس ماضی ـ رحمهم الله تعالی و جعل الجنة ماویهم ـ و در باب علما و تعریف ایشان از آیات و احادیث بسیار است، همچنان در مذمّت ایشان نیز بسیار است، زیرا که جناب رسول فرموده: صِنْفَانِ مِنْ أُمَّتِی إِذَا صَلَحَا صَلَحَتْ أُمَّتِی وَ إِذَا فَسَدَا فَسَدَتْ أُمَّتِی؛ قِیلَ یَا رَسُولَ اللَّهِ؟ وَ مَنْ هُمَا قَالَ: الْفُقَهَاءُ وَ الامَرَاءُ[۲]. غافل مباش از فقیه بودن علماء.

از آن جمله است آنچه در احتجاج روایت نموده از جناب حضرت امام حسن عسکری ـ علیه‌السّلام ـ در حدیث طویلی که بعض آن این است که فرمود: قیل لأمیرالمؤمنین ـ علیه‌السلام: مَنْ خَیْرُ خَلْقِ اللَّهِ بَعْدَ أئمَّةِ الْهُدَی وَ مَصَابِیحِ الدُّجَی؟ قَالَ: الْعُلَمَاءُ إِذَا صَلَحُوا؛ قیلَ: وَ مَنْ شَرُّ خَلْقِ اللَّهِ بَعْدَ إِبْلِیسَ وَ فِرْعَوْنَ وَ نُمْرُودَ وَ بَعْدَ الْمُتَسَمِّینَ بِأَسْمَائِکُمْ وَ بَعْدَ الْمُتَلَقِّبِینَ بِأَلْقَابِکُمْ وَ الاخِذِینَ لامْکِنَتِکُمْ وَ الْمُتَأَمِّرِینَ فِی مَمَالِکِکُمْ: قَالَ: الْعُلَمَاءُ إِذَا فَسَدُوا هُمُ الْمُظْهِرُونَ لِلاباطِیلِ الْکَاتِمُونَ لِلْحَقَائِقِ وَ فِیهِمْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿أُولئِکَ یَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَ یَلْعَنُهُمُ اللاعِنُونَ إِلا الَّذِینَ تَابُوا﴾[۳]. الایَةَ[۴].

و روایت کرده در *جامع‌الاخبار* صدوق از رسول خدا ـ صلی‌الله علیه و آله ـ که فرمود: سَیَأْتِی عَلَی النَّاسِ زَمَانٌ بُطُونُهُمْ آلِهَتُهُمْ وَ

۱. *کافی*:۱/۳۳۵.

۲. *بحار* :۲/۴۹.

۳. بقره: ۱۵۹.

۴. *الاحتجاج* :۲/۴۵۸.

نِسَاؤُهُمْ قِبْلَتُهُمْ وَ دَنَانِيرُهُمْ دِينُهُمْ وَ شَرَفُهُمْ مَتَاعُهُمْ وَ لا يَبْقَى مِنَ الايمَانِ إلا اسْمُهُ وَ مِنَ الاسْلامِ إلا رَسْمُهُ وَ مِنَ الْقُرآنِ إلا دَرْسُهُ مَسَاجِدُهُمْ مَعْمُورَةٌ مِنَ الْبِنَاءِ وَ قُلُوبُهُمْ خَرَابٌ عَنِ الْهُدَى عُلَمَاؤُهُمْ أشَرُّ خَلْقِ اللّهِ عَلَى وَجْهِ الارْضِ حِينَئِذٍ زَمَانٌ ابْتَلاهُمُ اللّهُ بِأرْبَعِ خِصَالٍ: جَوْرٍ مِنَ السُّلْطَانِ وَ قَحْطٍ مِنَ الزَّمَانِ وَ ظُلْمٍ مِنَ الْوُلاةِ وَ الْحُكَّامِ، فَتَعَجَّبَ الصَّحَابَةُ وَ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللّهِ! أيَعْبُدُونَ الاصْنَامَ؟ قَالَ: نَعَمْ كُلُّ دِرْهَمٍ عِنْدَهُمْ صَنَمٌ[1].

وَ قَالَ رَسُولُ اللّهِ ـ صلّی‌الله علیه و آله: سَيَأْتِي زَمَانٌ عَلَى أُمَّتِي يَفِرُّونَ مِنَ الْعُلَمَاءِ كَمَا يَفِرُّ الْغَنَمُ عَنِ الذِّئْبِ ابْتَلاهُمُ اللّهُ تَعَالَى بِثَلاثَةِ أشْيَاءَ: الاوَّلُ يَرْفَعُ الْبَرَكَةَ مِنْ أمْوَالِهِمْ، وَ الثَّانِي سَلَّطَ اللّهُ عَلَيْهِمْ سُلْطَاناً جَائِراً، وَ الثَّالِثُ يَخْرُجُونَ مِنَ الدُّنْيَا بِلا إيمَانٍ[2].

و مطلب از این اخبار آن است که بدانند منکرین که پادشاهان را خدا می‌گمارد و خدا می‌دهد و الا همه کس می‌خواهد و بدست کسی نمی‌آید؛ پس مردم عبرت گیرند و شکر پادشاهان و علماء خود نمایند تا عاقبت بخیر شوند که و العاقبة للمتقین.

پس احضار نمودن و حکم فرمودن به مردم جبرا نباشد، بلکه به رضای خصمین، هر گاه به حکم احدی از این علماء راضی شوند حکم تواند نمود، و از این معنی غافل نباید بود که اگر چنین نباشد، منجر به فساد خواهد شد، امری که باعث اصلاح است. چنانچه به نیت امر به معروف و نهی از منکر تأدیب مؤمنی نمایند تا متّعظ یا جاهلی

---

۱. جامع‌الاخبار: ۱۲۹.

۲. مستدرک الوسائل: ۳۷۶/۱۱.

تعلیم گیرد چنانچه در *خصال* جناب ابی‌عبدالله ـ علیه‌السّلام ـ فرموده: قَالَ إِنَّمَا یُؤْمَرُ بِالْمَعْرُوفِ وَ یُنْهَی عَنِ الْمُنْکَرِ مُؤْمِنٌ فَیَتَّعِظُ أَوْ جَاهِلٌ فَیَتَعَلَّمُ، فَأَمَّا صَاحِبُ سَوْطٍ وَ سَیْفٍ فَلا[۱].

و بدان که رعایت عالمی کذایی بر مردم لازم است و بدگویی علمای حق بسیار بد و حرام است. چنانچه روایت شده از حضرت امیرالمؤمنین علی ـ علیه‌السّلام ـ که فرمود: قال رسول‌الله ـ صلی‌الله علیه و آله ـ إذا أبغض الناس علمائهم و فقراءهم و أظهروا عمارة الدنیا و تکانوا علی جمع الدراهم رماهم الله بأربع خصال: بالقحط من الزمان و الجور من السلطان و الخیانة من ولاة الحکام و الشوکة من العدوان[۲].

و در *فقیه* از جناب حضرت صادق (ع) روایت نموده که فرمود: إِذَا فَشَتْ أَرْبَعَةٌ ظَهَرَتْ أَرْبَعَةٌ إِذَا فَشَا الزِّنَی ظَهَرَتِ الزَّلَازِلُ وَ إِذَا أُمْسِکَتِ الزَّکَاةُ هَلَکَتِ الْمَاشِیَةُ وَ إِذَا جَارَ الْحُکَّامُ فِی الْقَضَاءِ أُمْسِکَ الْقَطْرُ مِنَ السَّمَاءِ وَ إِذَا خُفِرَتِ الذِّمَّةُ نُصِرَ الْمُشْرِکُونَ عَلَی الْمُسْلِمِینَ[۳].

و روی عن النبی ـ صلّی‌الله علیه و آله ـ انّه قال: إِذَا غَضِبَ اللَّهُ عَلَی أُمَّةٍ وَ لَمْ یُنْزِلْ بِهَا الْعَذَابَ غَلَتْ أَسْعَارُهَا وَ قَصُرَتْ أَعْمَارُهَا وَ لَمْ تَرْبَحْ تُجَّارُهَا وَ لَمْ تَزْکُ ثِمَارُهَا وَ لَمْ تَغْزُرْ أَنْهَارُهَا وَ حُبِسَ عَنْهَا أَمْطَارُهَا وَ سُلِّطَ عَلَیْهَا شِرَارُهَا[۴].

پس هر گاه کسی خواهد علاج این ها کرده شود، باید رجوع به

---

۱. *خصال*: ۳۵/۱.

۲. *مجموعه ورام*: ۱۰/۱ با اندکی تغییر.

۳. *فقیه*: ۵۲۴/۱.

۴. *کافی*: ۳۱۷/۵.

توبه کرده و تضرّع و ابتهال و استغاثه به خدای خود نموده و در اصلاح حال خود و پادشاه و امرا کوشند و دعای خیر برای اصلاح حال ایشان باید نمود تا مقلّب‌القلوب، صرف قلوب ایشان نماید به خوبی و عدل تا ایشان نیز خوب شوند.

چنان که در *روضه کافی* در خطبه از جناب امیرالمؤمنین ـ علیه‌السّلام ـ روایت نموده که فرمود: وَ لَوْ أنَّ أهْلَ الْمَعاصی وَ کَسَبَةَ الذُّنوب إذَا هُمْ حَذرُوا زَوَالَ نعَمِ اللّه وَ حُلُولَ نَقمَتـه وَ تَحْویـلَ عَافِیَتـه أیْقَنوا أنَّ ذلکَ من اللّه جَلَّ ذکْرُهُ بِمَا کَسَبَتْ أیْدیهِمْ فَأقْلَعُوا وَ تَابُوا وَ فَزعُوا إلَی اللّه جَلَّ ذکْرُهُ بصدْق مِنْ نیّاتهمْ وَ إقْرار منْهُمْ بذُنوبِهِمْ وَ إساءَتهمْ لَصَفَحَ لَهُمْ عَنْ کُلِّ ذَنْبٍ وَ إذاً لاقَالَهُمْ کُلَّ عَثْرَة وَ لَرَدَّ عَلَیْهِمْ کُلَّ کَرَامَة نعْمَة ثُمَّ أعَادَ لَهُمْ مِنْ صَلاحِ أمْرهِمْ وَ ممَّا کَانَ أنْعَمَ بِهِ عَلَیْهِمْ کُلَّ مَا زَالَ عَنْهُمْ وَ أفْسَدَ عَلَیْهِم.[۱] *الخطبه*.

و باز به اصبغ فرمود: قَالَ یَا أصْبَغُ لَئنْ ثَبَتَتْ قَدَمُکَ وَ تَمَّتْ وِلایَتُکَ وَ انْبَسَطَتْ یَدُکَ فَاللّهُ أرْحَمُ بِکَ مِنْ نَفْسکَ.[۲]

و مؤید این است آنچه باز از جناب امیرالمؤمنین ـ علیه‌السلام ـ مروی است که فرمود: انّ الله تبارک و تعالی اخفی اربعه فی اربعة... أخْفَی إجَابَتَهُ فی دَعْوَته فَلا تَسْتَصْغرَنَّ شَیْئاً مِنْ دُعَائـه فَرُبَّمَا وَافَقَ إجَابَتَهُ وَ أنْتَ لا تَعْلَم.[۳]

و همچنین در *احتجاج* روایت نموده که سائلی گفت به ابی‌عبدالله

---

۱. *کافی*: ۸ / ۲۵۷.

۲. *امالی طوسی*: ۱۷۳.

۳. *بحار*: ۲۷۴/۶۶.

ـ علیه‌السلام: ألستَ تقول یقول‌الله تعالی ﴿ادعُونِی أستَجِبْ لَکُمْ﴾[۱] و قد نری المضطر یدعوه فلا یجاب له و المظلوم یستنصره علی عدوّه فلا ینصره؛ قال: ویحک ما یدعوه أحد إلاّ استجاب له، أما الظالم فدعاؤه مردود إلی أن یتوب إلیه و أما المحق فإنه إذا دعاه استجاب له و صرف عنه البلاء من حیث لا یعلمه أو ادخر له ثوابا جزیلا لیوم حاجته إلیه و إن لم یکن الأمر الذی سأل العبد خیرا له إن أعطاه أمسک عنه و المؤمن العارف بالله ربما عز علیه أن یدعوه فیما لا یدری أصواب ذلک أم خطأ[۲].

و در *کنزالفوائد* کراجکی روایت نموده از جناب امام امیرالمؤمنین ـ علیه‌السّلام ـ که فرمود: مَا زَالَتْ نِعْمَةٌ عَنْ قَوْمٍ وَ لا غَضَارَةُ عَیْشٍ إلا بِذُنُوبٍ اجْتَرَحُوهَا إنَّ اللّهَ لَیْسَ بِظَلّامٍ لِلْعَبِیدِ بَلَغَنَا أنَّ مِنْ کَلامِ اللّهِ الَّذِی أنْزَلَهُ عَلَی بَنِی إسْرَائِیلَ إنِّی أنَا اللّهُ لا إلَهَ إلا أنَا ذُو بَکَّةَ مُفْقِرُ الزُّنَاةِ وَ تَارِکُ تَارِکِی الصَّلاةِ عُرَاةً[۳].

پس عصیان نورزید تا در خوشی چنان که فرموده: و لو آمنو. و قال رسول الله ـ صلی‌الله علیه و آله: أحْسِنُوا مُجَاوَرَةَ النِّعَمِ لاتَمَلُّوهَا وَ لا تُنَفِّرُوهَا فَإنَّهَا قَلَّمَا نَفَرَتْ مِنْ قَوْمٍ فَعَادَتْ إلَیْهِمْ[۴].

و نقل نمود عزیزی که در *دیوان شاه نعمت‌الله* اشعاری چند ذکر نموده، چون خالی از قرابتی و تأییدی نیست قلمی شد.

---

۱. غافر: ٦٠.

۲. *احتجاج*: ۲/۳۴۳.

۳. *کنز الفوائد*: ۲/۱۶۲.

۴. همان: ۲/۱۶۲.

قصیده

ای عزیزان! شور و غوغا در جهان خواهدگرفت
غصه و غم از زمین تا آسمان خواهد گرفت
شرم و ناموس از خلایق برطرف خواهد شدن
بی‌حیایی در میان مردمان خواهد گرفت
مرد از دست زن بدفعل می‌گردد زبون
زن رهِ بازار با غیری روان خواهد گرفت
دشمن جان پدر گردد پسر از بهر مال
دختران را کین دل با مادران خواهد گرفت
چون زهجرت نهصد و نه سال و نه مه بگذرد
فاش در عالم همه راز نهان خواهد گرفت

راز نهان تشیع است که از پردهٔ تقیه به‌ظهور انجامد.

پادشاهان را شود عدل و مروّت بر طرف
تنگی و خشکی برای آب و نان خواهد گرفت
در جهان یک کس نمی ماند که باشد شادمان
محنت و غم در دل پیر و جوان خواهد گرفت
بعد از آن از "آل یس" سروری پیدا شود
مذهب و ملت ازو نام و نشان خواهد گرفت
شاه اسماعیل حیدر بوَد آن شهریار
خاک پایش را جهان کحل عیون خواهد گرفت

بعد چند سال آن شه عادل چو شاهی می‌کند

زین جهان منزل سوی دار جنان خواهد گرفت

بعد از او شاهی کند فرزند او پنجاه سال

«طا» و «ها» و «ماسب» از نامش نشان خواهد گرفت

عاقبت ترکان به زهر غم کنند او را هلاک

او دگر منزل به سوی قدسیان خواهد گرفت

فتنه‌ها گردد روان پس دیگری از نسل او

از خراسان آید و غم زو امان خواهد گرفت

همچو عباس علی غازی بُوَد آن شهریار

بعد از او از نسل او آدم مکان خواهد گرفت

بعد از او هم اسم جدّ خویش آید سروری

زر ز نامش سکّهٔ صاحبقران خواهد گرفت

چون رود، آید به روی کار نیز از صلب او

هم سلیمان شوکتی کاخر جهان خواهد گرفت

یعنی بغیر این از نسل ایشان چون ابن داود نام سلیمان و شوکتی این جهان را خواهد گرفت، غافل مباش.

بعد ازو فرزند او هم بعد ازو فرزند او

از حدود روم تا هندوستان خواهد گرفت

هم جوان سُرخ رو پیدا شود از نسل او

کو چو اسماعیل دولت رایگان خواهد گرفت

دیگـری از نسـل او چـون ابـن‌داوود آشـکار
این جهان را همچو خاتم در میان خواهـد گرفـت
ربـع مـسکون را بـه فرمـان خـدا آن شـهریار
چون سـلیمان نبـی آن نوجـوان خواهـد گرفـت
چون چهل سال آن بود نایـب بـه فرمـان خـدا
مهدی صاحب زمان روی جهـان خواهـد گرفـت
احتیـاج و آرزوهـا برطـرف خواهـد شـدن
دهر چون فردوس اعلی بوی جان خواهد گرفت
من در آن حین در رکاب شاه، جان خواهم فشاند
چون غلامان توسـن او را عنـان خـواهم گرفـت
هر که با آل علی یک مـو عـداوت کـرده اسـت
آن زمان انگشت حسرت در دهان خواهد گرفـت
از کـلام حـقّ و قـول مـصطفی گـویم خبـر
هر چه از امروز تـا آخـر زمـان خواهـد گرفـت
نعمـت‌الله را اگـر نـادان بدانـد خـارجی
کو بداند هر که داند گـوش جـان خواهـد گرفـت

فوت میر مرحوم مغفور در سنهٔ ۸۳۴ بوده تا واضح باشد. فتدبّر.[۱]
پس بدان که ارتباط و اسباب عالم امکان و تعیّش حیوان و بنی‌نوع انسان و جان با همدیگر در صورت امکان بدین نـوع دایـر و قـایم و

۱. اشعار متن در دیوان های چاپ شده از شاه نعمت‌الله ولی در دسترس ما نیست.

برپاست. مجملا بدان.

و دایره‌ای است از جناب امیرالمؤمنین ـ علیه‌السّلام ـ که فرموده: اَلْعَالَمُ حَدِیقَةٌ سِیَاجُهَا الشَّرِیعَةُ وَ الشَّرِیعَةُ سُلْطَانٌ تَجِبُ لَهُ الطَّاعَةُ وَ الطَّاعَةُ سِیَاسَةٌ یَقُومُ بِهَا الْمَلِکُ وَ الْمَلِکُ رَاعٍ یَعْضُدُهُ الْجَیْشُ وَ الْجَیْشُ أَعْوَانٌ یَکْفُلُهُمُ الْمَالُ وَ الْمَالُ رِزْقٌ یَجْمَعُهُ الرَّعِیَّةُ وَ الرَّعِیَّةُ سَوَادٌ یَسْتَعْبِدُهُمُ الْعَدْلُ وَ الْعَدْلُ أَسَاسٌ بِهِ قِوَامُ الْعَالَمِ.[۱]



۱. بحار: ۸۳/۷۵.

و مؤید این تواند بود آنچه باز روایت شده از فضل بن شـاذان و او به سندش (از جناب صادق (ع) و او) از امیـر مؤمنـان ـــ صـلوات‌الله علیه ـ که آن جناب فرمود: الاسلام و السلطان العادل اخـوان تؤأمـان لایصلح واحد منهما الاّ بصاحبه؛ الاسلام اسّ و السلطان العادل حارس، ما لا أُسّ له فمنهدم و ما لا حارس له فضایع، فلذلک اذا رحل قائمنـا لم یبق اثر من الاسلام و اذا لم یبق اثر من الاسلام لم یبق اثر من الدنیا.

یعنی اسلام که شریعت باشد و سلطان عادل که کنایه از امام زمـان باشد، دو برادر توأم‌اند. نیست صالح و سزاوار بودن یکی ازیـن دو تـا به تنهایی مگر آن که آن دیگری هم باشد. یعنی اسلام به تنهایی و امام به تنهایی سزاوار نیستند بلکه هر دو با هم باید باشـند تـا نظـام عـالم امکان برجا باشد. اسلام اساس است و سلطان عادل نگهبان و حـافظ او. آنچه را اساس نباشد برای او، پس او منهدم و بـر طـرف اسـت و آنچه را نگهبان نباشد برای او، پس او ضایع و ... اسـت. پـس از ایـن جهت است که هرگاه رحلت نماید قایم آل محمد- صلوات‌الله علیهم- نمی‌ماند باقی اثری از اسلام، و هرگـاه نمانـد بـاقی اثـری از اسـلام، نمی‌ماند باقی اثری از دنیا، پـس عبـرت گیریـد ای دوسـتان خـدا و شیعیان و محبّان محمد و مرتضی و ائمه هدی ـ صلوات الله علیهم ـ ما دام للدنیا اثر و بقاء (در حاشیه: به دو معنا).

و روی ابن ابی‌الحدید فی شرح *نهج‌البلاغه* انه قال ـ علیه‌السّلام ـ و إنّ لآل محمد بالطالقان لکنزا سیظهره الله إذا شـاء دعـاؤه حتـی یقـوم

بإذن الله فیدعو إلی دین الله[1].

پس از این خبر خیر اثر نیز ظاهر و هویداست خروج شاه جنّت مکان از طالقان چنان که در سیَر ضبط کرده‌اند. پس بر صاحب بصران ذوافکار و دقایق شناسان اهل روزگار و حقایق آگاهان ذوی‌الاقتدار، از دوستان و شیعیان محمد و علیّ حیدر کرار و ائمه‌اطهار ـ صلوات‌الله علیهم مادام اللیل و النهار و الی یوم القرار فی الجنّة و النار ـ مخفی نخواهد بود که الحمدلله و المنّه به فضل و رحمت خداوند کریم همیشه شیعیان و دوستان ایشان در هر عصری از اعصار بسیار، لیکن در تقیّه شدید اکثر اوقات مختفی بوده‌اند و چنانچه از احادیث سابق ظاهر شد و می‌شود سیدی که از اولاد و احفاد آن بزرگواران بوده باشد که بر سر او جمعیت و اتفاق نمایند از نیک و بد مؤمن و کافر نشده، مگر در زمان ظهور این دودمان خلافت نشان شاه جنّت‌مکان فردوس‌آشیان شاه اسماعیل ماضی ـ قدس‌الله روحه و جعل الجنة مأویه مع آبائه‌الطاهرین آمین صلوات‌الله علیهم اجمعین ـ چنانچه گذشت سابقاً در حدیث علقمة بن عبدالله از رسول خدا ـ صلی‌الله علیه و آله ـ که فرمود: فَیُعْطَوْنَ مَا سَألُوا فَلا یَقْبَلُونَ حَتّی یَدْفَعُوهُ إلَی رَجُلٍ مِنْ أهْلِ بَیْتِی فَیَمْلَؤهَا قِسْطاً کَمَا مَلَئُوهَا جَوْراً فَمَنْ أدْرَکَ ذَلِکَ مِنْکُمْ[2].

و در روایت دیگر (او من اعقابکم) فَلْیَأْتِهِمْ وَ لَوْ حَبْواً عَلَی الثَّلْجِ. و نیز فرموده رسول ـ صلی‌الله علیه و آله: یَخْرُجُ أُنَاسٌ مِنَ قبل الْمَشْرِقِ

---

۱. *شرح نهج البلاغه* :۴۸/۷.

۲. بحار:۸۲/۵۱

فَیُوطِئُونَ لِلْمَهْدِیِّ یَعْنِی سُلْطَانَهُ[1].

و همچنین کانّه مراد از ظاهر آیه کریمه گویا این طایفه‌اند هر چند باطناً سروران و امامان این طبقه جلیله‌اند که: ﴿اَلَّذِینَ إِنْ مَکَّنَّاهُمْ فِی الارْضِ أَقَامُوا الصَّلاةَ وَ آتَوُا الزَّکَاةَ وَ أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْکَرِ وَ لِلَّه عَاقِبَةُ الامُورِ﴾[2].

و چنانچه در *تفسیر علی بن ابراهیم* از ابی‌جعفر ـ علیه‌السّلام ـ روایت نموده که فرمود در تفسیر ﴿وَ لْتَکُنْ مِنْکُمْ أُمَّةٌ یَدْعُونَ إِلَی الْخَیْرِ﴾[3] فهذه الآیة لآل محمد ـ علیهم السلام ـ ومن تابعهم یدعون إلی الخیر و یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر[4].

پس اول کسی که ظاهرا به خیر که دین امامان است و تشیع،ایشان را خواند علانیة، شاه علیین بود. در خبر علامه که روایت کرده از جناب امیرالمؤمنین ـ علیه‌السّلام ـ که فرمود: (ثم) یدفع بظفره إلی رجل من عترتی یقول بالحق و یعمل به[5]. یعنی هلاکو و اولادش و اکراد دفع می‌نمایند ظفر یافتن بر مخالفان به عترت آن جناب (ع) و این به غیر پادشاه مذکور نبود؛ و لهذا در کتب تواریخ مسطور و در افواه و السنه مذکور و میان مخالف و موافق مشهور که چون شاه جنّت مکان و خاقان گیتی‌ستان و مؤید بتأیید ملک منّان، رافع لوای عدل و

---

۱. بحار:۸۷/۵۱.
۲. حج:۴۱.
۳. آل‌عمران: ۱۰۴.
۴. تفسیر قمی:۱۰۸/۱.
۵. غیبت نعمانی :۲۴۹.

تشیع و احسان، مسدّد مناهج بغی و عدوان از اهل بیت و شیعیان آخرالزمان، مجدّد قواعد دین قویم و ایمان، مظهر آثار جلالت و عظمت و و زنگ زدای از آیینه ملک و ملت، حکم انداز سهام تدابیر مملکت، مبطل نمای اخبار رجال شجاعت، پناه دین و ایمان، یعنی نواب فردوس مکان شاه اسماعیل صفوی موسوی بهادر خان ــ طاب ثراه و جعل الجنة مثویه ــ وقتی که رکاب دولت و امارت را به شرف پای بوس حضرت خود مشرّف و مزیّن نمود و نگین خانه زین را به گوهر شاهوار وجود ارجمند خویش مزیّن فرمود، چنانچه شاعری در مدحش گفته:

بیت

آن عرب‌زادهٔ مجنون‌روش دشت نبرد

آن که چون فکر منجّم بدود فوق سما

بر تو آراسته زین همچو نگین بر خاتم

شاه چون نقش بدان صدر نگین ساخته جا

پس آفتاب ظهورش از کوهسار عوایق امور تیغ کشیده، پرتو عدل و احسان بر بعضی از ممالک ایران انداخت، بخت جوانش نوخط دمیدن سبزه دولت و تیغ عزیمت جهان گشایش هنوز نیم کش نیام انتظار فرصت بود که خاطر مبارکش را هوای جانفزای این معنی بر سر افتاد که من بعد خطبا بر منابر ارتقی، و در لعن و طعن .... بی‌وفا خودداری ننموده، نهال تولّی را از پیوند تبرّی مثمر ثمر رستگاری

عقبی گردانند. ومقریان در پنجگاه اوقات صلوات به رغم مخالفان دین و منکرین ائمه طاهرین ـ صلی‌الله علیه و آله ـ این نوای راست را به گوش هوش بزرگ و کوچک از عرب و عجم کشیده، از گلدسته‌ها بوی ایمان و مسلمانی را به مشام جان عالمیان رسانند. بنا به فرموده رسول خدا و ائمه هدی: رَحِمَ اللّٰهُ امْرِأً أحْيَا أمْرَنَا[1] و به روایت دیگر: رَحِمَ اللّٰهُ عَبْداً أحْيَا أمْرَنَا[2].

پس بعضی از بندگان آن درگاه و مخلصان بی‌اشتباه و هواداران دولتخواه به عرض اقدس رسانیدند که چون هنوز آغاز جهانگیری و عنفوان شباب دولت گستری و وقت دانه‌ریزی مدارای طایران دلهای وحشی سپاهی و رعیت است و اکثر اهل این دیار و متوطنان این محال، مخالفان نابکار و ناصبیان نصب شعار، کاره و منکر این گفتاراند، پس صلاح دین و دولت در این [است] که چند روزی این اراده خوش، مکنون ضمیر منیر مهر تنویر خسرو آفاق گیر و این تیغ آبدار خارجی کُش و غدّار را در نیام تأخیر اندازند که مبادا کبوتران دلهای بی ایمان از این صدا رمیده، در بروج ضوابط دین و دولت نامتناهی پادشاهی ازآن شکستی به هم رسد. پس آن مؤید به تأیید باری از غیرت و حمیّت دینداری، فرمودند که من پادشاهی وشهریاری را از برای ترویج دین مبین و لعن دشمنان اهل بیت طیبین ـ صلوات الله علیهم اجمعین ـ می‌خواهم و اگر این نباشد آن به چه کار من آید.

---

۱. مستدرک: ۳۱۱/۸.

۲. کافی: ۱۷۵/۲.

بیت

من شه کامران بودن بهر خود (کذا) گر نباشد مدّعا، حاصل چه سود؟

آن گاه به نحوی که در بعضی از تواریخ مذکور و در بعضی بطون صحایف مسطور است که در خواب آن خسرو نامدار به نوعی که جناب حیدر کرّار تعلیم فرموده‌اند به عمل آورده، فرمان همایون اعلی به نفاذ امر آن شهریار کامکار و آن شیر بیشه هیجای روزگار، خطبا و مؤذنان و تبرّائیان و سایر شیعیان، که سالهای سال و قرن‌های بیشمار منتظر چنین امر و روزی بودند و دندان صبوری بر دل و جگر می‌افشردند، تبرزین زبانهای طعن و لعن را آختند و بی‌اندیشه و محابا از مخالفان دغا به اعلان این خجسته کلام حق پرداختند ـ و الحمد لله ربّ العالمین و صلوات‌الله و سلامه علی المرسلین ـ تا غایت حال، گلشن اسلام و ایمان با نواست و از تنقیه و اجرای قنات منطمس این سنّت سنیّه سیراب و تازه و برجاست؛ از زمان طلوع آفتاب این دولت به عون الهی و توجه صاحب ملت و حضرات اهل بیت رسالت ـ علیهم صلوات‌الله و سلام‌الله و رحمته ـ و روز به روز گلهای احکام و مذهب جعفری از فیض هوای جانفزای بهار دین اثناعشری در پروردن و بالیدن و صبح و شام باران نعمت نامتناهی از فضل الهی و از سحاب همّت والای شاهنشاهی، برگشت احوال ارباب فضل و کمال حتی بر صاحبان کشف و حال و بال در باریدن سلطان شرع و فرمان دین به یاری این صاحب‌دولتان ابدقرین، همیشه با فرّ و شکوه و مباشران رتق و فتق امور شرعیّه را از حمایت این دولت روز افزون

پیوسته پشت جرأت بر کوه شهباز وشاهین این شوکت زاغان و کرکسان بدعت و غوایت را در زرع و کوه شرع به چنگال غیرت و منقار حمیّت دین از هم می‌درند، و همای والای منزلت این دولت، بیضه اسلام و ایمان و ملت را در زیر دو بال عدل و احسان می‌پرورند، یکه‌تاز شهرت حق پرستی دو اسبه به سه قطر و چهار رکن عالم دویده و آوازه پنج نوبت بانگ مسلمانی در شش جهت هفت اقلیم پیچیده و به آتش‌زنهٔ شمشیر جانگیر این شیرصولتان مجاهد، چراغ مساجد و معابد روشن گردیده، و زلال صدق و صفا از حمایت کوهسار این دولت والا در جویبار امتداد زمان جاری و کیفیت لذّت بندگی باری خلق روزگار را علی الخصوص امّت احمد مختار را چون نشأه می در رگ و پی ساری، از نور جبهه عباد و زهّاد، دیدهٔ محرابها روشن و از نشر آثار و معجزات ائمه‌اطهار ـ صلوات‌الله علیهم مادام اللیل و النهار ـ پایهٔ منبرها را در دعوی برتری با آسمانها سخن است. پس از نیّت و حرکت آن جناب در این باب، و شدن و از پیش بردن، دلیل این است که هر که رعایت دین حق و شایع شدن آن نماید، جناب مقدس الهی اعانت او می‌فرماید غافل مباش ازاین. امید از فضل و کرم واهب بی‌منّت و خدای صاحب عطف و رأفت و ترحّم و مغفرت و قادر لم‌یزل و لایزال آن که رونق شرع و دین قویم و راه هدایت و طریق مستقیم را بر همین دستور تا نفخ صور، بلکه بهتر و نیکوتر به حسن سعی پادشاهان دیندار متزاید و ترقی فرماید و اهل روزگار را در هر مرتبه‌ای توفیق توبه نصوح عنایت نماید و دعای دولت این دودمان

ولایت نشان را از دل و زبان مؤمنان بر ملأ اعلی و عرش معلّی متصاعد و به اجابت مقرون فرماید، بمحمّد و علی و آلهما الاطهار ـ علیهم صلوات الله الملک الجبّار.

و این است که در بعضی اخبار از رسول مختار ـ صلی‌الله علیه و آله ـ وارد شده که فرموده: العدل حسن، لکنّه فی الأمراء أحسن، التوبة حسنة لکنّها فی الشباب أحسن، الحیاء حسن لکنّه فی النساء أحسن، الورع حسن لکنّه فی العلماء أحسن، السخاء حسن لکنّه فی الأغنیاء أحسن، الصبر حسن، لکنّه فی الفقراء أحسن؛ امیر عادل أجره کأجر سلیمان؛ عالم ورع أجره کأجر عیسی، غنیّ سخی أجره کأجر ابراهیم؛ فقیر صبور أجره کأجر أیوب؛ شاب تائب أجره کأجر یحیی - صلوات‌الله علیهم اجمعین[1].

و جناب امیر کلّ، امیر و امین و پادشاه به حق دنیا و دین - علیه‌السلام ـ فرموده: لیس ثواب عندالله سبحانه أعظم من ثواب سلطان العادل و الرجل المحسن[2]. و نیز فرموده‌اند که: عدل ساعة خیر من عبادة سبعین سنة[3]. و از جناب صادق (ع) روایتی شده که مضمون آن که: کفاره پادشاهان، تیمار و غمخواری بیچارگان و رعیّت است و پادشاه عادل و بازرگان راست گوی راست پیشه و پیری که زندگانی در طاعت بسر برده باشد، بی حساب به بهشت روند.

پس بر هم ملّتان دین مبین، طریقه طیبیّن و طاهرین ظاهر و

۱. مجموعه ورام: ۱۱۹/۲.
۲. غرر الحکم: ۳۳۹.
۳. جامع الاخبار: ۱۱۹.

هویداست که اینها محقق نخواهد بود مگر با ایمان و ایقان و طریقه مستقیمه صاحبان ملت و ایمان حقّه اثناعشریه. پس نیست مگر برای پادشاهان شیعیان و بس نه برای مخالفان و غاویان.

تنبیه

پس بر صاحبان رتق و فتق امور شیعیان علی‌الخصوص بر پادشاهان عدالت شعار و مالکان ذوی‌الاقتدار و عزیزان ایران‌مدار و امیران کامکار و سایسان کفّار و اشرار و منافقان غدّار و گردن فرازان و بانیان خیر و احسان مدار معدلت شعار ـ طوّل الله تعالی اعمارهم و وفّق علی الخیر اشعارهم و ابقی فی العالمین عدلهم و برّهم و احسانهم علی مفارق العالمین ـ پوشیده نخواهد بود که در هر حالی از احوال خیر اشتمال، متوسّل ومتوکّل به ذات پاک ذوالجلال بوده، اعانت و استمداد از بارگاه احدیّت وصمدیّت او جسته، توفیق انجام خیر مرام هر مهمّی از کوچک و بزرگ را بر وجه خیر و ثواب ازو نمایند و تمشیت هر امری از امور جزوی و کلی را ازاو مسئلت نموده و بعد به مشیّت او سبحانه منوط دانسته، روز و شب در آن دربار به زبان عجز و انکسار ابواب سعادت دو جهانی را به روی خود گشایند. چنانچه گفته‌اند:

بیت

پادشاهی و امیری نشوی بر سر خلق تا به شب بر در معبود گدایی نکنی

و دیگر آن که حکمرانی را به قدر و نیت امر به معروف کردن و

نهی از منکر نمودن و دانستن آنها واجب است. چنان که در فقیه از جناب امیرالمؤمنین (ع) در وصیت محمد حنفیه می‌فرماید: یَا بُنَیَّ اقْبَلْ مِنَ الْحُکَمَاء مَوَاعِظَهُمْ وَ تَدَبَّرْ أَحْکَامَهُمْ وَ کُنْ آخَذَ النَّاس بِمَا تَأْمُرُ بِه وَ أَکَفَّ النَّاسِ عَمَّا تَنْهَی عَنْهُ وَ أْمُرْ بِالْمَعْرُوف تَکُنْ مِنْ أَهْلِه فَإِنَّ اسْتِتْمَامَ الامُور عِنْدَاللّه تَبَارَکَ وَ تَعَالَی الامْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْیُ عَنِ الْمُنْکَرِ[۱]. و فی *الکافی* محمد بن عرفه قال: سمعت اباالحسن ـ علیه‌السّلام ـ یقول: لتأمرن بالمعروف و لتنهنّ عن المنکر أو لیستعملنّ علیکم شرارکم فیدعوا خیارکم فلا یستجاب لهم[۲]. و قال ابوجعفر ـ علیه‌السلام: بِئْسَ الْقَوْمُ قَوْمٌ یَعِیبُونَ الامْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْیَ عَنِ الْمُنْکَرِ[۳].

و زیاد از این، جبر و حرام است و از عدالت بیرون؛ و به قدر مقدور باید بر همگی صاحبان رتق و فتق امور مؤمنان، همّت والانهمت را بر اعانت و تمشیت دین مبین رسول امین و پیروی ونشر مناقب و فضایل امیرالمؤمنین و ائمه طاهرین ـ صلوات‌الله علیهم اجمعین ـ مایل و ثابت گردانند تا باعث زیادتی توفیقات دارین بوده، ثواب و کرامت نشأتین را یابند. علی‌الخصوص پادشاه ظل‌الله دین پناه باید در تأکید قواعد شریعت غرّا و تنفیذ احکام ملّت بیضا، مکنون ضمیر منیر مهرتنویر و پیش‌نهاد خاطر عاطر حق‌گزین، قایم و ثابت دارند و به باران میامن اقبال این شیوه خجسته و شیم گلشن دین و ایمان را سیراب و بارور سازند، و از شئومت اهانت دین و اهل شرع به یقین

---

۱. فقیه: ۳۸۴/۴.

۲. *عوالی الآلی*: ۱۹۱/۳.

۳. *کافی*: ۵۷/۵.

محترز و از وخامت عاقبت کار و بی‌اعتنایی در آن مجتنب بوده، باب شماتت مخالفان را بر اهل اسلام باز و زبان طعن و ملامت اعادی دین را بر خود دراز نگردانند و منافقان ظلم آثار و غاویان ستم شعار را بر سر مؤمنان و عالمان و شیعیان حیدر کرّار ـ علیه‌السّلام ـ حاکم نفرمایند که باعث سخط الهی و بی‌رونقی ملک و ملت و باعث عمر کوتاهی است.

و علامت منافقان این است که جناب امیرالمؤمنین ـ علیه‌السّلام ـ می‌فرماید: أُوصیکُمْ عِبادَ اللّه بِتَقْوَی اللّه وَ أُحَذِّرُکُمْ أَهْلَ النِّفاقِ فَإِنَّهُمُ الضّالُّونَ الْمُضِلُّونَ وَ الزّالُّونَ الْمُزِلُّونَ یَتَلَوَّنُونَ أَلْواناً وَ یَفْتَنُّونَ افْتِناناً وَ یَعْمِدُونَکُمْ بِکُلِّ عِمادٍ وَ یَرْصُدُونَکُمْ بِکُلِّ مِرْصادٍ قُلُوبُهُمْ دَوِیَّةٌ وَ صِفاحُهُمْ نَقِیَّةٌ یَمْشُونَ الْخَفاءَ وَ یَدِبُّونَ الضَّراءَ وَصْفُهُمْ دَواءٌ وَ قَوْلُهُمْ شِفاءٌ وَ فِعْلُهُمُ الدّاءُ الْعَیاءُ حَسَدَةُ الرَّخاءِ وَ مُؤَکِّدُو الْبَلاءِ وَ مُقْنِطُو الرَّجاءِ لَهُمْ بِکُلِّ طَرِیقٍ صَرِیعٌ وَ إِلی کُلِّ قَلْبٍ شَفِیعٌ وَ لِکُلِّ شَجْوٍ دُمُوعٌ یَتَقارَضُونَ الثَّناءَ وَ یَتَراقَبُونَ الْجَزاءَ إِنْ سَأَلُوا أَلْحَفُوا وَ إِنْ عَذَلُوا کَشَفُوا وَ إِنْ حَکَمُوا أَسْرَفُوا قَدْ أَعَدُّوا لِکُلِّ حَقٍّ باطِلاً وَ لِکُلِّ قائِمٍ مائِلاً وَ لِکُلِّ حَیٍّ قاتِلاً وَ لِکُلِّ بابٍ مِفْتاحاً وَ لِکُلِّ لَیْلٍ مِصْباحاً یَتَوَصَّلُونَ إِلَی الطَّمَعِ بِالْیَأْسِ لِیُقِیمُوا بِهِ أَسْواقَهُمْ وَ یُنْفِقُوا بِهِ أَعْلاقَهُمْ یَقُولُونَ فَیُشَبِّهُونَ وَ یَصِفُونَ فَیُمَوِّهُونَ قَدْ هَوَّنُوا الطَّرِیقَ وَ أَضْلَعُوا الْمَضِیقَ فَهُمْ لُمَةُ الشَّیْطانِ وَ حُمَةُ النِّیرانِ أُولئِکَ حِزْبُ الشَّیْطانِ أَلا إِنَّ حِزْبَ الشَّیْطانِ هُمُ الْخاسِرُونَ[1].

پس احتراز از این طبقه واجب و در تشیید عدل عدل راغب، زیرا

---

۱. شرح نهج البلاغه: ۱۰ / ۱۶۴.

که پر ظاهر است هرگاه ملوک و سلاطین نامدار و امرای با دین و داد و امین باوقار پاس این معنی را دارند و در مقام ترویج دین و احکام و اجرای آن قیام و اقدام فرمایند و قدم اهتمام فشارند به حکم «النـاس علی دین ملوکهم»[۱] احدی از حکام و عمّال هر دیار و سایر متوطنـان قری و امصار را از جادهٔ تتبّع و مجرای این شیمه حقّه مجال انحـراف (او تخلف) نماند و از تشیید مبانی این امر خانه دین و دنیا معمـور و آبادان ماند و از پرتو خورشید ظهور حـق، سـاحت ملـک و ملـت و مملکت پر نور می‌گردد. چنـان کـه جنـاب صـادق ـ علیـه‌الـسلام ـ فرموده‌اند که قال رسول‌الله ـ صلی‌الله علیه و آلـه: أَفْـضَلُ الْجِهَـادِ مَـنْ أَصْبَحَ لا یَهُمُّ بِظُلْمِ أَحَدٍ[۲].

و قال علی ـ علیه‌السلام ـ العدل حیاة الاحکام و یـصلح البریـة و نظام الإمرة و قوام الرعیة و یوجب المجد؛ العفو افضل الإحـسان علـی الانسان؛ الظلم یطرد النعم و یجلب النقم و السقم، الظلم بوار الرعیة[۳].

و روایت نموده در *کنزالفوائد* کراجکی از رسـول خـدا ـ صـلّی‌الله علیه و آله ـ که فرمود: مَنْ وَلِیَ شَیْئاً مِنْ أُمُورِ أُمَّتِی فَحَـسُنَتْ سَـرِیرَتُهُ لَهُمْ رَزَقَهُ اللَّهُ تَعَالَی الْهَیْبَةَ فِی قُلُوبِهِمْ وَ مَنْ بَسَطَ کَفَّهُ لَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ رُزِقَ الْمَحَبَّةَ مِنْهُمْ وَ مَنْ کَفَّ عَنْ أَمْوَالِهِمْ وَفَّرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مَالَهُ وَ مَـنْ أَخَـذَ لِلْمَظْلُومِ مِنَ الظَّالِمِ کَانَ مَعِی فِی الْجَنَّةِ مُصَاحِباً وَ مَنْ کَثُرَ عَفْوُهُ مُـدَّ فِـی عُمْرِهِ وَ مَنْ عَمَّ عَدْلُهُ نُصِرَ عَلَی عَدُوِّهِ وَ مَنْ خَرَجَ مِنْ ذُلِّ الْمَعْصِیَةِ إِلَـی

---

۱. بحار: ۷/۱۰۲.

۲. فقیه: ۴ / ۳۵۲.

۳. مستدرک الوسائل: ۳۱۸/۱۱ و بعد از آن.

عِزِّ الطَّاعَةِ آنَسَهُ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِغَيْرِ أنِيسٍ وَ أعَانَهُ بِغَيْرِ مَالٍ[۱].

و در تورات قلمی شده: من يظلم يخرب بيته و مصداق ذلک فی کتاب‌الله عزّوجل فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خاوِيَةً بِما ظَلَمُوا[۲].

و امثال اینها که گنجایش ذکر آنها نیست و مطلب اصلی دانستن این است که آیا پادشاهی از جانب خداست یا غیر آنها.

نهایت الحمدلله که ظاهر شد که بعضی، از جانب خداست، مثل پادشاهان شیعیان و مؤمنان؛ و بعضی جبر و عدوان، مثل پادشاهان مخالفان فلا تغفل و اشکُر لنعم‌الله تبارک و تعالی و ایقن.

و باز مؤید تواند بود به نظر بصیرت برای ارباب تمیز و ملّت که *عیاشی* در تفسیرش روایت نموده از جناب امیرالمؤمنین ـ صلوات‌الله و سلامه علیه ـ که فرمود: سَلُونِی قَبْلَ أنْ تَفْقِدُونِی فَإنَّ بَيْنَ جَوَانِحِی عِلْماً جَمّاً فَسَلُونِی قَبْلَ أنْ تَبْقَرَ بِرِجْلِهَا فِتْنَةٌ شَرْقِيَّةٌ (ای بنی‌العباس لاتغفل) تَطَأُ فِی خِطَامِهَا مَلْعُونٌ نَاعِقُهَا وَ مَوْلاهَا (یعنی متولّیان آن) وَ قَائِدُهَا وَ سَائِقُهَا وَ الْمُتَحَرِّزُ فِيهَا فَكَمْ عِنْدَهَا مِنْ رَافِعَةٍ ذَيْلَهَا يَدْعُو بِوَيْلِهَا (نعوذبالله منه) دَخَلَهُ أوْ حَوْلَهَا لامَأوَى يَكُنُّهَا وَ لا أحَدَ يَرْحَمُهَا فَإذَا اسْتَدَارَ الْفَلَكُ (ای لاجل تولد صاحب علیه‌السلام) قُلْتُمْ مَاتَ أوْ هَلَكَ وَ أيَّ وَادٍ (کما فی هذا الزمان و سابقه) سَلَكَ فَعِنْدَهَا تَوَقَّعُوا الْفَرَجَ وَ هُوَ تَأوِيلُ هَذِهِ الآيَةِ ثُمَّ رَدَدْنا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَ أمْدَدْناكُمْ بِأمْوالٍ وَ بَنِينَ وَ جَعَلْناكُمْ أكْثَرَ نَفِيراً وَ الَّذِی فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ (کما فی دولة الصفویه) لَيَعِيشُ

۱. *کنز الفوائد*: ۱/۱۳۵.

۲. *اعلام الدین*: ۱۸۴.

إذْ ذَاکَ مُلُوکٌ نَاعمینَ وَ لا یَخرُجُ الرَّجُلُ منْهُمْ منَ الدُّنْیا حَتَّی یُولَدَ لِصُلْبه اَلْفُ ذَکَرٍ آمنینَ منْ کُلِّ بِدْعَة وَ آفَة [و التنزیل] عَاملینَ بکتَابِ اللّه وَ سُنَّة رَسُوله قَد اضْمَحَلَّتْ عَلَیْهِمُ الافَاتُ وَ الشُّبُهَاتُ[۱] *(الخطبه)*.

[حاشیه: پس ملاحظه نمایید ای شیعیان! از آن روزی که این دولت برپا شده تا حال آیا چنین است یا غیر این؟ و فرزندان آنها که سابق حق و سعی نموده‌اند به پسنید [کذا] شده اند یا نه؟ پس تأمّل نموده، غور فرمایید و عبرت گیرید، البته و الحمدلله ربّ‌العالمین]. «عاملین» [یعنی] کسی که تشیع را قبول نماید از همه بدعت و آفت دین ایمن است و عمل نمودن به کتاب و سنت ظاهر است و مضمحل بودن آفات دین و شبهات آن الحمدلله به یقین حاصل است تا بدانی و این منافی خبر معتبر دیگر نیست که بعد خواهد آمد. زیرا که چنانچه *قرآن* را ظاهر و باطن می‌باشد و تنزیل و تأویل درو جاری است، در احادیث نیز جاری، پس چه می‌شود که هم در حضور و دولت ظاهری باشد و هم در غیبت؛ چنانچه «قلتم مات او هلک» مؤیّد تأویل است تا وای واد سَلَک.

و اما در زمان ظهور و حضور، پس روایت نموده *حلبی* از صادق ـ علیه‌السّلام ـ که فرمود: یَقُولُ إنَّ قَائمَنَا إذَا قَامَ أشْرَقَت الارْضُ بنُور رَبِّها وَ اسْتَغْنَی الْعبَادُ عَنْ ضَوْء الشَّمْس وَ ذَهَبَت الظُّلْمَةُ وَ یُعَمَّرُ الرَّجُلُ فی مُلْکه حَتَّی یُولَدَ لَهُ اَلْفُ ذَکَرٍ لاتُولَدُ فیهِمْ اُنْثَی وَ تُظْهرُ الارْضُ کُنُوزَهَا حَتَّی تَرَاهَا النَّاسُ عَلَی وَجْهِهَا وَ یَطْلُبُ الرَّجُلُ منْکُمْ مَنْ یَصلُهُ

---

۱. تفسیر عیاشی ۲۸۲/۲.

بِمَالِه وَ يَأْخُذُ مِنْ زَكَاتِه[1].

و به خاطر حقیر می‌رسد که نبودن اُنثی شاید جهت این باشد که مردم آن زمان بی غم و مستغنی از دنیااند و لهذا همگی نرینه شوند به سبب قوّت مردان آن زمان، زیرا که هر مردی را قوّت چهل مرد توانا باشد، نطفه فرزند نر (در پشت مرد از بیم قرض) یا عرق گردد بریزد یا ز غم دختر شود ـ والله یعلم. [در حاشیه: قوت مرد باعث اولاد ذکور می‌شود].

و باز مؤید قول کمترین غلامان آل‌عمران است آنچه از ناحیه مقدّسه از دست شیخ سعید ابوجعفر محمدبن عثمان بن سعید العمری ـ رضی‌الله تعالی عنه و ارضیه ـ وکیل آن جناب وارد شده از قنوت حضرت امام محمدتقی ـ علیه‌السّلام ـ که می‌فرموده‌اند آن جا که: فَآمَنَتْ طَائِفَةٌ وَ أَيَّدْتَ اللَّهُمَّ الَّذِينَ آمَنُوا عَلَى عَدُوِّكَ وَ عَدُوِّ أَوْلِيَائِكَ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ وَ إِلَى الْحَقِّ دَاعِينَ وَ لِلإِمَامِ الْمُنْتَظَرِ الْقَائِمِ بِالْقِسْطِ تَابِعِين ... الی قوله : وَ شَدِّدِ اللَّهُمَّ رُكْنَهُمْ وَ سَدِّدْ لَهُمُ اللَّهُمَّ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَيْتَهُ لَهُمْ وَ أَتْمِمْ عَلَيْهِمْ نِعْمَتَكَ وَ خَلِّصْهُمْ وَ اسْتَخْلِصْهُمْ[2]. الدعاء.

تنبیه

پس فرمودن جناب امام المتّقین و امیرالمؤمنین ـ علیه‌السلام: لیذوبنّ ما فی أیدیهم من بعد التمکن فی البلاد و العلوّ علی العباد کما

---

۱. *بحار*: ۳۳۷/۵۲؛ *روضة الواعظین*: ۲۶۵/۲.

۲. *بحار*: ۲۲۶/۸۲.

یذوب القار و الآنک فی النار[1].

این کنایه از ظلم بر شیعیان و علو بر موالیان ایشان نمودن پادشاه و امرا و سلاطین و حکام و قضات و واقع شدن بر ایشان است. پس اگر توبه نمایند و از در عدل و انصاف درآیند و با حسن، حسن سلوک فرمایند، می‌فرماید: و لعل‌الله یجمع شیعتی بعد التشتیت لشر یوم لهؤلاء[2]. زیرا که فرموده جناب مقدس الهی است: ﴿إِنَّ اللَّهَ لا یُغَیِّرُ ما بِقَوْمٍ حَتَّی یُغَیِّرُوا ما بِأَنْفُسِهِم﴾[3].

(تغییر نعمت از جانب خود است) و جناب رسول ـ صلی‌الله علیه و آله ـ می‌فرماید: یا جابِرُ مَنْ کَثُرَتْ نِعْمَةُ اللّهِ عَلَیْهِ کَثُرَتْ حَوائِجُ النّاسِ إِلَیْهِ فَمَنْ قامَ بِما یَجِبُ لِلّهِ فیها عَرَّضَ نِعْمَةَ اللّهِ لِدَوامِها وَ مَنْ ضَیَّعَ ما یَجِبُ لِلّهِ فیها عَرَّضَ نِعْمَتَهُ لِزَوالِها[4].

وَ قالَ صلی‌الله علیه واله: إِنّی أَخافُ عَلی أُمَّتی مِنْ بَعْدی ثَلاثَةَ زَلَّةَ عالِمٍ وَ حُکْمَ جائِرٍ وَ هَوًی مُتَّبَعٍ[5].

و فرموده: یَنْصُرُهُ ظالِماً وَ مَظْلوماً فَأَمّا نُصْرَتُهُ ظالِماً فَیَرُدُّهُ عَنْ ظُلْمِه وَ أَمّا نُصْرَتُهُ مَظْلوماً فَیُعینُهُ عَلی أَخْذِ حَقِّهِ[6]. ارْحَمْ مَنْ فِی الارْضِ یَرْحَمْکَ مَنْ فِی السَّماءِ[7]. [اگر مراعات نعمت نکنید خداوند به‌دیگری می‌دهد].

---

۱. *الارشاد*: ۲۹۴/۱.

۲. همان:۲۹۴/۱.

۳. رعد: ۱۱.

۴. شرح *نهج البلاغه* :۳۰۲/۱۹.

۵. مستدرک:۳۵۸/۱۷ از *لب اللباب* قطب راوندی.

۶. وسائل: ۲۱۳/۱۲.

۷. فقیه:۳۷۹/۴.

و قال ـ علیه‌السلام: لا یَرْحَمُ اللّهُ مَنْ لا یَرْحَمُ النّاسَ[۱].

و قال علی ـ علیه‌السلام: إنَّ للّه عِباداً یَخْتَصُّهُمْ بالنِّعَمِ لِمَنافِعِ الْعِبادِ فَیُقِرُّهَا فی أیْدیهِمْ مَا بَذَلُوهَا فَإذَا مَنَعُوهَا نَزَعَهَا مِنْهُمْ ثُمَّ حَوَّلَهَا إلَی غَیْرِهِمْ[۲].

و در *عیون اخبار* از جناب امام رضا ـ علیه‌السّلام ـ روایت کرده که فرمود که: کَتَبَ الصَّادِقُ ـ علیه‌السّلام ـ إلَی بَعْضِ النَّاسِ إنْ أرَدْتَ أنْ یُخْتَمَ (لک) بِخَیْرِ عَمَلِکَ حَتَّی تُقْبَضَ وَ أنْتَ فِی أفْضَلِ الاعْمَالِ فَعَظِّمْ لِلّه حَقَّهُ أنْ (لا) تَبْذُلَ نَعْمَاءَهُ فی مَعَاصیه وَ أنْ تغترَّ بحلْمه عَنْکَ وَ أکْرِمْ کُلَّ مَنْ وَجَدْتَهُ یَذْکُرُنا أوْ یَنْتَحِلُ مَوَدَّتَنَا ثُمَّ لَیْسَ عَلَیْکَ صَادقاً کَانَ أوْ کَاذباً إنَّمَا لَکَ نِیَّتُکَ وَ عَلَیْه کَذِبُهُ[۳]، زیرا که فرموده‌اند: نِیَّةُ الْمُؤْمِنِ خَیْرٌ مِنْ عَمَلِه[۴].

پس باید از این احادیث و امثال این که بسیارند عبرت گیرند و حسن سلوک و مدارا به خلق فرمایند و عدالت را شعار و دثار خود فرمایند و در نظم و نسق بلاد و عباد مساهله و سهل‌انگاری نفرمایند که مباد خدا ناکرده شمرده شود از آن جماعتی که در *خصال* روایت نموده که جناب علی ـ علیه‌السّلام ـ فرمود که: رسول خدا ـ صلّی‌الله علیه و آله ـ فرمود: تُکَلِّمُ النَّارُ یَوْمَ الْقِیَامَة ثَلاثَةً أمیراً وَ قَارِئاً وَ ذَا ثَرْوَةٍ مِنَ الْمَالِ فَتَقُولُ لِلامیرِ یَا مَنْ وَهَبَ اللّهُ لَهُ سُلْطَاناً فَلَمْ یَعْدِلْ فَتَزْدَرِدُهُ

---

۱. *مستدرک*: ۵۵/۹.

۲. *وسایل*: ۳۲۵/۱۶.

۳. *عیون اخبار الرضا*: ۴/۲.

۴. *کافی*: ۸۴/۲.

(یعنی برچیند) کَمَا یَزْدَرِدُ الطَّیْرُ حَبَّ السِّمْسِمِ (کنجد) وَ تَقُولُ لِلْقَارِی یَا مَنْ تَزَیَّنَ لِلنَّاسِ وَ بَارَزَ اللَّهَ بِالْمَعَاصِی فَتَزْدَرِدُهُ وَ تَقُولُ لِلْغَنِیِّ یَا مَنْ وَهَبَ اللَّهُ لَهُ دُنْیَا کَثِیرَةً وَاسِعَةً فَیْضاً وَ سَأَلَهُ الْحَقِیرَ الْیَسِیرَ قَرْضاً فَأَبَی إِلا بُخْلا فَتَزْدَرِدُهُ[1] و بشود آنچه میان بنی‌اسرائیل شده، چنان که جناب مقدّس الهی می‌فرماید: ﴿وَ إِذْ قَالَ مُوسَی لِقَوْمِهِ یَا قَوْمِ اذْکُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ إِذْ جَعَلَ فِیکُمْ أَنْبِیَاءَ وَ جَعَلَکُمْ مُلُوکاً﴾[2].

و در تفسیر مفسران[3] گفته‌اند: «و قد تکاثر فیهم الملوک کما تکاثر الانبیاء بعد فرعون».

پس عرض شد قبل از اینکه آنچه در میان بنی‌اسرائیل شده می‌شود در این امت. پس عوض انبیا در این امت اوصیااند و ملوک مؤمن خود ظاهر است. پس خدا ناکرده از این باید ترسید که به سبب ظلم و طغیان بر خلق مبادا بشود آنچه روایت شده در *تفسیر علی بن ابراهیم* و غیره که فرمود ابوعبدالله ـ علیه‌السلام: لَمَّا عَمِلَتْ بَنُو إِسْرَائِیلَ بِالْمَعَاصِی وَ عَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ یُسَلِّطَ عَلَیْهِمْ مَنْ یُذِلُّهُمْ وَ یَقْتُلُهُمْ[4].

و فرمود: فَسَلَّطَ اللَّهُ عَلَیْهِمْ بُخْتَنَصَّرَ فَصَنَعَ بِهِمْ مَا قَدْ بَلَغَکَ[5]. الخ.

و در *علل* از ابی‌الحسن الاوّل ـ علیه‌السّلام ـ روایت نموده که فرمود: قال النبی ـ صلّی‌الله علیه و آله: إن الله أوحی إلی موسی أنی

۱. *خصال*: ۱۱۱/۱.

۲. مائده: ۲۰.

۳. *بحار*: ۱۶۸/۱۳.

۴. *تفسیر قمی*: ۸۶/۱.

۵. *بحار*: ۳۷۳/۱۴.

منزل علیک من السماء نارا فأسرج منها فی بیت المقدس فقال لما خرب بخت‌نصر البیت و ألقی فیه الکناسات اتخذ فیه حشا فشکت تلک البقعة إلی الله عز و جل فقالت یا رب عمرتنی بملائکتک و جعلتنی بیتک و جعلت فی مواضع خیار أنبیائک و رسلک و سلطت علی مجوسیا یعبد النیران ففعل فی ما فعل قال فأوحی الله عزوجل إلیها أنما فعلت بک هذا لیعلم أهل القری أنهم إذا عصونی کانوا علی أهون[1].

پس این کنایه از فعل حَجّاج ملعون که خانه خدا را خراب نمود تواند بود ان شاءالله لکن قول جناب امیرالمؤمنین ـ علیه‌السّلام ـ اگر بگذارد آن که فرمود: *لَیُذوبَنَّ مَا فی أیدیهم*[2]. الخ.

چنانچه مؤید اینها تواند بود آیه کریمه اسری که فرموده: ﴿وَ قَضَیْنا إِلی بَنی إِسْرائیلَ فِی الْکِتابِ﴾[3].

یعنی: وحی کردیم به سوی بنی‌اسرائیل در کتاب که به موسی ـ علیه‌السّلام ـ نازل ساختیم آنکه ﴿لَتُفْسِدُنَّ فِی الارْضِ مَرَّتَیْنِ﴾[4] یعنی: هر آینه مفسده خواهید نمود در زمین دو مرتبه، یعنی بسبب ظلم و عدوان؛ مرتبه اوّل ظاهر آن که مخالفت کتاب خدا کرده مرتکب قتل شعیا (و انبیا) یا غیر آن نمودند؛ و مرتبه ثانی باز مخالفت کتاب و انبیا کرده، مرتکب قتل زکریا و یحیی ـ علیهم‌السلام ـ شدند. پس در مرتبه

---

۱. *علل الشرایع*: ۳۱۹/۲.

۲. *کافی*:۶۶/۸.

۳. اسراء:۴.

۴. اسراء:۴.

اوّل جالوت یا سخاریب را بر ایشان مسلّط نمود تا قتل و اسر بسیار از بنی‌اسرائیل می‌نمودند تا بعد از توبه و بازگشت به سوی خدا چنان که فرموده: ﴿وَ ما لَنا أَلاَّ نُقاتِلَ فی سَبیلِ اللّهِ وَ قَدْ أُخْرِجْنا مِنْ دِیارِنا وَ أَبْنائِنا فَلَمَّا کُتِبَ عَلَیْهِمُ الْقِتالُ تَوَلَّوْا إِلاَّ قَلیلاً مِنْهُمْ وَ اللّهُ عَلیمٌ بِالظَّالِمینَ﴾[۱]. الآیه؛ حضرت داود ـ علیه‌السّلام ـ را برانگیخت تا دمار از روزگار عمالقه بر آورد و ایشان را مستأصل نمود پس: ﴿ثُمَّ رَدَدْنا لَکُمُ الْکَرَّةَ﴾[۲].

به ایشان عنایت فرمود و در مرتبه ثانی بخت نصر را، و کرد آنچه کرد و آن مشهور است؛ پس به سبب عیسی یا بهمن ابن اسفندیار به سبب آنکه مادرش از بنی‌اسرائیل بود، بقیه بنی‌اسرائیل را آزاد وقدغن کرده عود نمودند و باز ولایات خود آبادان فرمودند.

پس جناب مقدّس الهی حکایت آنها را فرموده برای عبرت که نافرمانی مثل ایشان منمایید که مبادا واقع شود مثل آنچه بر ایشان واقع شده. و لهذا حکایت می‌فرماید فعل و کردار آنها را که: ﴿وَ لَتَعْلُنَّ عُلُوًّا کَبیراً﴾[۳].

یعنی، همین که طغیان می‌کنی، انتقام دنیوی هم هست؛ ثانیاً علوّ و استکبار بر عباد بیشتر خواهیدنمود، چنان که مجملاً عرض شد: ﴿فَإِذا جاءَ وَعْدُ أُولاهُما﴾[۴].

---

۱. بقره:۲۴۶.
۲. اسراء:۶.
۳. اسراء:۴.
۴. اسراء:۵.

کسی را خداوند تسلّط می‌دهد بر شما، پس هرگاه بیاید وعده انتقام کشیدن اولی و عقاب آن ﴿بَعَثْنا عَلَيْكُمْ عِباداً لَنا أُولي بَأْسٍ شَديدٍ﴾ و قراءت اهل بیت ـ علیه‌السّلام ـ عبیدا لنا است، یعنی برانگیزانیم بر شما بندگان خود را برای عقاب شما که ایشان صاحب قوّه و بأس شدیدند در جنگ تا غالب شوند بر شما و انتقام کشیده شود از شما چنانچه فرموده: ﴿فَجاسُوا خِلالَ الدِّيارِ وَ كانَ وَعْداً مَفْعُولاً﴾[1].

یعنی پس وارد شوند و به جستجو درآیند از برای طلب شما میان الک‌های شما و خانه‌های شما از برای قتل و سبی و غارت و بود اینکه وعده شده بود وعده حقّی واقعی، ﴿ثُمَّ رَدَدْنا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ﴾[2] یعنی بعد از بازگشت و توبه و انابت، پس برگردانیدیم برای شما دولت و غلبه را به سبب داود و سلیمان و غیره ـ علیهماالسلام ـ ﴿وَ أَمْدَدْناكُمْ بِأَمْوالٍ وَ بَنينَ وَ جَعَلْناكُمْ أَكْثَرَ نَفيراً﴾[3].

یعنی: و مدد می‌نماییم (نمودیم) شما را به اموال و اولاد و می‌گردانیم (و گردانیدیم) شما را بسیار که مجتمع باشید بر دفع عدوّ، ﴿إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَ إِنْ أَسَأْتُمْ فَلَها﴾[4] .

یعنی اگر نیکویی [در حاشیه: اگر خوبی بکنی بخود کرده‌ای] کنید، یعنی در میان خودتان زندگانی به اطاعت و فرمانبرداری و نیکویی نمایید، نیکویی خواهید نمود بر نفس خود. چنان که فرموده رسول

---

۱. اسراء:۵.
۲. اسراء:۶.
۳. اسراء:۶.
۴. اسراء:۷.

ـ صلّی‌الله علیه و آله ـ است: کَمَا تَدِینُ تُدَانُ[1] و زندگانی به خوبی خواهید گذراند و اگر بدی نمایید پس وبال آن برای شما است: ﴿فَإِذا جاءَ وَعْدُ الاخِرَةِ لِیَسُوؤا وُجُوهَکُمْ وَ لِیَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ کَما دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ﴾[2]؛ پس چون بیاید وعده کشیدن انتقام ثانی برای خوار گردانیدن روهای شما، بر می‌انگیزیم و داخل می‌نماییم، یعنی دشمنان شما را چنانچه داخل نمودیم اوّل بار یعنی برای قتل وسبی و غارت ﴿وَ لِیُتَبِّرُوا ما عَلَوْا تَتْبِیراً﴾[3] تا تباه گردانند تباه گرداندنی، آنچه غالب شوند تباه کردنی ﴿عَسی رَبُّکُمْ أَنْ یَرْحَمَکُمْ﴾، یعنی شاید پروردگار شما رحم نماید به شما. یعنی به سبب هدایت و اطاعت عیسی روح‌الله ـ علیه‌السّلام ـ وَ إِنْ عُدْتُمْ عُدْنَا و اگر عود نمایید، یعنی به عصیان و کفران نعمت و هدایت بار دیگر عود خواهیم نمود، یعنی به انتقام کشیدن و بر انگیختن پیغمبر آخرالزمان ـ صلّی‌الله علیه و آله ـ وامتان او مثل قتل قریظه و بنی نضیر و غیره و جزیه قرار فرمودن و همچنین قتل پادشاهان و لشکریان اسلام آن ملاعنان را - خذلهم الله تعالی- و بعد به انتقام کشیدن صاحب‌الزمان ـ صلوات‌الله الرحمن ـ ﴿وَ جَعَلْنا جَهَنَّمَ لِلْکافِرِینَ حَصِیراً﴾[4].

و گردانیدیم دوزخ را برای کافران جای قرارداد و حبس و زندان تا ابد الآباد. یعنی در هر عصری از اعصار بعد از قتل و سبی و غارت و

---

۱. مستدرک: ۱۱/۳۳۳.

۲. اسراء: ۷.

۳. اسراء: ۷.

۴. اسراء: ۸.

ذلّت و مسکنت هر کدامی که کافر روند از دنیا، سزای آخر ایشان جهنّم است.

پس بدان که *قرآن* همچنان که ظاهری دارد، ظاهر نیز ظاهری دیگر دارد و باطنی دارد، همچنان باطن دیگر دارد، چنان که در *محاسن برقی* و *علل* روایت شده از جابر جعفی که اباجعفر ـ علیه‌السّلام ـ در جواب سؤال او فرمود: يَا جَابِرُ إِنَّ لِلْقُرآنِ بَطْناً وَ لِلْبَطْنِ بَطْنٌ وَ لَهُ ظَهْرٌ وَ لِلظَّهْرِ ظَهْرٌ يَا جَابِرُ لَيْسَ شَيْءٌ أَبْعَدَ مِنْ عُقُولِ الرِّجَالِ مِنْ تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ إِنَّ الآيَةَ يَكُونُ أَوَّلُهَا فِي شَيْءٍ وَ آخِرُهَا فِي شَيْءٍ وَ هُوَ كَلامٌ مُتَّصِلٌ مُتَصَرِّفٌ عَلَى وُجُوهٍ[1].

و عن زرارة عنه ـ علیه‌السّلام ـ قال: تَفْسِيرُ الْقُرْآنِ عَلَى سَبْعَةِ أَوْجُهٍ مِنْهُ مَا كَانَ وَ مِنْهُ مَا لَمْ يَكُنْ بَعْدُ تَعْرِفُهُ الائِمَّةُ ـ علیهم السلام[2].

پس هر گاه حال این باشد بدان که بنابه قول رسول ـ صلّی‌الله علیه و آله ـ خواهد شد آنچه میان بنی‌اسرائیل شده. پس جاری بودن این در این امت، این است. از آن جمله که ملامحسن در *صافی* آورده که: وَ قَضَيْنا إِلى بَنِي‌إِسْرائِيلَ فِي الْكِتابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الارْضِ مَرَّتَيْنِ قَالَ قَتْلُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي‌طَالِب ـ علیه‌السّلام ـ وَ طَعْنُ الْحَسَنِ ـ علیه‌السّلام ـ وَ لَتَعْلُنَّ عُلُوّاً كَبِيراً قَالَ قَتْلُ الْحُسَيْنِ ـ علیه‌السّلام ـ فَإِذا جاءَ وَعْدُ أُولاهُما إِذَا جَاءَ نَصْرُ دَمِ الْحُسَيْنِ بَعَثْنا عَلَيْكُمْ عِباداً لَنا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجاسُوا خِلالَ الدِّيارِ قَوْمٌ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ قَبْلَ خُرُوجِ الْقَائِمِ فَلا يَدَعُونَ وَتْراً

---

۱. *محاسن*: ۲/۳۰۰.

۲. *وسائل الشیعه*: ۲۷/۱۹۷.

لآلِ مُحَمَّدٍ إلا قَتَلُوهُ وَ کانَ وَعْداً مَفْعُولا خُرُوجُ الْقَائِمِ ـ علیه‌السّلام ـ[۱].

و در *تفسیر علی بن ابراهیم* تأویل نموده که: خَاطَبَ أُمَّةَ مُحَمَّد ـ صلی‌الله علیه و آله فَقَالَ: لَتُفْسِدُنَّ فی الارْضِ مَرَّتَیْنِ ـ یَعْنی فُلاناً وَ فُلاناً وَ أَصْحَابَهُمَا وَ نَقْضَهُمُ الْعَهْدَ ـ وَ لَتَعْلُنَّ عُلُوّاً کَبیراً ـ یَعْنی مَا ادَّعَوْهُ مِنَ الْخِلافَةِ ـ فَإذا جاءَ وَعْدُ أُولاهُما (ای انتقام کشیدن) ـ یَعْنی یَوْمَ الْجمل ـ بعثنا عَلَیْکُمْ عباداً لَنا أُولِی بَأْسٍ شَدید ـ یَعْنی أمیرَ الْمُؤْمنین صَلَوَاتُ اللّه عَلَیْه وَ أَصْحَابَهُ ـ فَجاسُوا خِلالَ الدِّیار ـ أَیْ طَلَبُوکُمْ وَ قَتَلُوکُمْ (یعنی ان شاء علیه السلام) ـ وَ کَانَ وَعْداً مَفْعُولا ـ یَعْنی یَتِمُّ وَ یَکُونُ ـ ثُمَّ رَدَدْنا لَکُمُ الْکَرَّةَ عَلَیْهِمْ ـ یَعْنی لِبَنی أُمَیَّةَ عَلَی آلِ مُحَمَّد ـ وَ أَمْدَدْناکُمْ بِأَمْوالٍ وَ بَنِینَ وَ جَعَلْناکُمْ أَکْثَرَ نَفیراً ـ مِنَ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلَی علیه‌السّلام وَ أَصْحَابِه وَ سَبَوْا نِسَاءَ آلِ مُحَمَّد ـ إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لأنفُسِکُمْ وَ إنْ أَسَأْتُمْ فَلَها فَإذا جاءَ وَعْدُ الاخِرَة ـ یَعْنی الْقَائِمَ صَلَوَاتُ اللّه عَلَیْه وَ أَصْحَابَهُ ـ لِیَسُوؤُا وُجُوهَکُمْ ـ یَعْنی تَسْوَدُّ وُجُوهُهمْ ـ وَ لِیَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ کَما دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ ـ یَعْنی رَسُولَ اللّه وَ أَصْحَابَهُ ـ وَ لِیُتَبِّرُوا ما عَلَوْا تَتْبیراً ـ أَیْ یَعْلُو عَلَیْکُمْ فَیَقْتُلُوکُمْ ثُمَّ عَطَفَ عَلَی آلِ مُحَمَّد ـ علیه‌السّلام فَقَالَ ـ عَسی رَبُّکُمْ أَنْ یَرْحَمَکُمْ ـ أَیْ یَنْصُرُکُمْ عَلَی عَدُوِّکُمْ ـ ثُمَّ خَاطَبَ بَنی أُمَیَّةَ فَقَالَ ـ وَ إنْ عُدْتُمْ عُدْنا ـ یَعْنی إنْ عُدْتُمْ بِالسُّفْیَانیِّ عُدْنَا بِالْقَائِمِ مِنْ آلِ مُحَمَّد صَلَوَاتُ اللّه عَلَیْه ـ ﴿جَعَلْنا جَهَنَّمَ لِلْکافِرینَ حَصیراً﴾[۲] ای حبستها یحصرون فیها[۳].

۱. *بحار*: ۹۳/۵۳ *با تفاوت*.

۲. اسراء: ۸.

۳. *تفسیر قمی*: ۱۴/۲.

و اما آنچه به خاطر فقیر کثیرالتقصیر می‌رسد به شرط صواب بودن این است که خطاب کانّه خاص باشد و حکمش عام. چنانچه فرموده به امّت رسول ـ صلی‌الله علیه و آله ـ بعد از رحلت آن جناب، هرگاه اطاعت وصیّ به حق او نمایید، پس شما راست در اسلام و ایمان آنچه ایشان راست چه در دنیا و چه در عقبی، و اگر سر از اطاعت بپیچید و فرمان نبرید پس بر می‌انگیزیم امام اوّل را و اصحابش را که صاحب بأس شدیدند در حکایت جمل و صفین و خوارج که زیاد از صد هزار در این جنگها به دفعات به جهنم واصل شدند از مخالفان که شما را بکشند.

و مؤید آن است که از تفسیر *علی بن ابراهیم* گذشت و جناب امام رضا ـ علیه‌السّلام ـ فرمودند که: قَالَ إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لأنْفُسِكُمْ وَ إِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا رَبٌّ يَغْفِرُ لَهَا، الخ [1]. [در حاشیه: خوبی و بدی از برای خود است].

و این مؤیّد حال شیعیان است که بعد خواهد آمد. پس تأویل سابق را عرض می‌نماییم. پس برمی‌گردانیم برای ابلا و امتحان دولت را به شما به سبب سعی و حیل‌های شما، پس اگر اطاعت نمودید حق را و برگردانیدید خلافت را به جایش پس خوبی کرده‌اید بر خود و نفس‌های خود، یعنی معاونان خود و اگر ننمایید پس هرگاه برسد هنگام انتقام کشیدن در مرتبه ثانی، برمی‌انگیزیم پسر ثقفی را که مختار باشد بر قتلای و غیره تا بکشد ایشان را و کشت از ایشان قریب

---

۱. بحار: ۳/۶.

سیصد هزار و کسری در اندک وقتی در وعده هیجده ماه. چنانچه روایت شده از جناب امیرالمؤمنین – علیه‌السلام – که فرمود: سیقتل ولدی الحسین ـ علیه‌السّلام ـ و سیخرج غلام من ثقیف و یقتل من الذین ظلموا ثلاثمأة الف رجل ـ لعنهم الله تعالی ـ پس شاید رحم کند به شما به سبب مهلت و امتحان ای بنوامیه خداوند عالمیان. پس اگر عود کنید به قتل ائمه هدی ـ علیهم‌السلام ـ عود خواهیم کرد به بنی‌عباس به شما، زیرا که دفع اخبث به خبیث جایز است تا مستأصل نمایند شما را تا محصور شوید در جهنّم. پس این معنی جاری است در بنی‌عباس همچنان که در بنی‌امیّه جاری بود. هر که اخبار را ملاحظه نموده به نظر اعتبار خواهد یافت این معنی را، زیرا که قشون‌ها به کشتن دادند و بعضی خود هم کشته شدند از دست صاحبان خروج از خوارج و غیره تا آخر، هلاگو برطرف و مستأصل نمود ایشان را پس جاری تواند بود این معنی در امّت مرحومه بالنسبه عصر به عصر و زمان به زمان. نظر به احوال هر یک از پادشاهان ذی شأن هرگاه به نظر دقت نظر فرمایند ـ و الله یعلم بحقیقةالامور.

و جناب امیرالمؤمنین در خطبه خود فرموده: فِی الْقُرآنِ نَبَأُ مَا قَبْلَکُمْ وَ خَبَرُ مَا بَعْدَکُمْ وَ حُکْمُ مَا بَیْنَکُمْ، الی آخر[1].

پس ختم می‌نماییم به دعایی که صاحب *جُنّةالواقیه* و *جَنّةالباقیه* روایت نموده در فصل بیست و نهم آن کتاب که می‌گوید: دعاء مروی عن المهدی ـ علیه‌السّلام ـ که هم مؤید مطلب است و هم توقع اجابت.

---

۱. *نهج البلاغه* / کلمات قصار، ش:۳۱۳.

و آن این است که: بسم‌الله الرحمن الرحیم: اللهم ارزقنا توفیق الطاعة و بعد المعصیة و صدق النیة و عرفان الحرمة و أکرمنا بالهدی و الاستقامة و سدّد ألسنتنا بالصواب و الحکمة و املأ قلوبنا بالعلم و المعرفة و طهّر بطوننا من الحرام و الشبهة و اکفُف أیدینا عن الظلم و السرقة و اغضُض أبصارنا عن الفجور و الخیانة و اسدُد أسماعنا عن اللغو و الغیبة و تفضّل علی علمائنا بالزهد و النصیحة و علی المتعلّمین بالجهد و الرغبة و علی المستمعین بالاتباع و الموعظة و علی مرضی المسلمین بالشفاء و الراحة و علی موتاهم بالرأفة و الرحمة و علی مشایخنا بالوقار و السکینة و علی الشباب بالإنابة و التوبة و علی النساء بالحیاء و العفّة و علی الأغنیاء بالتواضع و السعة و علی الفقراء بالصبر و القناعة و علی الغُزاة بالنصر و الغلبة و علی الأسراء بالخلاص و الراحة و علی الأمراء بالعدل و الشفقة و علی الرعیة بالإنصاف و حسن السیرة و بارک للحجاج و الزوار فی الزاد و النفقة و اقض ما أوجبت علیهم من الحج و العمرة بفضلک و رحمتک یا أرحم الراحمین[1].

پس در این دعا سه چیز اقلاً باید منظور نظر فکر و تأمل باید داشت. اوّلاً آن که: تعلّمی است برای شیعیان و دوستان آن بزرگواران که به این نحو هر یک یکدیگر را دعا کنند و معانی آن را نیز خود به قدر حال خود هر کس به فعل آورند تا باعث اجابت دعا باشد به اعتبار ظهر الغیب.

دویم آن که، این دعا دو نحو مذکور شده، بعض آن به جهت خود و

۱. *البلدالأمین*: ۳۵۰.

بعض آن به جهت غیر خود بنا بر بشریت و حرص این کس که اوّلاً برای خود نیکی را می‌طلبد و بعد که قابل شفاعت شد که تواند کرد، دیگری را شفاعت می‌کند. پس این کنایه از آن است که اوّل داعی خود را خوب نماید و بعد دعا کند تا دعای او مستجاب شود.

سیم آن که، هر یک از رعایای خود را در موضعش واداشته به این معنی که هر طایفه‌ای از این طوایف اقلا به صفات مذکوره هر کس بقدر مقدور خود را متّصف نماید و هر کس به کار خود مشغول باشند تا نظام و رفاه فی مابین همه ایشان بهم رسیده، به خوبی تعیّش و زندگی نمایند.

و ممکن است معترضی اعتراض فرماید که سبب چیست که پادشاه که سرکرده و اهمّ است، چرا ذکر ننموده. عرض می‌نماید که مرتبه ایشان و از آن عالی تر و برتر که در تلو سایر رعایا باشند، بلکه ایشان چون از اهل بیتند و از اولاد ایشان و سر کرده‌اند بر عبّاد، لهذا در تلو ایشان دعا نموده مذکور ساخته‌اند. از آن جمله دعایی است که از جناب حضرت رضا ـ علیه‌السّلام ـ روایت نموده یونس بن عبدالرحمن که می‌فرمود: بخوانید در غیبت حضرت صاحب‌الزمان ـ علیه‌السّلام ـ که اوّلش این است: «اللَّهُمَّ ادْفَعْ عَنْ وَلِیِّکَ وَ خَلِیفَتِکَ وَ حُجَّتِکَ عَلَی خَلْقِکَ» الی ان قال علیه السلام: اللهم وَ اجْعَلْنَا مِمَّنْ تَنْتَصِرُ بِهِ لِدِینِکَ وَ تُعِزُّ بِهِ نَصْرَ وَلِیِّکَ وَ لا تَسْتَبْدِلْ بِنَا غَیْرَنَا فَإِنَّ اسْتِبْدَالَکَ بِنَا غَیْرَنَا عَلَیْکَ یَسِیرٌ وَ هُوَ عَلَیْنَا عَسِیرٌ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَی وُلَاةِ عَهْدِهِ[۱].

---

۱. بحار، ۹۲/۳۳۰-۳۳۲.

پس عهد، عهد آن جناب است در این ظاهر کس را حرفی نباشد غافل مباش.

و بعد می‌فرماید: و الائمة من بعده؛ یعنی بعد از صلوات به ایشان صلوات بفرست بر ائمه بعد از وُلات عهد او، و تعقیب صلوات بر ائمه ـ علیهم‌السلام ـ برای استجابت دعاست به جهت ولات عهد آن جناب ـ صلی‌الله علیه و آله ـ غافل مباش از این معنی، و فرمود: بَلِّغْهُمْ آمَالَهُمْ وَ زِدْ فِی آجَالِهِمْ وَ أَعِزَّ نَصْرَهُم تا آخر دعا.

و باز مؤیّد تواند بود آنچه از ناحیه مقدسه بیرون آمد برای ابوالحسن ضراب اصفهانی که: ثمّ صلّ علی النبیّ و الائمة علیهم‌السلام بما کتبنا و هو: بِسْمِ‌اللّه الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ؛ اَللّهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّد سَیِّدِ الْمُرْسَلِینَ وَ خَاتَمِ النَّبِیِّینَ وَ حُجَّةِ رَبِّ الْعَالَمِینَ الْمُنْتَجَبِ فِی الْمِیثَاقِ الْمُصْطَفَی فِی الظِّلاَلِ - الی ان قال علیهم‌السلام: اَللّهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّد الْمُصْطَفَی وَ عَلِیٍّ الْمُرْتَضَی وَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ وَ الْحَسَنِ الرِّضَا وَ الْحُسَیْنِ الْمُصْطَفَی وَ جَمِیعِ الاوْصِیَاءِ وَ مَصَابِیحِ الدُّجَی وَ أَعْلاَمِ الْهُدَی وَ مَنَارِ التُّقَی وَ الْعُرْوَةِ الْوُثْقَی وَ الْحَبْلِ الْمَتِینِ وَ الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِیمِ وَ صَلِّ عَلَی وَلِیِّکَ (یعنی نفسه ـ صلی‌الله علیه و آله) وَ وُلاَةِ عَهْدِه وَ الائَمَّةِ مِنْ وُلْدِه وَ مُدَّ فِی أَعْمَارِهِمْ وَ زِدْ فِی آجَالِهِمْ وَ بَلِّغْهُمْ أَقْصَی آمَالِهِمْ دِیناً وَ دُنْیا وَ آخِرَةً إِنَّکَ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ[1].

ائمه از وُلد آن جناب چنان که قریب به تواتر است، خبر خیر اثر جزیره‌الخضراء و بحر ابیض و بودن اولاد آن جناب سرکرده و امیر آن

۱. بحار: ۵۲/ ۲۰-۲۲.

ولایات ظاهر خواهد بود بر متتبعان اخبار.

پس می‌تواند معترض فهیم، اعتراض فرماید که، ممکن است که ولات عهد آن جناب در حین ظهور او باشد و یا آن که اولاد آن جناب (ع) باشند، عرض می‌نماید که: جواب این تفصیلی دارد. بدان که علمای ما ـ رحمهم‌الله تعالی ـ از آن جمله فضل بن شاذان در *اثبات‌الرجعه* و شیخ طوسی در کتاب غیبت روایت نموده‌اند از جناب صادق ـ علیه‌السّلام ـ و ابی‌جعفر ـ علیه‌السّلام ـ به اختلاف که در یکی فرموده: إِنَّ مِنَّا بَعْدَ الْقَائِمِ أَحَدَ عَشَرَ مَهْدِيّاً مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ ـ علیه‌السلام[1].

و در دیگری به‌جای احدی عشر، اثنی‌عشر ذکر نموده‌اند. و تا حال جمع این دو حدیث از کسی از علما ـ رحمهم‌الله تعالی ـ نشنیده‌ام و ندیده‌ام تا آن که جناب مقدّس الهی به این کمترین به فضل و رحمت خود و به صَدَقه سر آقایان حقیقی جمع آن را چنین تفضل نموده، پس اگر صواب باشد تفضّلی است از ایشان و العیاذ بالله اگر خطا باشد از خود خواهد بود.

پس بدان که جناب حضرت صاحب - علیه‌السلام - را بالفعل که اوان غیبت است، اولاد می‌باشد که در بحر ابیض و جزیرةالخضراء مشهور و معروفند. و مؤید این است آنچه شیخ در غیبت روایت نموده، حدیث وصیّت رسول ـ صلی‌الله علیه و آله ـ به‌جناب امیر ـ علیه‌السّلام ـ در آنجا که می‌فرماید: فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ فَلْيُسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ الْحَسَنِ

۱. *الغیبة*:۴۷۸.

الْفَاضِلِ فَإذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ فَلْیُسَلِّمْهَا إلَی ابْنِهِ مُحَمَّدِ الْمُسْتَحْفِظِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ فَذَلِکَ اثْنَا عَشَرَ إمَاماً ثُمَّ یَکُونُ مِنْ بَعْدِهِ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِیّاً، یعنی بعد از نقل امامت به‌جناب حضرت صاحب ـ علیه‌السّلام ـ فَلْیُسَلِّمْهَا إلَی ابْنِهِ أوَّلِ الْمُقَرَّبِینَ لَهُ ثَلاثَةُ أسَامِی [أسَامٍ] کَاسْمِی وَ اسْمِ أبِی وَ هُوَ عَبْدُ اللّهِ وَ أحْمَدُ وَ الاسْمُ الثَّالِثُ الْمَهْدِیُّ هُوَ أوَّلُ الْمُؤْمِنِینَ[1].

یعنی آن کسی که متّصف به این اوصاف است و اول مقربین و مؤمنین است تسلیم می‌فرماید به پسرش. و اما مؤیّد و دلیل آن که جناب حضرت صاحب است متصف به آن صفات، آن خود ظاهر است پیش صاحبان علم، و با وجود آن روایت نموده صاحب خرایج ـ رحمه‌الله تعالی ـ در آن از حذیفه و او از جناب رسول‌خدا ـ صلی‌الله علیه و آله ـ که فرمود: إنَّهُ یُبَایَعُ بَیْنَ الرُّکْنِ وَ الْمَقَامِ اسْمُهُ أحْمَدُ وَ عَبْدُ اللّهِ وَ الْمَهْدِیُّ فَهَذِهِ أسْمَاؤُهُ ثَلاثَتُهَا[2].

پس خودش با یازده نفر از فرزند و فرزندزاده‌ها در آن جزایر فرمانفرما و ائمه هادیان خلق باشند به دفعات. پس راست است که دوازده نفر از اولاد امام حسین ـ علیه‌السّلام ـ مهدیند و اشکال بر طرف و جمع هر دو شده باشد. چنانچه مؤیّد تواند بود دعای که ابن‌طاوس ـ علیه‌الرحمه ـ روایت نموده که در شب بیست سیم ماه مبارک مکرّر می‌باید خواند که: اللهم کن لولیک القایم بامرک ـ الی قوله ـ و تجعله و ذریته من الائمة الوارثین الخ، و نیز در دعایی که از

۱. الغیبه: ۱۵۰.
۲. خرایج: ۱۱۴۹/۳.

جناب خودش مروی است در آن‌جا که فرمود: اللَّهُمَّ أَعْطِه فی نَفْسِهِ وَ ذُرِّیَّتِه وَ شیعَتِه وَ رَعِیَّتِه وَ خَاصَّتِه وَ عَامَّتِه، الدعاء[۱].

همچنین در دعای جناب حضرت صادق ـ علیه‌السلام ـ که به یونس بن عبدالرحمن تعلیم نمودند: اللَّهُمَّ أَعْطِه فی نَفْسِه وَ أَهْلِه وَ وُلْدِه وَ ذُرِّیَّتِه وَ أُمَّتِه وَ جَمیعِ رَعِیَّتِه مَا تُقِرُّ بِه عَیْنَهُ وَ تَسُرُّ بِه نَفْسَه[۲].

پس ظاهر شد از شهود عادلین که آن جناب را فرزند و ذرّیه می‌باشد.

بعد بر می‌گردیم بر معنی باطنی و تأویل آن و آن سابقا در اوّل حکایت ملک اختیاری عرض شد که فرمودند که: یَکُونُ بَعْدَ الْقَائِمِ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِیّاً[۳]. و به‌روایت دیگر: اثنی عشر من ولدالحسین ـ علیه‌السّلام ـ عرض می‌نماییم که بعض احادیث نیز ظاهر و باطنی و تنزیل و تأویلی دارد، چنانچه قرآن دارد. پس باطن و تأویل اولاد آن جنابند، زیرا که غایبند و ظاهر و تنزیل صفویهٔ موسویّه ـ علیه‌السّلام ـ باشند. چنانچه مؤیّد این است آنچه ابی‌حمزه از پدرش روایت کرده که گفت مر جناب حضرت صادق ـ علیه‌السّلام ـ را که: قُلْتُ لِلصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ـ علیه‌السلام: یَا ابْنَ رَسُولِ‌اللّه! سَمِعْتُ مِنْ أَبِیکَ ـ علیه‌السّلام ـ أَنَّهُ قَالَ: یَکُونُ بَعْدَ الْقَائِمِ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِیّاً فَقَالَ إِنَّمَا قَالَ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِیّاً وَ لَمْ یَقُلْ اثْنَا عَشَرَ إِمَاماً وَ لَکِنَّهُمْ قَوْمٌ مِنْ شِیعَتِنَا یَدْعُونَ النَّاسَ إِلَی

۱. بحار: ۲۱/۵۲.
۲. همان: ۳۳۲/۹۲.
۳. همان: ۱۴۵/۵۳.

مُوَالاتِنَا وَ مَعْرِفَةِ حَقِّنَا[۱]. پس منافی نخواهد بود به آنچه سابق عرض شد.

و مؤید تواند بود آنچه در غیبت شیخ طوسی ـ رحمه‌الله ـ روایت کرده به سند از ابی‌بصیر و او از ابی‌عبدالله ـ علیه‌السّلام ـ که فرمود: لَمَّا دَخَلَ سَلْمَانُ ـ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ ـ الْكُوفَةَ وَ نَظَرَ إِلَيْهَا ذَكَرَ مَا يَكُونُ مِنْ بَلائِهَا حَتَّى ذَكَرَ مُلْكَ بَنِي‌أُمَيَّةَ وَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ ثُمَّ قَالَ فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ فَالْزَمُوا أَحْلاسَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى يَظْهَرَ الطَّاهِرُ بْنُ الطَّاهِرِ الْمُطَهَّرُ ذُو الْغَيْبَةِ الشَّرِيدُ الطَّرِيدُ[۲].... ظاهر شود از برای مطهر الشرید الطرید آلـا پادشاهان شیعیان والا شأن.[۳]

و مؤید این است آنچه از جناب کاظم ـ علیه‌السّلام ـ روایت نموده در *امالی* صدوق که فرمود: يَا مَعْشَرَ الشِّيعَةِ لا تُذِلُّوا رِقَابَكُمْ بِتَرْكِ طَاعَةِ سُلْطَانِكُمْ فَإِنْ كَانَ عَادِلاً فَاسْأَلُوا اللَّهَ إِبْقَاءَهُ وَ إِنْ كَانَ جَائِراً فَاسْأَلُوا اللَّهَ إِصْلاحَهُ فَإِنَّ صَلاحَكُمْ فِي صَلاحِ سُلْطَانِكُمْ وَ إِنَّ السُّلْطَانَ الْعَادِلَ بِمَنْزِلَةِ الْوَالِدِ الرَّحِيمِ فَأَحِبُّوا لَهُ مَا تُحِبُّونَ لأَنْفُسِكُمْ وَ اكْرَهُوا لَهُ مَا تَكْرَهُونَ لأَنْفُسِكُمْ[۴].

پس بنا بر آنچه عرض شد تنافی همگی برطرف باشد و جمع و مؤیدات همه حاضر باشد و حال آن که سوای اینها مؤیدات بسیارند.

و اگر کسی گوید که فرموده‌اند «بعد القایم (ع)» یعنی بعد از رحلت

---

۱. بحار:۱۴۵/۵۳.
۲. همان: ۵۲: ۱۲۷.
۳. برخی کلمات در صحّافی از میان رفته است.
۴. بحار:۳۶۹/۷۲.

آن جناب، عرض می‌نماییم که نمی‌تواند بود. بنابر اتفاق فریقین «لاخیر فی الحیاة بعده» او «لاخیر فی العیش بعده»، چنانچه مؤید و دلیل این است آنچه در *اثبات‌الرجعه* روایت نموده از سلمان فارسی که جناب رسول خدا فرمود: ألا أبشركم أيها الناس بالمهدی؟ قالوا: بلى. قال: فاعلموا أنّ الله تعالى يبعث فی أمتی سلطانا عادلا و إماما قاسطا يملأ الأرض قسطا و عدلا كما ملئت جورا و ظلما، و هو التاسع من ولد ولدی الحسين، اسمه اسمی و كنيته كنيتی. ألا و لا خير فی الحياة بعده، و لا يكون انتهاء دولته إلا قبل القيامة بأربعين يوما[۱].

و احادیث در این باب نیز بسیار است و اما مؤیّد تأویل و تنزیل قرآن، پس روایت نموده نعمانی در کتاب غیبة از سلیمان بن هارون البجلی و او از جناب ابی‌عبدالله ـ علیه‌السّلام ـ که فرمود: إنَّ صَاحِبَ هَذَا الامْر مَحفُوظٌ لَهُ لَوْ ذَهَبَ النَّاسُ جَمِيعاً أَتَى اللَّهُ لَهُ بِأَصْحَابِه وَ هُمُ الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هؤُلاءِ فَقَدْ وَكَّلْنَا بِهَا قَوْماً لَيْسُوا بِهَا بِكافِرِينَ وَ هُمُ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ فِيهِمْ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكافِرِينَ[۲] پس این به معنی تنزیل تواند بود.

و اما تأویل پس روایت نموده عیاشی که امام ـ علیه‌السّلام ـ فرمود که: لو أنّ أهل السماء و الأرض اجتمعوا على أن يحولوا هذا الأمر من مواضعه الذی وضعه الله فيه ما استطاعوا، و لو أنّ الناس كفروا جميعا حتى لايبقى أحد لجأ الله لهذا الأمر بأهل يكونون من أهله، ثم قال أ ما

---

۱. *کتاب سلیم*: ۹۵۸.

۲. *بحار*: ۳۷۰/۵۲.

تسمع الله يقول: ﴿يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دينِهِ فَسَوْفَ يَأْتي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكافِرينَ﴾[1].

قال: الموالي يجاهدون في سبيل‌الله و لا يخافون لومة‌لائم[2].

پس موالی در این حدیث شریف شامل حال شیعیان هر عصری از اعصار ائمه ـ علیه‌السّلام ـ و غیبت نیز خواهد بود، بر خلاف اولی که مخصوص زمان ظهور آن جناب ظاهر است. چنانچه می‌فرماید: اتی‌الله باصحابه ـ صلوات‌الله علیه و آله ـ و مؤید تواند بود آنچه در *تفسیر علی بن ابراهیم* در تفسیر آیه کریمهٔ ﴿لَوْ نَزَّلْناهُ على بَعْضِ الاعْجَمينَ، فَقَرَأَهُ عَلَيْهِمْ ما كانُوا بِهِ مُؤْمِنينَ﴾[3] قالَ الصّادِقُ ـ علیه‌السلام: لَوْ نُزِّلَ الْقُرآنُ عَلَى الْعَجَمِ مَا آمَنَتْ بِهِ الْعَرَبُ وَ قَدْ نُزِّلَ عَلَى الْعَرَبِ فَآمَنَتْ بِهِ الْعَجَمُ، فَهَذِهِ فَضيلَةُ الْعَجَمِ[4].

پس ختم می‌نماید به دعای پادشاهان مؤمنان و شیعیان:

الهی تا جهان باشد، شه ما کامران باشد
زلال عدل و احسان همچو فرمانش روان باشد
سپهر سُست تا برپاست، دست او قوی بادا
جهان پیر تا برجاست، بخت او جوان باشد
فلک‌سان دوستش بر اوج عزت نازنین باید
زمین‌وش دشمنش پامال غم تا آسمان باشد

---

۱. مائده: ۵۴.
۲. تفسیر عیاشی: ۱/ ۳۲۶.
۳. شعراء: ۱۹۸-۱۹۹.
۴. بحار: ۶۴/ ۱۷۳.

زلال لطف او جاری، بُوَد تا نام درویشی از حاجت[1]

خدنگ حکم او کاری، ز گیتی تا نشان باشد

زبان تا باشد اندر کام و جان تا باشد اندر تن[2]

دعای دولتش واعظ! مرا ورد زبان باشد[3]

امید از درگاه واهب بی‌منّت که این دولت ابدمدّت با شوکت و عظمت و رأفت بر سر امّتان احمد مختار و شیعیان حیدر و آل‌اطهار ـ صلوات‌الله علیهم ـ مادام اللّیل و النهار، پاینده و برجا باد، بالنبیّ والوصیّ و آلهما الأمجاد، رحم‌الله تعالی من قال آمین برحمتک یا أرحم‌الراحمین.

به تاریخ دوازدهم شهر محرم‌الحرام سنهٔ ۱۱۲۷ از هجرت اتمام پذیرفت از دست مؤلف. و الحمدلله علی اتمامه اولاً و آخراً و صلّی‌الله علی محمّد و آله ظاهراً و باطناً و لعنة‌الله علی أعدائهم دائماً.

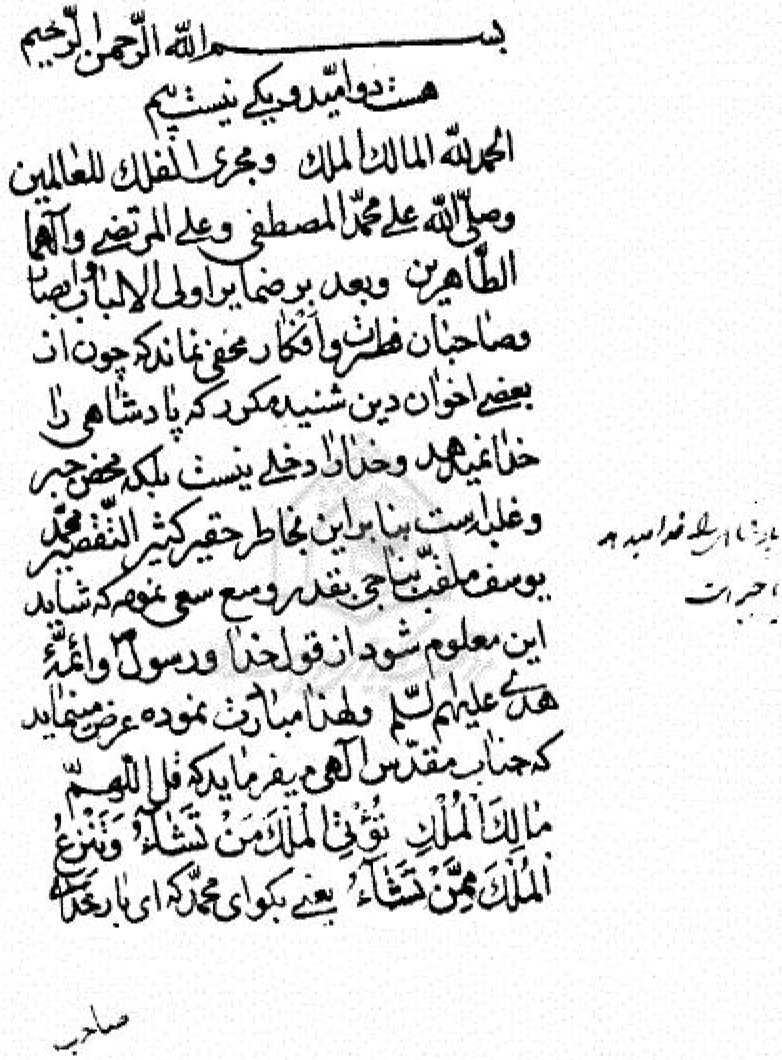
---

۱. *دیوان واعظ قزوینی*: «نشان تا هست از حاجت».

۲. متن: جان در تن. به قیاس *دیوان واعظ قزوینی* اصلاح شد.

۳. *دیوان واعظ قزوینی*، صص ۱۷۸ـ ۱۷۹ (با اندک اختلاف).

تصویر نسخه‌های خطّی



بسم الله الرحمن الرحیم

هست دو امید و یکی نیست بیم

الحمد لله المالک الملک و مجری الفلک للعالمین
و صلی الله علی محمد المصطفی و علی المرتضی و آلهما
الطاهرین و بعد بر ضمایر اولی الالباب و اصحاب
و صاحبان فطرت و افکار مخفی نماند که چون از
بعضی اخوان دین شنیده می‌کرد (?) که پادشاهی را
خدا نمیدهد و خدا را دخلی نیست بلکه محض جبر
و غلبه است بنا بر این بخاطر حقیر کثیر التقصیر محمد
یوسف ملقب بناجی بقدر وسع سعی نموده که شاید
این معلوم شود از قول خدا و رسول و ائمهٔ
هدی علیهم السلام و لهذا مبادرت نموده عرض مینماید
که جناب مقدس الهی میفرماید که قُلِ اللّهُمَّ
مالِکَ المُلْکِ تُؤتِی المُلْکَ مَنْ تَشاءُ وَتَنْزِعُ
المُلْکَ مِمَّنْ تَشاءُ یعنی بگو ای محمد که ای بار خدا

صاحب

آغاز «رساله در پادشاهی صفوی»، نسخهٔ خطّی کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی، شمارهٔ ۷۳۷۱

الهی تا جهان باشد شه ما کامران باشد زلال عدل و احسانش همچو فرمان روان باشد
سپهر تا بود پا است دستان و قوی بادا جهان بین تا بود جان بخت او جوان باشد
فلک سا دوستش بر اوج عزت تا زمین باید زمین وش دشمنش پامال غم تا آسمان باشد
زلال لطف او جاری بود تا نام در بستان جهان خدنگ حکم او کاری زکینش تا نشان باشد
زبان تا باشد اندر کام و جان در تن دعای دولتش اعظم اوراد زبان باشد

امید از درگاه واهب بی منت که این دولت ابد مدت با
شوکت و عظمت و رأفت بر سر امتان احمد مختار و شیعیان
حیدر و آل اطهار صلوات الله علیهم ما دام اللیل
والنهار پاینده و برجا باد بالنبی والوصی و آلهما الامجاد
رحم الله تعالی من قال آمین برحمتک یا ارحم الراحمین
بتاریخ دوازدهم شهر محرم الحرام سنه ۱۱۳۳ از هجرت اتمام
پذیرفت از دست مؤلف والحمد لله علی اتمامه
اولا و آخرا و صلی الله علی محمد
و آله ظاهرا و باطنا
و لعنة الله علی
اعدائهم
دائما

پایان «رساله در پادشاهی صفوی»، نسخهٔ خطّی کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی، شمارهٔ ۷۳۷۱

نماية عام

نمایهٔ عام

الف

ن

و

ه

کتابنامه

- *الاحتجاج*، ابومنصور، احمد بن علی بن ابی‌طالب طبرسی، مشهد، نشر مرتضی، ۱۴۰۳ ق.
- *الاربعین*، سلیمان بن عبدالله الماحوزی، تصحیح مهدی رجائی، قم، ۱۴۱۷ق
- *الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد*، ابوعبدالله محمد بن محمد بن نعمان عکبری بغدادی معروف به شیخ مفید، قم، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.
- *اعلام الدین فی صفات المؤمنین*، حسن بن ابی‌الحسن دیلمی، قم، مؤسسة آل‌البیت علیهم‌السلام، ۱۴۰۸ق
- *إعلام الوری*، امین‌الاسلام فضل بن حسن طبرسی، قم، دارالکتب الاسلامیة، (بی‌تا).
- *امالی الصدوق*، محمدبن علی بن حسین بن بابویه قمی شیخ صدوق، کتابخانة اسلامیه، ۱۳۶۲ش

- *امالی الطوسی*، ابوجعفر محمد بن حسن معروف به شیخ طوسی، قم، دارالثقافة،۱۴۱۴ ق

- *بحارالأنوار*، محمد باقر بن محمد تقی علامه مجلسی ، لبنان، بیروت، مؤسسة الوفاء،۱۴۰۴ ق.

- *بشارة المصطفی*، عماد الدین طبری، نجف، کتابخانهٔ حیدریه، ۱۳۸۳ ق.

- *بصائر الدرجات* ، محمد بن حسن بن فروخ صفار، قم، کتابخانهٔ آیت الله مرعشی نجفی، چاپ : دوم، ۱۴۰۴ق.

- *البلد الأمین*، ابراهیم بن علی عاملی کفعمی، (چاپ سنگی، بی تا)

- *تاریخ الطبری* ، محمد بن جریر طبری، تصحیح محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره، دارالمعارف، ۱۹۶۷

- *تاریخ بغداد*، احمد بن علی الخطیب البغدادی، تصحیح مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۷ق.

- *تأویل الآیات الظاهرة* [الباهره]، سید شرف الدین علی حسینی استرآبادی، قم، انتشارات اسلامی، ۱۴۰۹ق.

- *تحف العقول*، حسن بن شعبه حرانی، قم، انتشارات اسلامی، ۱۴۰۴ق.

- *تفسیر العیاشی*، محمد بن مسعود عیاشی، تحقیق: سید هاشم رسولی محلاتی، تهران، چاپخانهٔ علمیه ،۱۳۸۰ق

- *تفسیر قمی*، علی بن ابراهیم قمی، قم، مؤسسهٔ دارالکتاب،۱۴۰۴ق.

- *تکملةالاخبار، عبدی بیک‌شیرازی*، تصحیح عبدالحسین‌نوائی، تهران، نی، ۱۳۶۹

- *تهذیب الاحکام* ، ابوجعفر محمد بن حسن معروف به شیخ طوسی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ : چهارم، ۱۳۶۵ ش.

- *جامع الأخبار*، تاج‌الدین شعیری، قم، مکتبة شریف الرضی، ۱۳۶۳ ش
- *الخرائج و الجرائح*، قطب‌الدین راوندی ،قم، مؤسسه امام مهدی (عج)، ۱۴۰۹ق.
- *الخصال*، محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی شیخ صدوق، قم، انتشارات اسلامی، ۱۴۰۳ ق.
- *دلائل الإمامة*، محمد بن جریر طبری، قم، دار الذخائر للمطبوعات، (افست چاپ نجف: ۱۳۸۳ش)
- *الذریعه*، شیخ آقابزرگ طهرانی، قم، اسماعیلیان، ۱۴۰۸ق.
- *روضة الواعظین*، محمد بن حسن فتّال نیشابوری، قم، انتشارات رضی (بی تا)
- *سنن ابن ماجه*، تصحیح محمد فؤاد عبدالباقی، دارالفکر، (بی تا)
- *شرح نهج البلاغة*، ابن ابی‌الحدید، قم، افست قم، کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ ق.
- *الصراط المستقیم*، علی بن یونس نباطی بیاضی، نجف اشرف، انتشارات کتابخانهٔ حیدریه، ۱۳۸۴ق.
- *طبقات اعلام الشیعه* (قرن دوازدهم)، آقابزرگ طهرانی، افزوده و تصحیح: علی‌نقی منزوی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۲ش.
- *علل الشرایع* . محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی شیخ صدوق، قم، مکتبة الداوری (بی تا).
- *العمدة*، ابن بطریق حلی، قم، انتشارات اسلامی، ۱۴۰۷.
- *عوالی اللئالی*، ابن ابی‌جمهور احسائی، قم، انتشارات سیدالشهداء (ع)، ۱۴۰۵ق.
- *عیون أخبار الرضا علیه‌السلام*، تهران، انتشارات جهان، ۱۳۷۸ ق

- *غرر الحکم* ، عبدالواحد بن محمد تمیمی آمُدی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۶ ش.
- *الغیبة*، محمد بن ابراهیم نعمانی،تهران، مکتبة الصدوق، ۱۳۹۷ق.
- *الغیبة*، ابوجعفر محمد بن حسن معروف به شیخ طوسی، قم، مؤسسة معارف اسلامی، ۱۴۱۱ق.
- *قرب الإسناد*، عبدالله بن جعفر حمیری، تهران : کتابخانهٔ نینوی، (بی تا)
- *الکافی*، محمد بن یعقوب بن اسحاق ثقةالاسلام کلینی، تهران، دارالکتب الإسلامیة، چهارم، ۱۳۶۵ ش.
- *کتاب السنة*، ابن ابی‌عاصم الشیبانی، تصحیح ناصرالدین الالبانی، بیروت، المکتب الاسلامی، ۱۹۹۳
- *کتاب سلیم بن قیس*، سلیم بن قیس هلالی، قم: انتشارات الهادی، ۱۴۱۵ق.
- *کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون*، حاجی خلیفه، استانبول، ۱۳۶۰ق
- *کشف الغمة*، علی بن عیسی اربلی، تبریز، بنی هاشمی، ۱۳۸۱ق.
- کمال الدین، محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی شیخ صدوق، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۹۵ق.
- *کنز الفوائد*، شیخ ابو الفتح کراجکی، قم، دارالذخائر، ۱۴۱۰ق
- *مجموعة ورام*، ورام بن ابی‌فراغس ،قم، انتشارات مکتبة الفقیه، (بی تا)
- *المحاسن*، احمد بن ابی‌عبدالله برقی، قم، دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۷۱ق
- *مستدرک‌الوسائل*، محدث نوری، قم، مؤسسة آل‌البیت لاحیاء التراث، ۱۴۰۸ق
- *مشارق الانوارالیقین فی حقایق اسرار امیرالمؤمنین*، حافظ رجب، مصحح عبدالغفار اشرف مازندرانی، قم، شریف رضی،۱۴۲۲ق.

- *مشکاة الانوار*، علی بن حسن طبرسی، نجف اشرف، حیدریه، ۱۳۸۵ق
- *مصباح المتهجد*، ابوجعفر محمد بن حسن معروف به شیخ طوسی ، بیروت، مؤسسة فقه الشیعه، ۱۴۱۳ ق.
- *المعجم الکبیر*، سلیمان بن احمد الطبرانی، تصحیح حمدی عبدالمجید السلفی، ۱۹۸۳
- *من لا یحضره الفقیه*، محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی شیخ صدوق، قم، انتشارات اسلامی ۱۴۱۳ق
- *المناقب*، رشیدالدین محمد بن شهر آشوب مازندرانی، قم، مؤسسة انتشارات علامه، ۱۳۷۹ ق
- *منتخب الأنوار المضیئة*، سید علی بن عبد الکریم نیلی نجفی، قم، چاپخانهٔ خیام، ۱۴۰۱ ق
- *نهج البلاغه*، جامع: سید رضی، تصحیح صبحی صالح، قم، دارالهجره (بی‌تا)
- *وسائل الشیعه*، شیخ حرّعاملی، قم، مؤسسة آل‌البیت لإحیاء التراث، ۱۴۰۹ق.

فهرست آثار منتشره
کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
به ترتیب شماره ردیف انتشار

۱ . ***فهرست [نسخه‌های چاپی و خطی] کتابخانه مجلس*** (ج ۱)، یوسف اعتصامی (اعتصام‌الملک)، ۱۳۰۵

۲ . ***فهرست [نسخه های خطی] کتابخانه مجلس شورای ملی*** (ج ۲)، یوسف اعتصامی (اعتصام‌الملک)، ۱۳۱۱

۳ . ***فهرست [نسخه های خطی] کتابخانه مجلس شورای ملی*** (ج ۳)، ابن یوسف شیرازی (ضیاءالدین حدائق)، چاپ اول ۱۳۲۱، (چاپ دوم با تکمله و اضافات و اصلاحات عبدالحسین حائری، ۱۳۵۳)

٤ . ***فهرست [نسخه‌های خطی] کتابخانه مجلس شورای اسلامی*** (ج ٤)، عبدالحسین حائری، ۱۳۳۵

۵ . ***فهرست [نسخه های خطی] کتابخانه مجلس شورای ملی*** (ج ٦)، سعید نفیسی، ۱۳٤٤

٦ . ***فهرست [نسخه‌های خطی] کتابخانه مجلس شورای ملی*** (ج ۵)، عبدالحسین حائری، ۱۳٤۵

۷ . ***فهرست [نسخه‌های خطی] کتابخانه مجلس شورای ملی*** (ج ۱۱)، احمد منزوی (زیرنظر: ایرج افشار، محمدتقی دانش‌پژوه، علینقی منزوی)، ۱۳٤۵

۸ . ***فهرست [نسخه‌های خطی] کتابخانه مجلس شورای ملی*** (ج ۷)، عبدالحسین حائری (مجموعه اهدایی امام جمعه خویی)، ۱۳٤٦

۹ . ***فهرست [نسخه‌های خطی] کتابخانه مجلس شورای ملی*** (ج ۹/۱)، عبدالحسین حائری، ۱۳٤٦

۱۰ . ***فهرست [نسخه‌های خطی] کتابخانه مجلس شورای ملی*** (ج ۱۲)، احمد منزوی (زیرنظر: ایرج افشار، محمدتقی دانش‌پژوه، علینقی منزوی)، ۱۳٤٦

۱۱ . ***فهرست [نسخه‌های خطی] کتابخانه مجلس شورای ملی*** (ج ۱۳)، احمد منزوی (زیرنظر: ایرج افشار، محمدتقی دانش‌پژوه، علینقی منزوی)، ۱۳٤٦

۱۲ . ***فهرست [نسخه‌های خطی] کتابخانه مجلس شورای ملی*** (ج ۱٤)، احمد منزوی (زیرنظر: ایرج افشار، محمدتقی دانش‌پژوه، علینقی منزوی)، ۱۳٤۷

۱۳ . ***فهرست [نسخه‌های خطی] کتابخانه مجلس شورای ملی*** (ج ۱۵)، احمد منزوی (زیرنظر: ایرج افشار، محمدتقی دانش‌پژوه، علینقی منزوی)، ۱۳٤۷

۱٤ . ***فهرست [نسخه‌های خطی] کتابخانه مجلس شورای ملی*** (ج ۸)، فخری راستکار، ۱۳٤۷

۱۵ . ***فهرست [نسخه‌های خطی] کتابخانه مجلس شورای ملی*** (ج ۹/۲)، عبدالحسین حائری، ۱۳٤۷

۱٦ . ***فهرست [نسخه‌های خطی] کتابخانه مجلس شورای ملی*** (ج ۱۰/۱)، عبدالحسین حائری (با علامه اوحدی و سید ابراهیم دیباجی)، ۱۳٤۷

۱۷ . ***فهرست [نسخه‌های خطی] کتابخانه مجلس شورای ملّی*** (ج ۱۰/۲)، عبدالحسین حائری، ۱۳۴۷

۱۸ . ***فهرست [نسخه‌های خطی] کتابخانه مجلس شورای ملّی*** (ج ۱۰/۳)، عبدالحسین حائری، ۱۳۴۸

۱۹ . ***فهرست [نسخه‌های خطی] کتابخانه مجلس شورای ملّی*** (ج ۱۶)، احمد منزوی (زیر نظر: ایرج افشار، محمدتقی دانش پژوه، علینقی منزوی)، ۱۳۴۸

۲۰ . ***فهرست [نسخه‌های خطی] کتابخانه مجلس شورای ملّی*** (ج ۱۷)، عبدالحسین حائری، ۱۳۴۸

۲۱ . ***فهرست [نسخه‌های خطی] کتابخانه مجلس شورای ملّی*** (ج ۱۸)، فخری راستکار (کتب اهدایی رهی‌معیری)، ۱۳۴۸

۲۲ . ***فهرست [نسخه‌های خطی] کتابخانه مجلس شورای ملّی*** (ج ۱۹)، عبدالحسین حائری (نسخ پزشکی، ریاضی، هیئت، علوم)، ۱۳۵۰

۲۳ . ***فهرست [نسخه‌های خطی] کتابخانه مجلس شورای ملّی*** (ج ۱۰/٤)، عبدالحسین حائری، ۱۳۵۲

۲٤ . ***فهرست کتب خطی کتابخانه مجلس سنا*** (ج ۱)، محمدتقی دانش پژوه، بهاءالدین علمی انواری، ۱۳۵۵

۲۵ . ***تاریخچه کتابخانه مجلس شورای ملی***، ۱۳۵۵ (چاپ دوم با عنوان «تاریخچه کتابخانه مجلس اولین کتابخانه رسمی کشور»، ۱۳۷٤).

۲۶ . ***فهرست اسامی نمایندگان مجلس شورای ملی و سنا*** (شورای ملّی از آغاز مشروطه تا ۲٤ دوره؛ سنا ۷ دوره)، زیر نظر عطاءالله فرهنگ، قهرمانی، ۱۳۵۶

۲۷ . ***فهرست [نسخه‌های خطی] کتابخانه مجلس*** (ج ۲۱)، عبدالحسین حائری (مجموعه اهدایی ناصرالدوله فیروز)، ۱۳۵۷

۲۸ . ***فهرست کتاب‌های خطی کتابخانه مجلس سنا*** (کتابهای شماره ۲)، (ج ۲)، محمدتقی دانش‌پژوه، بهاءالدین علمی انواری، ۱۳۵۹

۲۹ . ***فهرست [نسخه‌های خطی] کتابخانه مجلس شورای اسلامی*** (ج ۲۲)، عبدالحسین حائری (مجموعه اهدایی محمدصادق طباطبایی)، ۱۳۷٤

۳۰ . ***مجموعه مقالات سمینار هفتادمین سال افتتاح رسمی کتابخانه مجلس شورای اسلامی***، به کوشش غلامرضا فدایی عراقی، ۱۳۷٤

۳۱ . ***اسناد روحانیت و مجلس*** (ج ۱)، عبدالحسین حائری، ۱۳۷٤

۳۲ . ***اسناد روحانیت و مجلس*** (ج ۲)، منصوره تدین‌پور، ۱۳۷۵

۳۳ . ***اسناد روحانیت و مجلس*** (ج ۳)، منصوره تدین‌پور، ۱۳۷۶

۳٤ . ***روزنامه مجلس*** (ج ۱ ـ ۵)، ۱۳۷۶

۳۵ . ***مدینةالادب*** (۳ جلد)، به خط عبرت نائینی، (چاپ عکسی)، ۱۳۷۶

۳۶ . ***مقالاتی پیرامون کتابخانه های مجالس دنیا***، به‌اهتمام غلامرضا فدایی‌عراقی، ۱۳۷۷.

۳۷ . ***فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی*** (مجلدات ۲۵، ۲۶ و ۳۵)، علی صدرایی خویی (با همکاری مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم)، ۱۳۷۶

۳۸ . ***نامه فرهنگیان***، به خط عبرت نائینی، (چاپ عکسی)، ۱۳۷۷

۳۹ . **مقدمه صحاح جوهری** (در تاریخ واژه‌نامه‌های عربی)، عبدالغفور عطار، ترجمه غلامرضا فدایی‌عراقی، ۱۳۷۷

۴۰ . **گنجینه بهارستان مجموعه رسائل مکتوب**، به‌اهتمام میرهاشم محدث، ۱۳۷۷

۴۱ . **پل‌های تاریخی**، امیرحسین ذاکرزاده، ۱۳۷۷

۴۲ . **فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی** (مجلدات ۳۶ و ۳۷ و ۳۸)، علی صدرایی‌خویی (با همکاری مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم)، ۱۳۷۷

۴۳ . **خاتمه شاهد صادق**، محمدصادق اصفهانی، تصحیح میرهاشم محدث، ۱۳۷۷

۴۴ . **فهرست نسخ خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی** (ج ۲۳/۲)، به‌اهتمام عبدالحسین حائری، ۱۳۷۸

۴۵ . **واژه‌نامه نسخه‌شناسی و کتاب‌پردازی**، حسن هاشمی‌میناباد (با همکاری نشر فهرستگان)، ۱۳۷۹

۴۶ . **تاریخ کتابخانه‌های مساجد ایران**، نادر کریمیان‌سردشتی، ۱۳۷۸

۴۷ . **دو رساله فلسفی** (عین‌الحکمه و تعلیقات)، میرقوام الدین محمدرازی تهرانی، تصحیح علی اوجبی (با همکاری سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی)، ۱۳۷۸

۴۸ . **مناجات الهیات حضرت امیر (ع) و ما نزل من القرآن فی علی (ع)**، به روایت ابوعبدالله محمد بن عمران مرزبانی، تصحیح علی اوجبی (با همکاری سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی)، ۱۳۷۸

۴۹ . **تنبیه الغافلین عن فضائل الطالبین**، تألیف ابی سعد محسن بن محمد بن کرامی جشمی بیهقی، تصحیح محمدرضا انصاری قمی (با همکاری سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی)، ۱۳۷۸

۵۰ . **اسناد روحانیت و مجلس** (ج ٤)، منصوره تدین‌پور، ۱۳۷۹

۵۱ . **راهنمای مجالس قانونگزاری جهان**، رضا اردلان، ۱۳۷۹

۵۲ . **تاریخ نسخه‌پردازی و تصحیح انتقادی نسخه های خطی**، نجیب مایل هروی [به مناسبت سمینار مقدماتی نسخه های خطی] (با همکاری سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی)، ۱۳۸۰

۵۳ . **مقدمه‌ای بر اصول و قواعد فهرست نگاری**، محمدوفادار مرادی (به مناسبت سمینار مقدماتی نسخه‌های خطی)، با همکاری مؤسسه پژوهش و مطالعات عاشورا، ۱۳۷۹

۵٤ . **گنجینهٔ دستنویس های اسلامی در ایران**، دکتر هادی شریفی، ترجمه احمد رحیمی ریسه [به مناسبت سمینار مقدماتی نسخه های خطی] (با همکاری انتشارات فهرستگان)، ۱۳۷۹

۵۵ . **فرایندهای غیر شیمیایی برای آفت زدایی مجموعه های کتابخانه ای**، مهرداد نیکنام [به مناسبت سمینار مقدماتی نسخه‌های خطی]، ۱۳۷۹

۵٦ . **یادمان سمینار مقدماتی نسخه های خطی**، احسان‌الله شکراللهی (گزیده سخنرانی‌ها و گفتگوها)، ۱۳۸۱

۵۷ . ***گنجینه بهارستان (۱) حکمت (۱)***، به اهتمام علی اوجبی (با همکاری سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی)، ۱۳۷۹

۵۸ . ***تاریخ ذوالقرنین***، میرزا فضل‌اللّه شیرازی متخلص به خاوری (۲ مجلد)، تصحیح ناصر افشارفر (با همکاری سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی)، ۱۳۸۰

۵۹ . ***المخلص فی اصول الدین***، الشریف المرتضی ابوالقاسم علی بن حسین بن محمد الموسوی، تصحیح محمدرضا انصاری‌قمی (با همکاری مرکز نشر دانشگاهی)، ۱۳۸۱

٦٠ . ***محبوب‌القلوب*** (تاریخ حکمای پیش از اسلام)، قطب‌الدین اشکوری، ترجمه سید احمد اردکانی، تصحیح علی اوجبی (با همکاری سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی)، ۱۳۸۰

٦۱ . ***گنجینهٔ بهارستان (۲) ادبیات فارسی*** (۱)، به‌اهتمام بهروز ایمانی (با همکاری سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی)، ۱۳۸۰

٦۲ . ***نزهه‌الاخبار*** (تاریخ و جغرافیای فارسی)، میرزا جعفرخان حقایق‌نگار خورموجی، تصحیح سیدعلی آل‌داود (با همکاری سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی)، ۱۳۸۰

٦۳ . ***سفرنامهٔ اصفهان***، میرزا غلامحسین افضل‌الملک، تصحیح ناصر افشارفر (با همکاری سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی)، ۱۳۸۰

٦٤ . ***فارابی و مکتبش***، یان ریچارد نتون، ترجمه دکتر گل‌بابا سعیدی، ۱۳۸۱

٦۵ . ***حدیث عشق*** (۱) (نکته‌ها، گفتگوها و مقالات استاد عبدالحسین حائری)، به اهتمام سهلعلی مددی، ۱۳۸۰

٦٦ . ***گنجینهٔ بهارستان (۳) علوم قرآنی*** (۱)، سید مهدی جهرمی، ۱۳۸۰

٦۷ . ***الالهیات من المحاکمات بین شرحی الاشارات***، قطب‌الدین محمد بن محمد رازی، تصحیح مجید هادی زاده (با همکاری مرکز پژوهشی میراث مکتوب)، ۱۳۸۱

٦۸ . ***الاربعینات لکشف انوار القدسیات***، قاضی سعید محمد بن محمد مفید القمی، تصحیح نجفقلی حبیبی (با همکاری مرکز پژوهشی میراث مکتوب)، ۱۳۸۱

٦۹ . ***چند امتیازنامه عصر قاجار***، به کوشش میرهاشم محدث (با همکاری سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی)، ۱۳۸۰

۷۰ . ***دین و سیاست در دولت عثمانی***، داود دورسون، ترجمه منصوره حسینی، داود وفایی (با همکاری سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی)، ۱۳۸۱

۷۱ . ***فهرست نسخ خطی کتابخانه مجلس***، (ج ۲٤، دفتر ۱)، کتب اهدایی سید محمدصادق طباطبایی، سید محمد طباطبایی‌بهبهانی (منصور)، ۱۳۸۱

۷۲ . ***اللمعات العرشیه***، مولی محمدمهدی بن ابی ذر النراقی، تصحیح علی اوجبی (با همکاری کنگره بزرگداشت فاضلین نراقیین)، ۱۳۸۱

۷۳ . ***اللمعة الالهیة فی الحکمة المتعالیه و الکلمات الوجیزه***، ملامهدی نراقی، ترجمهٔ دکتر علیرضا باقر (با همکاری کنگره بزرگداشت فاضلین نراقیین)، ۱۳۸۱

۷۴. **الهیات فلسفی توماس آکوئیناس**، لئو جی. الدرز، ترجمه شهاب‌الدین عباسی، ۱۳۸۱. (چاپ دوم، ۱۳۸۷)

۷۵. **گنجینهٔ بهارستان (۴) ادبیات عرب** (۱)، محمدباهر (با همکاری سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی)، ۱۳۸۱

۷۶. **گنجینهٔ بهارستان** (۵) **فقه و اصول** (۱)، حسنعلی علی اکبریان (با همکاری سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی)، ۱۳۸۱

۷۷. **لسان‌الغیب**، کمال‌الدین محمدکریم صابونی، تصحیح شهاب‌الدین عباسی و علی اوجبی (با همکاری سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی)، ۱۳۸۱

۷۸. **الصراط المستقیم**، محمدباقر میرداماد، تصحیح علی اوجبی (با همکاری مرکز پژوهشی میراث مکتوب)، ۱۳۸۱

۷۹. **فائق المقال فی الحدیث و الرجال**، احمد بن عبدالرضا مهذب‌الدین بصری، تصحیح محمود نظری (با همکاری سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی)، ۱۳۸۱

۸۰. **دیوان شاپور تهرانی**، سرودهٔ ارجاسب بن خواجگی شاپور تهرانی، تصحیح یحیی کاردگر، ۱۳۸۲

۸۱. **تسنیم المقربین (شرح فارسی منازل‌السائرین)**، شمس‌الدین محمد تبادکانی طوسی، تصحیح سید محمد طباطبایی بهبهانی، ۱۳۸۲

۸۲. **هدایة الأصول** (شرح فارسی باب حادی عشر)، از مؤلفی ناشناس، به کوشش اسماعیل تاجبخش، ۱۳۸۲

۸۳. **روضة المنجمین**، شهمردان بن ابی‌الخیر رازی، تصحیح جلیل اخوان زنجانی (با همکاری مرکز پژوهشی میراث مکتوب)، ۱۳۸۲

۸۴. **حدیث عشق** (۲) (دانش‌پژوه در قلمرو جستارهای نسخه‌های خطی) (دفتر اول)، به‌مناسبت بزرگداشت استاد فقید محمدتقی دانش‌پژوه، به‌کوشش نادر مطلبی کاشانی، سید محمدحسین مرعشی، ۱۳۸۱

۸۵. **وضعیت آوارگان فلسطینی در حقوق بین‌الملل**، لکس تاکنبرگ، ترجمه محمد حبیبی، مصطفی فضائلی (با همکاری مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های حقوقی)، ۱۳۸۱

۸۶. **مکاتبات هانری کربن و ولادیمیر ایوانف**، ترجمه علی محمد روحبخشان (با همکاری مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه)، ۱۳۸۲

۸۷. **مفهوم خدا**، جان باوکر، ترجمه عذرا لوعیان لنگرودی، ۱۳۸۳

۸۸. **ارمغان بهارستان** (۱)، **نامهٔ معانی** (یادنامهٔ استاد احمد گلچین معانی)، به‌کوشش بهروز ایمانی، ۱۳۸۳

۸۹. **زندگی و آثار شیخ آقا بزرگ تهرانی**، تألیف سید محمد حسین حسینی جلالی، ترجمه سید محمد علی احمدی ابهری، ۱۳۸۲

۹۰. **الشریعة الی استدراک الذریعة** (ج ۱)، سیدمحمد طباطبایی بهبهانی، ۱۳۸۳

۹۱. **حدیث عشق** (۳) (دانش‌پژوه، نامه‌ها و گفتگوها) به‌مناسبت بزرگداشت استاد محمدتقی دانش‌پژوه (دفتر ۲)، به‌کوشش نادر مطلبی کاشانی و سید محمدحسین مرعشی، ۱۳۸۲

۹۲. ***حدیث عشق*** (۴)، به مناسبت بزرگداشت استاد فقید محمدتقی دانش پژوه (دفتر ۳)، به کوشش نادر مطلبی کاشانی و سید محمدحسین مرعشی، (چاپ نشده)

۹۳. ***حدیث عشق*** (۵) (زندگی‌نامهٔ خودنوشت، گزیده مقالات و نامه های استاد احمد منزوی)، به کوشش نادر مطلبی کاشانی و سید محمدحسین مرعشی، ۱۳۸۲

۹۴. ***گنجینهٔ بهارستان*** (۸)، ***علوم قرآنی*** (۲)، محمدحسین درایتی، ۱۳۸۳

۹۵. ***حدیث عشق*** (۶) (دکتر اصغر مهدوی، از او با او) به مناسبت بزرگداشت استاد فقید دکتر اصغر مهدوی، به کوشش نادر مطلبی کاشانی و سید محمدحسین مرعشی، ۱۳۸۳

۹۵/۱. ***گنجینهٔ بهارستان*** (۶) تاریخ (۱)، به‌کوشش میدسعید میرمحمدصادق، ۱۳۸۴

۹۶. ***گنجینهٔ بهارستان*** (۹)، ادبیات فارسی (۲)، به‌کوشش بهروز ایمانی، ۱۳۸۴

۹۷. ***قواعدالسلاطین***، سید محمد عبدالحسیب بن سید احمد علوی عاملی، تصحیح رسول جعفریان، ۱۳۸۴

۹۸. ***سلوة الشیعه*** (کهن‌ترین تدوین موجود از سروده های منسوب به امیرمؤمنان علی ـ ع)، ابوالحسن‌علی‌بن‌احمد فنجگردی نیشابوری، تصحیح جویا جهانبخش، ۱۳۸۴

۹۹. ***اسلام، جهانی شدن و پست مدرنیته*** (مجموعه مقالات)، ترجمه مرتضی بحرانی، ۱۳۸۴

۱۰۰. ***نسخه پژوهی*** (دفتر دوم)، ابوالفضل حافظیان‌بابلی، ۱۳۸۴

۱۰۱. ***حدیث عشق*** (۷) (عرض‌حال، جستارها و گفتارها تقدیمی به استاد سیداحمد حسینی اشکوری)؛ به کوشش سید صادق اشکوری، ۱۳۸۴

۱۰۲. ***ساختارگرایی***، ژان پیاژه، ترجمه رضا علی‌اکبرپور، ۱۳۸۴

۱۰۳. ***کلیات زلالی خوانساری***، سرودهٔ زلالی خوانساری، تصحیح سعید شفیعیون، ۱۳۸۴

۱۰۴. ***المشارع و المطارحات*** (راهها و گفتگوها)، شیخ شهاب‌الدین سهروردی، ترجمه سیدصدرالدین طاهری، ۱۳۸۵

۱۰۵. ***گنجینهٔ بهارستان*** (۱۵)، علوم قرآنی و روایی (۳)، به‌کوشش سید حسین مرعشی، ۱۳۸۵

۱۰۶. ***حدیث عشق*** (۸) [مقالات و پژوهش‌های استاد سید عبدالله انوار]، به‌کوشش فریبا افکاری، ۱۳۸۵

۱۰۷. ***نسخه پژوهی*** (دفتر سوم)، ابوالفضل حافظیان‌بابلی، ۱۳۸۵

۱۰۸. ***ازالة النفس و بقائها***، عزالدوله سعد بن منصور البغدادی، تصحیح انسیه برخواه، ۱۳۸۵

۱۰۹. ***الشریعة الی استدراک الذریعه*** (ج ۲)، سیدمحمد طباطبایی‌بهبهانی، ۱۳۸۵

۱۱۰. ***رنج و گنج*** (یادمان میراث شناس برجسته معاصر علامه سید احمد حسینی اشکوری)، به‌کوشش سیدصادق حسینی اشکوری (با همکاری مجمع ذخایر اسلامی)، ۱۳۸۴

۱۱۱. ***اسناد بهارستان*** (۱) (گزیده‌ای از اسناد وقایع مشروطیت در کردستان و کرمانشاهان)، به اهتمام رضا آذی شهرضایی، ۱۳۸۵

۱۱۲. ***گنجینهٔ بهارستان*** (۷)، علوم و فنون (۱)، پزشکی (۱)، به اهتمام مرکز پژوهش کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۶

۱۱۳. ***مرقع گلستان گلستانه*** (چاپ عکسی با مقدمه)، علی‌اکبر گلستانه، ۱۳۸۶

۱۱۴ . ***بیانات مقام معظم رهبری به نمایندگان مجلس***، ۱۳۸۶

۱۱۵ . ***گنجینهٔ بهارستان*** (۱۰)، علوم و فنون (۲)، پزشکی (۲)، به کوشش مرکز پژوهش کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۶

۱۱۶ . ***العقد النضید المستخرج من شرح ابن ابی الحدید***، الامام فخرالدین عبدالله بن الهادی الحسینی الزیدی الیمنی، تصحیح محمدرضا انصاری‌قمی، ۱۳۸۶

۱۱۷ . ***کنز الاکتساب***، سرودهٔ رحمتی بن عطاءالله، به‌کوشش عارف نوشاهی، با همکاری اقصی ازور [ضمیمهٔ شمارهٔ ۱ فصلنامهٔ «نامهٔ بهارستان»]، ۱۳۸۷

۱۱۸ . ***هدیهٔ بهارستان*** (بزرگداشت مرحوم دکتر محدث ارموی)، به کوشش عبدالحسین طالعی، ۱۳۸۶

۱۱۹ . ***قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران***، با همکاری روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۶

۱۲۰ . ***فهرست مختصر نسخ خطی کتابخانه مجلس***، سیدمحمد طباطبایی بهبهانی، ۱۳۸۶

۱۲۱ . ***گنجینهٔ بهارستان*** (۱۶)، علوم و فنون (۳)، فرسنامه، به‌اهتمام دکتر عبدالحسین مهدوی، ۱۳۸۷

۱۲۲ . ***دیوان بدر چاچی***، سرودهٔ بدرالدین چاچی، تصحیح علی‌محمد گیتی‌فروز، ۱۳۸۷

۱۲۳ . ***ظفرنامه*** (ج ۱ و ۲)، تألیف شرف‌الدین علی یزدی، تصحیح سیدسعید میرمحمدصادق و عبدالحسین نوایی، ۱۳۸۷

۱۲۴ . ***ایضاح مخالفة السنّة لنصّ الکتاب و السنّة***، تألیف ابومنصور الحسن بن یوسف بن علی بن المطهّر «العلامة الحلّی»، تصحیح بی‌بی‌سادات رضی بهابادی، ۱۳۷۸

۱۲۵ . ***گنجینهٔ بهارستان*** (۱۱)، حکمت (۲)، [مجموعه ۱۲ رساله در فلسفه، منطق، کلام، عرفان، تصوف]، به کوشش علی اوجبی، ۱۳۷۸

۱۲۶ . ***کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی در یک نگاه***، ۱۳۸۷

۱۲۷ . ***کارنامهٔ مجلس شورای اسلامی***، دورهٔ هفتم، سال چهارم، تهیه و تدوین: اداره کل فرهنگی روابط عمومی مجلس شورای اسلامی و اداره تبلیغات و انتشارات، ۱۳۸۷

۱۲۸ . ***شرح مثنوی***، تألیف محمّد نعیم، تصحیح علی اوجبی، ۱۳۸۷

۱۲۹ . ***دیدگاه فخر رازی و اکوئیناس در باب قدم عالم***، نوشته معمّر اسکندر اوغلو، ترجمهٔ عذرا لوعلیان (با همکاری نشر علم)، ۱۳۸۷

۱۳۰ . ***فهرست اسناد بقعهٔ شیخ صفی الدین اردبیلی***، گردآوری و تدوین عمادالدین شیخ‌الحکمایی، ۱۳۸۷

۱۳۱ . ***دیوان سنجر کاشانی***، تصحیح حسن عاطفی و عباس بهنیا، ۱۳۸۷

۱۳۲ . ***گنجینهٔ بهارستان (تاریخ ۲ ـــ دوره قاجار)***، به‌کوشش سید سعید میرمحمّد صادق، ۱۳۸۷

۱۳۳ . ***فریدة الاصقاع***، سیّد نعمت الله بن سیّد عبدالهادی شوشتری، تصحیح عبدالکریم علی جرادات، ۱۳۸۷

۱۳۴ . ***یکبار دیگر***، اداره کل فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۷

۱۳۵ . ***رساله در پادشاهی صفوی***، محمّد یوسف ناجی، به کوشش رسول جعفریان ـــ فرشته کوشکی، ۱۳۸۷